



والله الذي لا اله الا هو ملك العباد والبر
صلى الله عليه وسلم

الحمد لله الذي جعل كتابه كتابا
مبيناً بين الحق والباطل

بقرآن الكريم فتح الحبيب في النفوس
الطاهرة

ابن حنبل في كتابه في فضائل
الرسول صلى الله عليه وسلم

مطبع محمد باقر عبد الله
في دار المطابع

بسم الله الرحمن الرحيم

نعم الهی در باره این بنده ضعیف به شمار اند و اجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم است
و منن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر کمترین امتیان بسیارند و علم
آنها تبلیغ فرقان کریم است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را تلقین فرمود
بقرون اول تا ایشان به قرن ثانی رسانیدند و کذا و کذا اما آنکه این در مانده نیز از روایت
و درایت آن حصه رسید اللهم صل علی هذا النبی الکریم
سیدنا و مولینا و شفیعنا افضل صلواتک و امین بی کافک علی الله
و اصحابه و علماء امته اجمعین بحمتک یا ارحم الراحمین
اما بعد میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عالمها الله تعالی بطه
چون برین فقیر دری از فهم کتاب الله گذشت و ندخواست که بعضی نکات نافع
که در تدبر کلام الله یا از انبار آید در رساله مختصری مضبوط نماید امیداری از غنا
بی غایت حضرت سارک آن است که طالب علمان به مجرد فهم این قواعد راهی واسع

در فهم معانی کتاب الله گذشت و کرد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا گذرانید
آنها بر منفرد علی انهم اقل قلیل فی هذا الزمان بسیارند آن ضبط و ضبط
نیارند و سمیتها **بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر** و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و هو حسبی و نعم الوکیل
و مقاصد این رساله مختصر است در پنج باب **باب اول** در بیان علوم پنجگانه
که قرآن عظیم بطریق تنصیف بر اینها دلالت فرموده است و گویا نزول قرآن
بالاصالة برای آن بوده است **باب دوم** در بیان وجوه خفای قرآن به
اذن اهل ایمان و علاج آن وجوه با وضوح بیان **باب سوم** در بیان نظم
قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان **باب چهارم**
در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین **باب پنجم**
در ذکر جمیع صالحه از شرح غریب قرآن و **باب ششم** در حفظ آن مقدار
ضرورت و غرض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع و مخطور **باب اول**
در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیف بیان آن فرموده است باید دانست که در
منظم قرآن هیچ از پنج علم نیست علم احکام از حریب و مندوب و مباح و مکروه و حرام و
افتراس عبادت و عبادات یا تدبیر منزلت است مدینه و تقصیل علم در
فقیهیت و علم محاسبه یا هر قدر ضابطه بود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریق بین
علم دهر متکلم است و علم تدبیر بالارائه از میان جنس آسمانی زمین و الهام منکشان با پنج

ایشان را درمی بایست و از بیان صفات کامل او تبارک و تعالی و حکم
تکثیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که آنرا خدا تعالی ایجاد فرموده است از جنس
انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بموت و مابعد آن از حشر
و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفصیل این علوم و الحاق
احادیث و آثار مناسبه آن و ظیفه و اعطاف و ذکر است و بیان این علوم بر روش
تقریر عرب اول واقع شده بر روش تقریر متاخران پس در آیات احکام
اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد انقیود غیر ضروری که صفت
اصولیان است التزام نفرمود و در آیات مخصوصه التزام به مشهور است
مسئله و خطابیات نافعه اختیار نمودند تنقیح بر این روش منطقیان مناسبت
در انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعده ادبای متاخرین است رعایت نکرد
بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم داشت آنرا نشر فرمود هر چه مقدم شود گوشه
مؤخر شود گوشه عامه مفسرین هر ایتی را از آیات مخصوصه و آیات احکام بقصه
مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انکار نمایند اما محقق آنست که
اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقاید باطله
و اعمال فاسده ایشان پس وجود عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات
مخاصه است و وجود اعمال فاسده و جریان مظالم در میان ایشان سبب
نزول آیات حکام است و متنبه نشدن ایشان مکرر ذکر الله و تعالی

وایام الله و وقایع موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیت قصص
جزئیه که تصدیق روایت آن کشیده اند چندان دخیل نیست الا در بعضی آیات که آنجا
تقریر است بواقعی از وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده
یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و انتظار که سامع از شنیدن آن
تقریر حاصل میشود بدون بسط قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این علوم را
بوجهی شرح کنیم که مؤلف ایراد قصص جزئیه لازم نیاید فصل دوم قرآن مجید چهار
فرقه ضالیه مخصوصه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مجامع
بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیا کنند و تنصیف نمایند بر شریعت
و بران انکار کنند پس پس دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا باطله
بر نمایند یا خطا بیه حل نمایند اما مشرکین خود را حنفا می گفتند و دعوی
ندین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین
باشد و شعار آن ملت را لازم گیرد و شعار ملت ابراهیمی حج خانه کعبه
است و استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و اختتان و سایر خصای
فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم جد حرام و تحریم محرمات نسبیه و رضاعیه و ذبح
در حلق و کفر در لبه و تقرب بذبح و کفر خصوصاً در ایام حج و در اصل ملت وضو نماز
و صوم از طلوع فجر تا غروب صدقه بر یتامی و ساکین و اعانت بر نوائب حق
وصله ارحام شروع بود و تمدح بفعل این اشیاء در میان ایشان جاری بود

اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لم یکن شده بود و تحمیل قتل
و سرقه و زنا و ربا و غضب نیز در اصل ثبوت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری اما
جمهور مشرکین ترک آن بودند و حکم نفس آلوده میفرستند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه
خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل
مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان
مقدسند و مستحق تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان بر آن دلالت
میکنند اما جمهور مشرکین درین عقاید شبیهات بسیارنا از استبعاد آن امور و عدم الفت
با دراک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار
معاد و استبعاد در رستا آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فاش بودن اعمال قبیح و نظام
در میان یکدیگر و ابتداع رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادت شرک آن است که غیر
خدا را صفات مخصوصه خدا اثبات نمایند مثل تصرف عالم باراده که تعبیر از ان گن
فیکون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بواسطه دلیل عقل و مقام الهام و مانند آن
یا ایجاد شفاعت بر بعضی بالعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از و تا بسبب آن
که اوست تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستاد بر شخصی تا بسبب آن رحمت
فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور
عظام هیچکس را شریک نمی دانستند و چون خدا تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچیک را
قدر مانعت اثبات نمی کردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود

کمان می کردند که مانند آنکه با دوشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طرف
ممالک فرستند و ایشانرا در امور جزئیة تا وقتی که حکم صریح بادشاه نشده است
مختار و متصرفند و در دو خود بتدبیر امور جزئیة بندگان نمی پردازد و حواله سایر
بندگان بقتل میبکند و شفاعت قهارمه در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول
می نماید همچنین ملک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را الوهیت داده است و ضیا
و سخت ایشان در سایر بندگان اثر میبکند پس واجب می دانستند تقرب
بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت بر آن
ایشان در مجازی امور درجه پذیرایی یابد و بلا حفظ این امور سجده بسوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه به قدرت
کن فیکون ایشان تجویزی نمودند و صورتهای از سنگ و صفر و روغن و مثل
آن تراشیده قبل توجه بان ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته ان سنگ
ها را بذاتها خود معبود انگاشتند و غلط عظیم را یافت و تشبیه عبارت از اثبات
صفات بشریه است خدا را بتبارک و تعالی پس میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و می گفتند
شفاعت بندگان خود قبول میکنند اگر چه رضا مند نباشد چنانکه بادهایان نسبت
امرای کبار کاہی چنین میکنند و علم و سمع و بصر که لایق جناب الوهیت است چون در بین
ایشان جانی گرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند و در تحمیل می افتادند
و بیان تحریف آنست که اولاد حضرت اسمعیل بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه

عمر بن لحي لعنه الله عليه مبدئ در برای ایشان اصنام وضع کرد و عبادت آنها شروع
 خست و دیگر کردن بجای و سوابب و عام و استقامت بازلام و مثل آن برای ایشان
 اختراع نمود و این عادت پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگسال
 وقوع یافت و آنچند درین باب منسک آثار آباد خود می نمودند و آنرا یکی از حج قاطعه خودی
 دانستند و اگر چه انبیای سابق حشر و شریبان فرموده اند اما نه باین شرح
 و بسط که در قرآن عظیم مذکور است لهذا جمهور شرکین بران مطلع نبودند و مستبعد
 می انگاشتند و این جماعه اگر چه به نبوت حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهم
 السلام نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما صفات بشریه که حجاب
 جهان با کمال انبیاست ایشان را تشویش میداد و حقیقت تدبیر الهی که مقتضی
 بعثت انبیاست نشناخته چون مالوف بمائت رسول بر سرسل بودند از استیجاب
 می نمودند و درین باب شبهات و ابسیه نامسموعه در میان می آوردند و
 آنکه محتاج بشراب و طعام نبی چرا باشد و خداستعالی فرشته را چرا نفرستد و
 آدمی جدا جدا چرا و حی نازل نکند و علی هذا الاسلوب و اگر در تصور حال شرکین
 و عقاید و اعمال ایشان توقف داری احوال مخترعان اهل زمان خصوصاً آنکه باطراف
 در الاسلام سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت چه خیال کرده اند و با وجود
 اعتراف بربوبت اولیا و متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال می انگارند و یقیناً
 و انواع شرک بعمل می آرند و تشبیه تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و بکلم حدیث صحیح

لستبعن سنن من قبلکم ازین آیات هیچ چیز نیست مگر امروز قومی از کتب معتقد
 مثل آن عافانا الله سبحانه عن ذلك بالجمله خدا را بجزای بر حمت خود آن حضرت را صلی الله
 علیه و آله و سلم در میان عرب مبعوث ساخت و آن حضرت را قامت ملت حقیقه امر فرمود و
 قرآن عظیم بایشان مخاصه نمود و در مخاصه تمسک به سننات ایشان از بقایای ملت حقیقه
 واقع شد تا الزام مستحق شود پس جوابش را که اولاً طلب دلیل است و نقض تمسک بتقلید
 آبا و اجداد است و عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی و اختصاص با مستحقان
 غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثانیاً بیان اجماع انبیاء برین مسئله و ما ارسلنا من
 قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدوا و آتبعوا یا
 سنن عبادت اصنام و سقوط احوال از مراتب کمال انسانیه فیکف مرتبه الالهیه
 و این جواب مسوق است برای قومی که اصنام را معبودند از انکارند و جوابشیه اولاً
 طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آبا و اجداد بیان ضروری بودن مجانست و در میان والدین
 و آن مفقود است و ثالثاً بیان سنن اثبات مکرره و مذموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی
 الیکم البنات و لکم البنون و این جواب مسوق است برای قومی که به شهوت و متوهم
 شعریه خوگر شده اند و اکثر ایشان به همین صفت بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل آن است
 از انچه ملت و بیان آنکه این همه اختراع و ابتداء غیر معصوم است و جواب استبعاد حشر و
 اولاً قیاس است بر احوال ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است
 و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار بان و جواب استبعاد رسالت اولیای

وجود است در انبیای متقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم
ويقول الذين كفروا لست مرسلان قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده
علم الكتاب وثنا يادفع استبعاد به بیان آنکه اینها است عبارت از وحی است قل انما انا
بشر مثلكم يوحى الی و تفسیر وحی یا آنچه محال نبود و ما کان لبشر ان يكلمه الله لآیه
وثالث بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی که افتراح آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان تعیین
شخصی که پیغامبری ان میخواهند و یا فرشته را پیغامبر ساختن یا بهر کس چه نفرستاد
بنابر صلیح کلیه است که علم ایشان از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیه
مشرکین بودند این مضامین را در سوره های بسیار با سالیب متعدده و بتاکیدات بلیغه
اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره نگاشتی نه نمود آری مخاطبه حکیم مطلق نسبت این
جایان چنین باید و در مقابله این بمعقلان سخن گفتن به همین تاکید شاید ذلك تقدیر
العزيز العليم و یهود بتوریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف احکام توریت
بود خواه تحریف لفظی نه خواه تحریف معنوی و گمان آیات آن و افترا بالحق آنچه از آن
نیست بآن و تامل در اقامت احکام آن و مبالغه و تعصب به خود و استبعاد نسبت
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پی ادبی و طعن نسبت آنحضرت بلکه به نسبت
خدا تبارک و تعالی نیز و مبتلا بودن به بخل و حرص و غیر آن اما تحریف لفظی در ترجمه
توریت و امثال آن بکاری بر نهند در اصل توریت پیش این فقیر این چنین
محقق شد و هو قول ابن عباس و تحریف معنوی تا ویل فاسد است بحمل ای بر غیر معنی

آن بسینه زوری و انحراف از راه مستقیم از انجمله آنست که فرق میان مستقیم و انحراف
و کافر جا حد در هر تکی بیان کرده اند و کافر از خود و غذا بشهید اثبات نموده اند و
خروج از نار بشفاعت انبیا درست کرده و در تقریر این معنی در هر تکی اظهار نموده اند
بآن ملت کرده اند و در توریت یهودی و عبری را این منزلت اثبات نموده اند و در
انجیل نصرائی را درین مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمانان این مرتبت نهاده اند
و مناط حکم ایمان است بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری که بر ایشان مبعوث باشد
و عمل بشرايع ملت و اعتقاد به نیات آن نه خصوص هیچ فرقه لذا آنها پس یهود و مسلمانان
که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیا او را خلاص خواهد
خست و جز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نشود و ایمان بخدا و پیغمبر
آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان باخترت و بر سالت پیغامبری مبعوث با ایشان خطی او را
نگرده باشد و این غلط صرف است و چهل مخ چون قرآن عظیم بهمین است برکت با بقدرین
مواضع اشکال آن این شبهه را بر وجه اتم کشف فرمود بلی من کسب سیئه و احاط
به خطیئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و از انجمله آنست که
در هر تکی احکام به حسب مصالح آن عصر بیان نموده اند و در تشریع بر وفق عادت
قوم سلوک نموده اند و بتاکید اخذ بآن و ادامت عمل و اعتقاد بر آن و حقیقت
در ان امر فرموده اند و مراد آنست که در ان عصر و در ان زمان حقیقت در ان
اعمال محصور است و ادامت ظاهری مراد است نه ادامت حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید

و پرده خفا از روی نبوت وی انداخته نه شود و ایشان آن را بر سر حال نسخیه بودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت مغیث و نصیحت بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت لذا آنها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را بیهودیت و وصیت کرده است و از آنجمله آنست که خدا تعالی در هر ملتی انبیا و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب شریف داده است و مکران ملت به صفت مبغوضیت نگویید و درین باب بلفظ شایع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن شریف را بر سر یهودی و عبری و اسرائیلی است و نه آنستند که دایره بر صفت انقیاد و خضوع و تشییع براه حق است به بعثت انبیا لا غیر و ازین قبیل تا ویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و آن را از ابا و اجداد خود گرفته قرآن از این شبهات بروج اتم فرمود و کتمان آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شریفی یا برای طلب ریاستی اخفای نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت بایشان متلاشی نه شود و بزرگ علل بآن آیات ظام نشوند از آنجمله آنست که رجم زانی در تورات مذکور است و ایشان بنا بر اجماع اخبار خود بزرگ رجم و اقامت جلد و سیخ و جبهه بجای آن از آنرا کرده بودند و از خوف فضیحتی آن را می پوشیدند و از آنجمله آنست که آیاتی را که در انبیا بشارت ماجر و اسمعیل علیهما السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملتی که در سرزمین حجاز شیوع تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات طلیعه

ملو گردد و از اطراف اقلیم قصد آن موضع کنند و آن آیات تا حال در تورات ثابت تاویل می کردند که اخبار است بوجود این ملت نه امر است باخذ آن و می گفتند ملتیه کتبت علینا و چون این تاویل یکسری کس نمی شنید و پیش هیچکس صحبت نشد با یکدیگر تو اصراری می کردند با خفا و آن و تجویز اظهار آن بهر عام و خاص نمی کردند اما متحد شوند هم بفتح الله علیکم لیحاجوكم به عند ربکم چه بلا جابل بود منت نهادن خدا بر ماجر و اسمعیل باین مبالغه و ذکر این امت بدین تشریف است احتمال دارد که حمل بر اخبار آن می باشد و تخریص بتدین آن نبود سبحانه هذا افك عظیم و اما آفرایش آن دخول نفق و نشسته است بر اخبار در میان ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنا بر ادراک مصلحت در آن بدون نص و استنباطات واهی را رواج دادن پس اتباع انرا ملحق باصل سلف خند و اتفاق سلف خود را یکی از حج قاطعه گمان می کردند خود را انکار نبوت حضرت عیسی عم هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام و اما مسأله در اقامت احکام آن و ارتکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و آن بر هر کس غالب است الا من شاء الله ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحمہ ربی اما این رزولیت در اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده که تکلف می کردند برای تصحیح آن تا وایل فاسد و آن را در رنگ تشریع اظهار نمی نمودند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن اخبار

عادات انبیا و احوال ایشان است در اکثر تزوج و تقبیل آن و آنچه به آن مانده و اختلاف
شرایع ایشان و اختلاف سنه الله در معاد با انبیا و بعثت پیغمبر از قوم بنی اسمعیل بعد
از آنکه جمهور انبیا از بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل درین مسئله آنست که نبوت بمنزله
اصلاح نفوس عالم است و تسویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بر و اثم هر قومی
در عبادات و تدبیر منزل و تسبیح منیه عادی دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات
را براندختند و از سر نو ایجاد عادات دیگر نمایند بلکه تمیز نمایند در میان عادات
آنچه قاطعه باشد و موافق مرضی حق بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغییر دهد بقدر ضرورت
و تذکیر بآلای الله و بایام الله نیز بهمان سلیقه شود که در میان ایشان شایع باشد و بدان
آشنا باشد پس سبب این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف
حکم طبیب است چون تهر و دپار کند یکی را دوا بی سر دود و غذایی بارد و صفت و دیگر را
دوا حار و غذا حار امر نماید و غرض طبیب تهر و دوا بی است و آن اصلاح طبع و ازاله امفسه
لا غیر و باید که در هر اطمینی دوا و غذا علاقه و صفت کنند بحسب عادات آن اقلیم و در هر فصلی
تهر و دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل هم چنانکه حقیقی جل مجدده چون خواست که
آن بیمار آن مرض نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و قوت فکر و ازاله امفسه آن
ایجاد فرماید بحسب اختلاف اقوام و عادات و مشهور است و مستلزم هر عصر آن معالجه
مختلف شد با لحد اگر نمونه یهود و نواهی که بنی امیه که طالب دنیا باشند و خورفته بتقلید
و موضوع از نصوص کتاب سنت و تعمق و نشد در استخوان عالمی استند ختم از کلام

شارع معصوم بی پروا شده باشند و احادیث موضوع و ادوات فاسده را مقتدا
خود ساخته باشند تا شاکن کانه صحرای انصاری به حضرت عیسی علیه السلام ایمان
آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک و تعالی بشعیر متغایر و روح
من الوجوه و متحد بود آخر می دانستند و انشعبات افانیم ثلث می گفتند یکی اسب و آن پازا
مبدائیت عالم بود و دیگری ابن و آن بازار صادر اول است که معنی عام شامل جمیع چیزها
است و دیگری روح القدس و آن بازار عقول مجروده بود و اعتقاد می کردند که اقوام این
روح عیسی تدرع نمود یعنی چنانکه جبرئیل بصورت آدمی ظاهری شود همچنین این بصورت
روح عیسی ظهور نمود پس عیسی هم خداست هم ابن الله و هم بشر و احکام بشر
و الهیته هر دو بر وی جاری است و درین باب تمسک به بعض نصوص انجیلی نمودند
که در اینجا لفظ ابن واقع شده و بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند و جواب اشکال
اول بر تقدیر تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی باشد نه محرف آنست که لفظ ابن در زمان
قدیم به معنی محبوب و مغرب مختار بوده است چنانکه بسیار از قراین در انجیل و کتاب
می کنند و جواب اشکال ثانی آن است که آن بر سبیل حکایت است چنانکه ایلمی یاد
می گوید که مافلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بر هم زدیم و در حقیقت این معنی را جمع
بیاد شاه و ایلمی بجز ترجمانی نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی
انطباع معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی نه تمثیل حضرت جبرئیل
بصورت بشری و القاء کلام پس سبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می

که مشعر نسبت آن افعال بخود باشد و الحقیقة غیر حقیقة بالجمله خدا تعالی رد
این مدعی بطل فرمود و بیان نمود که عیسی بنده خداست و روح پاک وی که در رحم مریم
صد بقر نطفه کرد و او را بروح القدس نامید داد و عنایت خاص در باره او مرعی شد
بالجمله اگر بالفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت روحی که از جنس سایر ارواح است برآمده
باشد و تدرع به بشری کرده بود چون این نسبت را نیک نگانیم لفظ اتحاد برین معنی
جاری نباشد الا بشیء و اقر الفاظ باین معنی تویم و مس آن بود تعالی عما یقول
الظالمون علوا کبیرا اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد شیخ
و اولیاء را تماشا کن که در حق آباء خود چه ظنون دارند و ناگنجاشیده برده اند و سبیل
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست که میگویند
که حضرت عیسی مقتول شده است و فی الواقع در قصه عیسی شنباهی واقع شده بود
رفع بر آسمان را قتل همان کردند و کابر اعرن کابر همان غلط را روایت نمودند خدا
تعالی در قرآن شریف از آن شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبهه لهم
در انجیل آنچه مقوله حضرت عیسی ازین باب مذکور است معینش اخبار است به جرات
یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدا تعالی ازین مهلکه نجاتی میت کرد و آنچه مقوله
حواریان است منشی آن وقوع شبهه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مألوف
اذمان و اسمع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست میگویند که فارقلیط موعود همان
عیسی است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را به تمسک انجیل وصیت کرد و میگویند

عیسی وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا گیرد سخن قبول
کنید و الا نکلید قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسی بر پیغمبر مصلی الله علیه
و سلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شده که فارقلیط
مقی در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز حضرت پیغمبر
ظاهر نشد و نام عیسی گرفتن عبارت از آن است که اثبات نبوت ایشان کنند نه آنکه گویند
یا این الله اما منافقان دو قسم بودند گروهی بزبان کلمه ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن
بود بکفر و تجرد صرف بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است فی الدرک لا شغل من النار
و گروهی داخل شدند در اسلام بضعف مثلاً به عادت قوم خود معتاد اند اگر قوم مسلمان باشد
ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع لذات دنیویه بر دل ایشان
چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول جای نگذاشته یا حرص مال و
و مثل آن مالک قلبان شده است که عکاس مناجات و برکات عباد را بخاطر ایشان جا
گذشته مثلاً اشتغال با امور معاش چندان مشغوف خود است که اهتمام با امر معاد و آنرا
توقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلاً در رست حضرت پیغمبر ظنون و ایه
و شبهه را لیکه بخاطر ایشان میگذرد هر چند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقه اسلام کنند و از
باب بالکل بر آیند و منشا آن شکوک جز با احکام بشریه است بر حضرت پیغمبر و
ملت اسلامی در صوت غلبه ملک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلاً محبت قبایل و عشایر
ایشان را بران داشته که در نصرت ایشان و تقویت و تائید ایشان هر چند خلاف اسلام

باشد سعی بلیغ به تفهیم رسانند و درین مقابل امر اسلام راست کنند و این قسم قنای
عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نتوان دانست
که از قبیل علم غیب است و بر مرکب قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع کاسیما در زبان
و اشاره به همین نفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فيه كان منافقا خالصا
اذ الحشد کذبوا و عدا خلفوا ذلحا صم فخر و هم المنافقون بطنه و هم المؤمنون
فرسه الی غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان در قرآن عظیم
اشکار خست و از احوال بن دو کرده چیزی بسیار بیان فرمود تا همه امت از آن حراز
نمایند و اگر خواهی که از منافقان نمونه بر بینی رو در مجلس امرا و مصاحبان ایشان را بین
که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح می دهند در انصاف هیچ فرق نیست در میان آنانکه
کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه
الحال پیدا شده اند و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد از آن برای تار خلف
آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از معقولیان که شکوک و شبهات بسیار
دارند و معادرات بسیار سیاه خسته اند نمونه آن کرده اند باجمعه چون قرآن بخوانی گمان
کن که مخصوصه با قومی بود که بودند و در گذشته بلکه حکم حدیث لتبتعن من قبلکم
بیچ بلای نبود مگر از نمونه آن موجود است پس مقصود اصحاب بیان کلیات آن مقاصد
نه خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب بیان عقاید این فرق ضال و فتنه
و آنچه آنها میسر و آن در فهم معانی آیات مخصوصه انشاء الله تعالی کافیه **فصل فی**

مباحث علوم بچکانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طایفه ناس است از عرب
و عجم و حضور و بدو حکمت الهی مقتضی آن شد که در تذکیر بالآ و اعتد زبانه از آنچه معلوم
اکثر افراد بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده بحث و تفتیش بکار نیارود و سخن در اسلام
و صفات الله بوجهی سوق خست که با درکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بران مخلوق
بدون ممارست حکمت الهیه و بدو مزاولت علم کلام آن را نتوانند حاصل نمود و بفهم آن
رسید پس ثبات ذات مبداء اجمالا فرمود که این علم ساری است در افراد بنی آدم هیچ
طایفه ازین جماعه در اقالیم صالحه و اکمنه قریبه به اعتدال بینی که منکر آن باشد و چون اثبات
صفات بطریق امعا و تحقیق حقائق به نسبت ایشان مستعجم بود و اگر اصلا بر صفات
مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که النفع شیا و در تهذیب نفوس با نیست نرسند حکمت
مقتضی آن شد که از صفات کامله بشر که آنرا می دانند و بوجود آن تمدح میان ایشان
جاری است چندی برگزید و آن را بازاری معانی غامضه که عقول بشر ارباب جلال و
راه نیست استعمال فرمود و نکته لیس کمثله شیء تر یاق و اعضا جمل مرکب خست
و چندی از صفات بشریه که در اثبات مثل آن ثوران او نام بجانب عقاید باطله صحت
مثل اثبات ولد و بکار و جزع منع فرمود اگر نیک بشکافی جریا بر سطر علوم نوعیه
غیر مکتبه ایشان و تمیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد و در آنها خللی نمی آید از صفات
که ثوران او نام باطله می نماید امری دقیق است که اذمان عامه بآن نتوان رسید
این علم توفیقی آمد و رخصت تکلم با آنچه خواهند داده نشد و از آلاء الله و آیات قدرت او

جل و علا آن را اختیار فرمود که خضر و بدو و عرب و عجم یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه
که مخصوص عا و اولیا باشد در میان نیامد و از نعمت های ارتقاییه مخصوصه بلوک خبر داد پس
آنچه ذکر آن می باشد کرد مثل خلق سموات و ارض است و انزال باران و سحاب جاری
ساختن آن از ارض و بر آوردن انواع اثمار و جویبار و بوسطه آب و الهام صناعات
و اقدار بر فعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم متصا
و انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از اراض نفسانیه کثیره الوقوع است و از آیام الله یعنی
و قایمی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تغذیه عیصا آنرا اختیار فرمود
که بکوشش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکر آن از آن شنیده باشد مثل قصص قوم نوح
و عاد و ثمود که عرب آنرا ابا عن جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم
و انبیای بنی اسرائیل که بسبب مخالفت یهود با عرب در فزون بسیار مانوس است ^{ایشان} و
شده بودند قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرمود و نه اخبار مجازات فارس و همدان
و ذکر نمود و از قصص مشهوره جماعی چند انتزاع فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید نه سرنگام
قصص به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت در اینجا آنست که چون عوام قصص نادره
مذرت شنوند یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کرده شود بقیس آن قصص
میل نمایند و از تذکیر که غرض اصیل همان است در مانند و این سخن بدان مانند که عارفی
گفته است که از آن باز که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند از حشو در تلاوت باز مانند
و از آن باز که مفسران در وجه تعبیه تفسیر سخن را ندانند علم تفسیر را در کمال معدوم شد

پس از آن قصص که مکرر در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است و سجده کردن
فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و سعی کردن او از آن باز در اخلاص
بنی آدم است و قصه محاصره حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوام خود
در باب تعجید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبهه را که آوردن ایشان
و جواب دادن حضرت انبیا و عقوبت الهی آن اشقیاء را و ظهور حضرت ادریس و عیسی و یونس و
انبیا و تابعان ایشان قصص اخفیه موسی با فرعون و فرعونیان و یونس و یونس
اسرائیل و مکابره این جماعت با حضرت ایشان و قیام خدائیه با عقوبت آن اشقیاء
و ظهور حضرت ادریس بعد از مرگ و این برگزیده جناب علی و قصه خلافت داود
و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و ظهور رحمت الهی بر ایشان
و استجاب دعا و ذکر یا و قصص عجیبه حضرت عیسی و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان
در مهد و ظهور خارق عادت از ایشان پس این قصص با طوار مختلفه اجمالاً و تفصیلاً
مقتضای اسلوب سحر مذکور شد و از آن قصص که در یک جایاد و جاف فقط مذکور شد
رفع حضرت ادریس و مناظره حضرت ابراهیم با نمرود و رویت اجیاء طبرستان
فرزند و قصه حضرت یوسف و تولد حضرت موسی و القای ایشان دریم و قتل
ایشان قبطی را و گزین شدن بدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن از آن
و قصه ذبح بقره و قصه طافات حضرت موسی با خضر و قصه طالوت و جالوت و قصه
ملقیس و قصه ذو القرنین و قصه اصحاب کعبه و قصه دو مرد که مساجد کردند با یکدیگر

و قصه اصحاب جنت و قصه رسول الله حضرت عیسی و مومنی که او کفار شهید ساختند و قصه
 اصحاب البقیل پس مقصود ازین قصص معرفت نفس آنهاست بلکه مقصود انتقال
 ذہن سامع است بو خاست شرک و معاصی و عقوبت خدای تعالی بر آنها و مطمئن شدن بنبوت
 خدا تعالی و ظهور غیبت او در باب مخلصین و ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت ایشان
 و بجا رگی او در آن عتس و عرض جنت و نار بعد از موت و ظهور ملائکه عذاب بیان
 فرمود و شرایط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج دجال و باجوج و ما جوج و نفخه
 صغی و نفخه قیام و حشر و نشر و سوال و جواب میزان و یافتن نامه های اعمال
 به پیمان و شمال و در آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار به دوزخ و اختصاص اهل
 نار تا بعان و متبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص
 اهل ایمان بربوبیت خدای تعالی و تعداد انواع تعذیب سلاسل و اغلال و جیم و غسق
 و زقوم و انواع تعیم از حور و قصور و انهار و مطاعم هنیئه و ملاسن ناعمه و زنان جمیل و
 دلکشای اهل جنت با یکدیگر پس این قصص را در سوره مختلفه باجمال و تفصیل کسب
 اقتضا با اسلوب آن سور متفرق گردانیده شد و کلیه در مباحث احکام آن است که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ملت حنفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرایع آن
 ملت باقی گذارند و هیچ تغییری بامتها آن مسائل راه نیابد مگر تخصیص عموم و زیادت
 توقینات و تحدیدات و مانند آن و خدا تعالی خواست که بدست آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم عرب پاک کند و بدست عرب ایراقا لیم را پس لازم آمد که ماده شریعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر رسوم و عادات عرب باشد چون مجموع شرایع
 ملت حنفیه و رسوم و عادات عرب را ملاحظه کنی و تشریح آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بمنزله اصلاح و تنویر آن است تا مل نمائی هر حکمی را سبب دانسته باشی و هر امر و نهی را
 مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این سخن در از است بالجمله در عبادت از طهارت
 و صلوٰه و صوم و زکوة و حج و ذکر فتوری عظیم راه یافته بود از جهت تساهل در اقامت آن
 و اختلاف مردم در آن بسبب عدم معرفت بودن اکثر آن و دخول تحریفات اهل
 جاهلیت در آن قرآن عظیم آنهمه بی نسقی را بر انداخت و هموار و مسوی نمود و در هر
 منزل رسوم ضارزه و تعذیبات و کشتیه ها بسیار راه یافت و احکام سیما مدینه نیز
 منحل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول آن و تحدید و توقیت آن فرمود ازین باب انواع
 ثبائیر و بسیاری از صغائر مذکور شد و مسایل صلوٰه بطریق اجمال مذکور گشته و لفظ اقامت
 صلوٰه گفته آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اذان و بنای مساجد و جماعت و اقامت
 همه تفصیل آن کردند و مسایل زکوة نیز باختصار فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سوره بقره حج درین سوره و در سوره حج نیز ذکر کرده
 و جهاد در سوره بقره و انفال و جنائی متفرق و حدود در مائده و نور و میراث در انعام
 و طلاق در سوره بقره و طلاق و غیره آن چون ازین قسم که فایده آن عام است جمیع
 امت را که داشتی قسیم دیگر است که سوالی که پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان بدل نفس و اموال نمودند و منان

خویشتن داری و امساک و زیدند پس خدای تعالی مع مومنان و نکوشش و تهدید
منافقان فرمود یا حادثه واقع شد از قبیل تقریر اعداد و کف ضرایبان خدای تعالی
منت برسلانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان داد یا حالتی پیش آمد که در آنجا تنبیهی
زجر یا تعزیزی و ایمانی یا امری و نهی در کار می شود خدای تعالی در آن باب نازل
ساخت آنچه ازین قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال مفسری باید کرد
تعریضات بقصه بدر در انفال واحد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیثیه
و بنی نضیر در حشر کرده است و حث بر فتح که و غزوه تبوک در برات و اشارت
به حجة الوداع در مایده و اشارت بقصه نکاح زینب در احزاب تحریم سرب در سوره
تحریم و قصه افک در سوره نور و استماع جن تلاوت آن حضرت در سوره جن و احقا
و قصه مسجد ضرار در سوره براء و قصه اسرار اول بنی اسرائیل کرده آمد و این قسم
غیر به حقیقت از باب تذکیر بایام اندست لیکن چون حل تعریضات او موقوف
سماع قصه است از سایر اقلام او ممتاز کرده شد **باب دوم** در بیان وجه
خفا و معانی نظم قرآن به نسبت اذمان اهل زمان و ازاله آن خفا با وضوح بیان
باید دانست که قرآن بلغت عرب است بغیر تفاوت نازل شد و اثنان بلیقه
که دشمنان فهم معنی منطوق آن می کردند کما قال و الكتاب المبين و قال قرأنا
عربيا لعلکم تعقلون و قال الحکمت اياتها ثم فصلت رضى ثار ع عدم خوض
بود در تاویل متشابه قرآن و تصویر حقایق صفات الهیه و مینه هم و قصای قصص

و مانند آن و لهذا با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوال می کردند و ازین باب اندک
چیزی مرفوع شد اما چون آن طبعه در گذشت و عجم مدخلت کردند و آن لغت اول تر و
گشت و در بعضی مواضع صعوبت فهم مراد حاصل و احتیاج به تفتیش لغت و توافد
و سوال و جواب میسر آمد و کتب تفسیر مصنف شد پس لازم آمد که اجمالا مواضع صعوبت
یاد کنیم و امثله آنرا بیان نماییم تا عند الخوض زیادت بیان حاجت نه افتد و بیا لغت
در کشف آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول به اذلف کما هی سبب تعمال لفظ آخر
است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه و تابعین و یا اهل معنا و کما هی سبب نه نشتن
منسوخ از ناسخ و کما هی سبب یاد نه اشتن بسیار نزول و کما هی سبب حذف مضامین
یا موصوف یا غیر آن و کما هی بابدال چیزی بجای چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا
بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجا مفرد و بالعکس یا سلب غنیمت بجای خطاب
و کما هی به تقدیم ما حقه التاخیر و بالعکس و کما هی سبب اشتباه ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد
و کما هی سبب تکرار و اطناب و کما هی سبب اختصار و ایجاز و کما هی سبب استعمال کنایه
و تعریض و تشابه و مجاز عقلی یا روان سعادت مند را باید که در مبدأ کلام به حقیقت این
امور و بعضی امثله آن مطلع شوند در موضوع تفصیل باشارت و رمز و کتمان و فصل
اول در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب است که ترجمان القرآن عبدالله
بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح خود غالباً بر همین
اعتماد کرده است و بعد از آن صاحب کاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات

نافع ابن الارزق و این هر سه طریق را سیوطی در انقان ذکر کرده است بعد از آن شرح غریبی
که بخاری از آنکه تفسیر نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر مفسرین از صحابه و تابعین
و تبع تابعین روایت کرده اند و مرا مناسب نماید که در اینجا پنجم از این رساله جمله صالحه
از شرح غریب قرآن با شان نزول جمع کنم و آنرا رساله تفسیر که سازم تا اگر کسی خواهد مثل
این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه یاد گیرد و للناس فیما یعشقون و لهذا
در اینجا می باید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیر کرده اند لفظ را بلازم معنی و گاهی
متاخران تعقیب می کنند آن تفسیر را که از جهت تتبع لغت و تفحص موارد استعمال و غیر
در این رساله و آن تفسیر سلف است بعینها و تنقیح و نقد از موضعی است غیر این موضع
ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فصل دوم از مواضع صعبه در تفسیر کتب
آن بسیار است و اختلاف در اینجا پشمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوی آنست
اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین
معلوم میشود آن است که ایشان نسخ را استعمال میکردند باز از معنی لغوی که از آنکه چیزی
به چیزی نه باز ای اصطلاح اصولیان پس معنی نسخ نزدیک ایشان از آنکه بعضی اوصاف
آیتی است بآیت دیگر خواه انتهای مدست عمل باشد یا صرف کلام از معنی
بغیر متبادر یا بیافا اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص
و آنچه متقیسن آنست ظاهرا یا از آنکه عادت جاهلیت یا شریعت سابقه یا نسخ
نزدیک ایشان باب سبع آمد و عقل را در اینجا جواز شد و اختلاف کجایش و لهذا عدد

آیات منسوخه یا انصدرا بنده اند و اگر نیک بشکافیم غیر محصوت اما آنچه با اصطلاح
متاخرین منسوخ است عدد قلیل است نسبت لایتمایه حسب توجیهی که با اختیار کرده ایم
شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب انقان بعد از آنکه از بعضی علما آنچه مذکور شد بسط داد
تقریر نمود و آنچه بر آن متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العربی محرر کرده قرینست
آیت شمرده فقیرا در اکثر آن است نظریست فلنورد کلاما مع النعقب من البقرة
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت لآیه منسوخه قیل بآیه مواهبت و قیل عیث
لا وصیه لوارث و قیل لا اجماع حکاه ابن العربی قلت بل منسوخه بآیه یوصیکم
الله فی اولادکم و حد لا وصیه مبین للنسخ قوله تعالى و علی الذین یطیقونه
فدیه قیل منسوخه بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و قیل محکمه و لا مقداره
قلت عند وجه آخر و هو ان المعنی و علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی
طعام مسکین فاضرب قبل الذکر لانه متقدم مرتبه و ذکر الضمیر لان المراد من الغدیه
هو الطعام والمراد منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصیاء فی هذه الآیه بصدقة
الفطر كما عقب الآیه الثانیة بتکبیر العید قوله تعالى احل لكم لیلۃ الصیام الر
ناسخة بقوله كما کتب علی الذین من قبلکم لان مقتضاه الواو فاما کان علیهم
من تحریم الاکل و الوطی بعد النوم ذکره ابن العربی و حکى قوله آخره نسخ لما کان
بالسنة قلت معنی كما کتب التشبیه فی نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغیر لما کان
عندهم قبل الشرع و لم یجد دلیلا علی ان النبی صلی الله علیه و سلم شرع لهم

ذلك ولو سلم فاما كان ذلك بالسنة وقوله تعالى يستلونك عن الشهر الحرام الآية
منسوخة بقوله وقالوا المشركين كافة الآية اخرج ابن جرير عن عطاء بن مسرور قلت
الآية لا تد على تحريم القتال بل تد على تجويزه وهي من قبيل نسليم العلة والظاهر
فالمعنى ان القتال في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشده منه فجاز في وقتها
وهذا التوضيح ظاهر من سياق الكلام وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى
الحول منسوخة بآية اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة بالميراث والسكنى بآية
عند قوم منسوخة عند آخرين بحيث ولا يمكن قلت كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين
ويكن ان يقال يستحب ان يجوز للميت الوصية ولا يجب على المرأة ان تسكن في وصية
ابن عباس هذا التوجيه ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم
او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من
تخصيص العام بعين الآية المتأخرة ان المراد ما في انفسكم من الكفر والظلم والنفاق
لا من ابحاث النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع
الانسان من العمل انقوا الله حق تقاته قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله
ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه
الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في
الاعمال من امر يستطع الوضوء ويتم ومن لم يستطع القيام يصل قاعدا وهذا التوجيه
ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلموه ومن النساء والذ

عقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم منسوخة بقوله واولو الارحام بعضهم اوسط
قلت ظاهر الآية ان الميراث للوالي والبر والصلة لمولى المولاة فلا نسخ وقوله تعالى
واذا حضر القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن نهاون الناس في العمل بها قلت
ابن عباس هي محكمة ولا أمر للاستحباب هذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة
الآية منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو مند إلى الغاية بل جازت الغاية
عليه سلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ ومن المأبىة ولا الشهر الحرام منسوخة
باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخا له ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى
ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة
دماءكم واموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا وقوله تعالى
فان جاءك فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله
قلت معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهل الأهواء فالحاصل انه
لنا ان نترك اهل الذمة ان يرفعوا القصة الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم لنا
ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخران من غيركم منسوخة بقوله وشهدوا
دوى عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره او اخران من
غير اقراركم فيكونون من ساير المسلمين من لا نقال ان يكن منكم عشرون
صابرون الآية منسوخة بالآية بعد قلت كما قال منسوخة من البراءة انقروا
خفا فاقول لا منسوخة بايات العذر وهو قوله ليس على الاعرج حرج الآية وقوله

على الضعفاء الآيتين قلت خفا فأي مع اقل ما يتأتى به الجها من مركوب وعبر
 وبقية يقع بها. ثقالا مع الخدم الكثير والمراكب الكثيرة فلا نسخ او بقول ليس النسخ متعينا
 النور الزايف لا ينسخ الا رانية الآية منسوخة بقوله وانكوا الايام منكم قلت قال
 بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان مركب الكبيرة ليس بكفر الا للزانية او يستحب اختيار
 الزانية وقوله تعالى حرمة لك اشارة الى الزنا والشرك فلا نسخ واما قوله فانكوا الايام
 فعام لا ينسخ الخاص وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكتم ايماكم الآية قيل منسوخة
 وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت مذهب ابن عباس انها ليست بمنسوخة
 وهذا الوجه اولى بالاعتماد **من الاخر** لا تخل لك النساء من بعد الآية
 منسوخة بقوله انا احللت لك ازواجك الا التي قلت يحتمل ان يكون النسخ مقدما
 في التلاوة وهو لا يظهر عندي **من المباحة** اذا ناجيت الرسول فقد مو الآية
 منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال **من الممتحنة** فانوا الذين ذهبوا
 ازواجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل بآية الغنيمة وقيل بحكم قلت
 الاظهر محكم ولكن الحكم في المهاونة وعند قوة الكفار **من المزمع** في الليل الا
 قليلا ومنسوخ بالآخر السورة ثم نسخ الاخر باصلوة الخمس قلت دعوى النسخ بانسوخة
 الخمس غير متجهة بل الحق ان اول السورة في تأكيد الذنب الي قيام الليل وآخرها
 نسخ التاكيد الي مجرد الذنب قال السيوطي موافقا لابن العربي هذه احدى وعشرون آية
 منسوخة على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها الاصح في آيات

الاستيذان والقيمة والاحكام عدم النسخ فصارت تسعة عشر قلت وعلى ما حررنا
 لا يتعين النسخ الا في خمس آيات وذكر از مواضع صعبة معرفت اسباب نزول است ووجه صحت
 دران باب نیز اختلاف متقدمين ومتأخرين است آنچه از استقراء كلام صحابه وتابعين معلوم
 می شود آن است که نزلت في كذا انه محض برای قصه که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 بوده و سبب نزول آیت گشته استعمال کلماتی یکی از ما صدق علیه آیه را که در زمان
 آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده است یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزلت في كذا
 و درین جا انطباق جمیع قیود لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که منطبق باشد پس و کما
 سوالی که پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند یا حادثه که دران ایام نیک فرجام
 منتقم شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن آیت
 دران باب تلاوة نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزلت في كذا و کما می درین صورت گویند
 فانزل الله تعالى قوله كذا یا نزلت گویند و کما یا این اشارات بآن است که استنباط آنحضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم از آن آیت و القاء آن آیت دران عتس بخاطر مبارک آن حضرت نیز
 نوعی از وحی و نفث فی الروع است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر کسی بن جا
 بگوید نزول تغییر کند نیز می تواند شد و محدثین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریر
 می کنند که به حقیقت نه از قسم سبب نزول باشد مثل استنباط صحابه در مناظرات خود آیت
 یا تمثل الشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیت را برای استنباط
 خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا تعین موضع نزول یا تعین

اسماء که این بطریق ایهام یا طریق تلفظ بکلمه قرائنه یا فضل سور و آیات قران یا صورت
امثال این حضرت نامری از او امر قران و مانند آن و این همه در حقیقت از اسباب
نزول نیست و شرط مفسران بآن نیست شرط مفسر معرفت و چیز است یکی قصصی که آیت
تقریب بآن می کنند پس فهم ایامی این آیات بغیر معرفت آن قصص میسر نمی شود
و دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجه صرف ظاهر نمی یابد فحسب مقصد آیت
بدون آن قصص میسر نشود و در اینجا می باید دانست که قصص انبیای سابقین در حدیث
علم مذکور شده اند این قصص طبعی و عریضه که مفسرین تصدیق روایت آن می کنند هم
منقول از علماء اهل کتاب است الا ما شاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده مرفوعاً لا تصدقوا
اهل الکتاب لا تکن بوجه و نیز باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب شرکین و یهود
و عادات جهالات ایشان قصص خریبه ذکر می کردند تا آن عقاید و آن عادات روشن
شود و می گفتند نزول کلامه فی کذا و اراده ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این
باشد یا مانند این و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مقصد خصوص انصورت
گردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود
و هر یکی بجای یکی شد و فی الحقیقت مطلبی که باشد ابو و روارض همانا بهمین نکته اشارت کرده است
اینجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محامل متعدده نه نهد و علی هذا الاسلوب
بسیار است که در قران عظیم دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در اینجا بعضی اوصاف
سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در اینجا بعضی اوصاف شقاوت اظهار

نموده آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریف شخصی معین چنانکه
فرمود س ۲۶۹ و وصینا الانسا بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته
بعد از این دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این دو آیت س ۱۴۱
و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین س ۱۴۲ و قیل للذین اتقوا ماذا
انزل ربکم قالوا اخیرا و برهین طور حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قریه کانت
مطمئنه و آیت ۱۴۳ هو الذی خلقکم من نفس واحد و جعل منها زوجا لیکن
الیها فلما تغشها الایة * قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون *
و لا تطع کل حلاف مهین و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها در شخص
یافته شود چنانکه در آیت کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مایه حبه لا
نیست که حبه بدین صفت یافته شود مقصود تصویر زیادت اجزاست لا غیر اگر صورتی موافق
آن در اکثر خصوصیات با کل آن یافته شود و از قبیل لزوم مالم یلتزم خواهد بود و گاهی شبیه
الورود را دفع کرده شود یا سوالی فریب الغم را جواب گفته آید بقصد ایضاح کلام سابق نه
آنکه کسی بدان عصر سوال کرده باشد و شبیه بهر ساینده بود بسیار است که صحابه در تقریر آن
مقام سوالی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب سوال تقریر نمایند و اگر بنظر تحقیق تفحص
نمایم آن همه یک کلام است نسق نزول بعضی بعد بعضی کنجایشند از یک جمله است منتظم
فک قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم
و تاخر ربوبی باشد چنانکه ابن عمر در آیت و الذین یکتزون الذهب و الفضة گفته است

هذا قبل ان تنزل الزكوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهرا للاموال معلوم است که سوره
براهه اخيرين سورت و اين آيه در رضا عفيف قصص متاخره است و فرضيت زكوة پيش از اين
سأله بود ليكن مراد اين غير تقدم اجمال است رتبه از تفصيل بالجمله آنچه شرط مفسر است از اين
ذو نوع پيش نيست بكي قصص غزوات و غير آن که در آيات ايا بخصوصيات آن قصص واقع
مي شود و تا آن قصص ندانند بفهم حقيقت آن نرسند ديگر فوايد بعضي قيود و سبب شد در
بعض مواضع که موقوف بر معرفت حال نزول باشد و اين بحث اخير حقيقت فني است
از فنون توجيه و معنی توجيه بيان وجه کلام است و حاصل اين کلمه آن است که گاه
در آيتي شبهه ظاهر مي آيد از استبعاد آن صورت که مدلول آيت است يا تناقض در آيت
با هم يا تصور با صدق آيت بر ذهن مبتدي مشکل مي شود يا فايده قيدي بذهن او نمي
نشيند چون مفسر حل اين اشکال نماند آن حل توجيه خوانند چنانکه در آيت يا آيت
مارون سوال کردند که ميان حضرت موسي و حضرت عيسي مدت بسيار بود پس چون
چگونه برادر مريم شد با کوا ساييل در خاطر مظهر کرده بود که اين مارون همان مارون برادر
حضرت موسي است پس آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم جواب دادند که بني اسرائيل تسميه مي کردند
با سماء صالحين که پيش از نشان گذشته بودند و چنانکه سوال مي کردند که آدمي روز محشر
بر روی خود چگونه مشي کند فرمودند ان الذي امشاه في الدنيا على جليه لقاد
ان يمشيه على وجهه و چنانکه از بن عباس سوال کردند در بک آيت آمده لا يتسألون
و در آيت ديگر و اقبل بعضهم على بعض يتسألون آمد وجه تطبيق چه باشد ايشان گفتند

عدم تساؤل در روز حشر است و تساؤل بعد خول در جنت و از حضرت عايشه سوال
کردند که سعي بين الصفا والمروة اگر واجب است چرا لا جناح گفته شد ايشان جواب دادند
که قومي از ان تجنب مي کردند باین سبب لا جناح گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت
صلي الله عليه وآله وسلم سوال کردند که قيدان خفتم چه معنی دارد فرمودند صدقه تصدق الله
بها يعني که ما در صدقه مضايقه نمي کنند همچنين خدا تعالى اين قيد براي مضايقه ذکر نفرموده است
قيد اتفاقي است و مثالهاي توجيه بسيار است و مقصود تنبيه است بر معنی آن و اما مناسب
مي نمايد که در باب خفيم آنچه بخاري و ترمذي و حاکم در تفسيرهاي خود از باب سباب نزول
و توجيه مشکل ذکر کرده اند بسند درست تا صحابه با تا حضرت پيغا بر صلي الله عليه وآله وسلم
بطريق تنقيح و اختصار نقل کنيم براي دو فائده يکي آنکه حفظ اين قدر آنرا مفسر را ضروري است
چنانکه شرح غريب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروري است ديگر آنکه دانسته شود که اکثر
اسباب نزول در فهم معاني آيات و خلل ندارد اللهم الا شئ قليل از قصص مذکور مي شود
و در بن تفاسير ثلثه که اصح تفاسير است نزديک محدثين و آنچه محمد بن اسحق و واقفي و
كليني درين باب افراط کرده اند و زير هر آيتي قصه آورده اند نزديک محدثين اکثر آن غير
صحیح است و در سناد آن نظر است آن را شرط تفسيرستن خطای بين است و بر حفظ
آن تدبير کتاب الله را موقوف داشتند خط خود را از کتاب الله فوت کردند و ما
توفيقي لا بالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم فصل در بقيه مباحث
اين باب حذف بعضي اجزاء با ادوات کلام که مخفي اند و همچنين ابدال جزمي از جزمي

ما نورا تعدادی کند بغیر ترکیب جمله و بی وقوع در جزا عواب بلکه مقصود ذکر آنست تا متوجه
 آن در ذهن مخاطب مرتسم شود و از آن حادثه خوفی بر ضمیر او مسنون کی گردد پس تحقیق آن
 است که در امثال ابن موضح تفتیش حاصل از ضرورت نیست و الله اعلم و نیز باید دانست که
 حذف جار از سران مصدریه در کلام عرب مطرودست و معنی لای شایسته یا بان یا وقت
 و نیز باید دانست که در مثل و لوتی اذ الظالمون فی غمرات الموت و لو یبکی الذین ظلموا
 اذ یرون العذاب اصل آنست که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب با نقل کرده اند به
 معنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف نموده است و الله اعلم و اما آیه الی نصر فی است کثیر الفنون
 که بهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نماید برای اغراض شنی که استقصاء ذکر آن اغراض
 و تظیفه این کتاب نیست س ۱۳ ر ۱۳ هذا الذی ینذکرا الهتکم ای بسبب الهتکم اصل کلام
 آن بود که هذا الذی یسب لیکن ذکر سب مکرره و شتند و انرا بدل کردند بکروا و ازین
 قبیل است آنچه در عرف میگویند که بد شمنان فلان کس عارض شده است و مراد آن است که
 بفلان عارض شده است و میگویند که بندگان حضرت درینجا تشرف آورده اند یا بندگان
 جناب عالی این مقدمه را می دانند و مراد آنست که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را
 می دانند س ۱۴ ر ۱۴ منالا یصحبون ای منالا ینصرون چون نصرت بدو اجتماع
 صورت نمی بندد و یصحبون بدل آن آوردند س ۱۵ ر ۱۵ ثقلت فی السموات و الارض
 ای خفیت لان الشیء اذا خفی علمه ثقل علی اهل السموات و الارض س ۱۶ ر ۱۶
 فان طینکم عن شیء منه نفسا ای عقوبتکم من شیء من طینه من نفوسکم

و کای سیمی بجای سیمی س ۱۷ ر ۱۷ فطلت اعناقهم لها خاضعون ای خاضعة فکما
 من القانتین ای من القانتات س ۱۸ ر ۱۸ و ما لهم من ناصرین ای من ناصرین
 ۱۹ ر ۱۹ فاما منکم من احدث عنه حاجزین ای من عاجز و العصر ان الانسان لفی خسر
 ای افراد بنی آدم افراد اللفظ لانه اسم جنس یا ایها الانسان انک کادح الوبک
 کما المعنی یا بنی آدم انکم افراد اللفظ لانه اسم جنس و حملها الانسان یعنی افراد
 الناس * کذبت قوم نوح المرسلین * ای نوحا و حده * انا فتحنا لک س ۲۰ ر ۲۰ انا القا
 ای انی لقادر س ۲۱ ر ۲۱ و لکن الله یسلط رسوله ای یسلط محمد صلی الله علیه و سلم
 س ۲۲ ر ۲۲ الذین قال لهم الناس ای عروة الثقی و حده س ۲۳ ر ۲۳ فاذا قها الله
 الجوع ای طعم الجوع ابدل الطعم باللباس ایذا فابان الجوع له اثر من الفحول و الدبول
 یعم البدن و یشمله کاللباس س ۲۴ ر ۲۴ صبغة الله ای دین الله ای ابدل بالصبغة
 ایذا نابان کالصبغ یتلون به النفس و مشکاة بقول النصاری فی العمودین و طوی
 سنین ای طور سینا سلام علی الیاسین ای علی الیاس قلبک لاسما للارد و لوج و
 حرفی بجای حرفی دیگر آرند س ۲۵ ر ۲۵ فلما تجلی ربہ للجبل ای علی الجبل کما تجلی فی المرة لا
 علی الشجرة هم لها ساقون ای الیها ساقون س ۲۶ ر ۲۶ الا یناف لیدی المرسلون
 الا من ظلمهم ای لکن من ظلم استیناف کما صلبکم فی خروج النخل ای علی خروج النخل
 س ۲۷ ر ۲۷ ام لهم سلم یتسمعون فیہ ای یتسمعون علیه السماء منفطرة ای منفطر
 فیہ مستکبرین به ای عنه س ۲۸ ر ۲۸ اخذته العزة بالاثم ای حملته العزة علی لاثم

س ۱۳۰ فاسال به خیر ای فاسال عنه لا تأكلوا أموالكم إلى أموالكم ای مع أموالكم
 إلى المرافق ای مع المرافق س ۱۳۱ يشرب بها عباد الله ای يشرب بها عباد الله
 ای يشرب بها س ۱۳۲ وما قدر الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شيء ای
 ان قالوا وکاهی جمله ایراد کنند مثلاً یک جمله دالت می کند بر حاصل مضمون جمله ثانیه
 و سبب جود آن پس ذکر کرده می شود بآن جمله س ۱۳۳ وان تخالطوا هم فاخلوا انکم
 ای ان تخالطوا هم لا بأس بذلك لانهم اخوانکم و شان الاخ ان يخالطوا س ۱۳۴
 لمنوبة من عند الله خیر ای لوجود الثواب و مثوبة من عند الله خیر س ۱۳۵ ان
 يسرق فقد سرق اخ له من قبل ای ان سرق فلا عجب ان سرق اخ له من قبل س ۱۳۶
 من كان عدوا لجبريل فانه نزل على قلبك باذن الله ای من كان عدوا لجبريل
 فان الله عدوله فانه نزل على قلبك باذنه فعده يستحق ان يعاديه الله تعالى
 فحذف فان الله عدوله بدليل الآية التالية و ابدل منه فانه نزل على قلبك و کاهی
 اصل کلام مقتضی تنکیر است و در آن کلام بادخال لام و اضافت تصرف کنند و معنی برهان
 تنکیر اولی باشد س ۱۳۷ و قيله يارب اي يرب قيله يارب فابله بقليله لانه
 اختصر في اللفظ حق اليقين ای حق یقین اضعیف لیكون ایسر في اللفظ و کاهی
 سزن طبعی کلام تذکر ضمیر است یا تا نیست آن یا افراد آن پس سزن طبعی برآورد و
 مؤنث کنند و مؤنث مذکر سازند و مفرد را جمع نمایند سبب میل معنی س ۱۳۸ و افلا
 رای الشمس بازغة قال هذا زني هذا أكبر القوم الظالمين مثله س ۱۳۹ انکل

الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب بنورهم و کاهی بجای تنبیه مفرد
 ذکر کنند س ۱۴۰ الا ان اذنهم الله ورسوله من فضله س ۱۴۱ ان كنت على بينة
 من ربي واثاني رحمة من عنده فعميت عليكم واصل فعميت فافرد لا نهما کثرت
 واحدة و مثله الله ورسوله اعلم و کاهی مقتضای طبیعت کلام آن است که جزا را در صورت
 جزا آرند و شرط را در صورت شرط و جواب قسم را در صورت جواب قسم پس در کلام تصرفی
 کنند و آن جزو جمله را جمله مستقلة منفه سازند تا میل کنند به معنی و اقامت چیزی نماید
 که دلالتی دارد بر آن بوجه من الوجوه و النازعاً غرقاً و الناستطاً نشطاً و الساجداً
 سبحاً قال سابقاً فاما لد برات امرایوم ترجف الراجفة المعنى البعث و الحشر
 حق يله عليه يوم ترجفه و السماء ذات البروج و اليوم الموعود و شاهد و مشهود
 قتل اصحاب الاخذ و المعنى المجازاة على الاعمال حق و اذا السماء انشقت و اذنت
 و حق و اذا الارض مدت و الفت ما فيها و تخلت و اذنت لربها و حق و انما
 انك كاح المعنى الحسناء و الخراء کائن و کاهی قلبی أسلوب کلام کنند که أسلوب مقتضی
 خطاب باشد و غایب است س ۱۴۲ حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة و کاهی
 انشأ بجای اخبار گیرند و اخبار را بجای انشأ س ۱۴۳ فامشوا في مناكبها ای التمشوا
 ان كنتم مؤمنين ای ایمانکم یقتضی هذا من اجل ذلك كتبنا على بني اسرايل
 المعق على قياس حال ابن آدم كتبنا و علی مثال حال ابن آدم فابله منه من اجل ذلك
 لان القياس لا يكون الا بملاحظة العلة فكان القياس رفع من التعليل و ارايت

در مواضع بسیار برای توكید وصلت باشد نه برای عطف اذا وقعت الواقعة و
 كنتم از واجاتلثة وفتح ابوابها وليمحص الله و هم چنین فانیزاید باشد قطا
 و شرح کتاب الحج در باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل بحزبه
 من طواف الوداع كفته و يجوز توسط العاطف بين الصفت والموصوف لتاكيد
 لصوقها بالموصوف نحو س ۳۱ اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض
 تال سبويه هو مثل مررت بزيد وصاحبك اذا اردت بصاحبك زيدا وقال
 ان محشري في س ۳۱ را قوله تعالى وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم جملة
 واقعة صفة لقربة والقياس ان لا توسط الواو بينهما كما في قوله تعالى وما
 اهلكنا من قرية الا الهامندرون وانما توسطت لتاكيد لصوق الصفة
 بالموصوف كما يقال في الحال جاءني زيد عليه ثوب وجاءني وعليه ثوب
 وكاهي بسبب ضمير واراده دو معنی از یک كلمه صعوبت فهم مراد بهم س ۲۵ و ۲۶
 وانهم ليصد ونهم عن السبيل و يحسبون انهم مهتدون يعني ان الشياطين
 ليصد والناس عن السبيل و يحسب الناس انهم مهتدون قال قرينه في موضع
 واحد المراد به الشيطان في الموضع الاخر الملك س ۲۷ يا يسئلونك ماذا ينفقون
 قل ما انفقتم من خير س ۲۸ يا يسئلونك ماذا ينفقون قل العفو فالاول معنى
 اي اتفاق ينفقون واي نوع من الاتفاق وهو صادق بالسؤال عن المصروف
 لان الاتفاق يصير باعتبار المصارف انوالا والثاني معناه ايمان ينفقون

وازين قيل است آمدن لفظ جعل و شى و مانند آن برای معانی شى کاهى به معنی خالق جعل
 الظلمات والنور وكاهى به معنی اعتقد و س ۲۹ وجعلوا لله ما ذرا و شى كاهى
 فاعل آید و كاهى مفعول به و كاهى مفعول مطلق و غير آن س ۳۰ ام خلقوا من غير شى
 اي من غير خالق س ۳۱ فلا تالنى من شى اي عن شى مما يتوقف فيه من امر
 و از امر ببناء و خلب كاهى مخبر عنه اراده كند ببناء عظيم اي قصة عجيبه و همچنین خبر و شى
 بان معنی آید در هر محل مختلف شود و ازین قبیل است انتشار در آیات آتى كه مقام اصلى آن بعد
 ايراد قصه است كاهى مباديت كند و آنرا قبل از تمام قصه ايراد نمایند باز عود كنند بقصة و از تمام
 فرمایند و كاهى در نزول مستخدم باشد و در تلاوت متاخر باشد س ۲۸ را قد نرى ثقلك
 و نزول مستخدم است و سيقول السفهاء متاخر و در تلاوت بالعكس و كاهى جواب
 در بيان قول كفار در ج كند س ۳۲ لا تومنوا الا لمن تبع دينكم قل ان الهدى هدى
 الله ان يولى احد مثل ما او نتم بالجملة اين حيث تفصيل يار مي طلبد اما در آنچه گفته ام
 است خواننده سعادتمند چون اين امور را بخاطر تحف و شسته باشد و دانشای خواندن باند
 تالى غرض سخن در يابيد و غير مذکور را بر مذکور قياس كند و از يك مثال يا مثله ديكر انتقال نايه
 فصل بايد دانست كه محكم آنست كه داننده لغت لذل ان كلام بجز يك معنى ادا كند
 و اعتبار و دشمن عرب اول است نه موسكافان زمان ما را كه موسكافى بجا و اى است
 عضاك محكم را متشابه مي سازد و معلوم را مجهول متشابه آن است كه محمل دو معنى باشد
 بسبب احتمال رجوع ضمير به و مرجع چنانكه شخصه كفت اما ان الامير امر في ان العن

فلا تالعن الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستهم در جماع و لمس بید و احتمال عطف
بر قرین و بعید مانند و امحو ابرق ستم و ارجلکم فی قرأة الکسره و احتمال عطف و استیناف
مانند لا یعلم تا و علی الا الله و الراسخون فی العلم و ثابت آنت که حکمی اثبات کنند و قصد
نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آن است که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن بزموم عاد
یا عطفی چنانکه از عظیم الرماد معنی کثرت نصبت و از باده مبسوطان معنی سخاوت اورا می شود
و تصویر معنی مراد بصورت محسوسه از عین قبیل است و آن بایستی است و اسع در شعار عرب
و خطیب ایشان و قرآن عظیم و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بان شجاعت
و اجلب علیهم بخیلک و رجلك تشبیه داده شد بر تیس فرزندان چون یاران خود را
آواز دهد که از این سو حمله کن و از آن سو در آ و جعلنا من بین اید الحیم سدا و من خلج سدا
و جعلنا فی اعناقهم اغلالا تشبیه داده اعراض ایشان از تدریج آیات کبسی که اورا مفعول
کرده باشند بابر جهت اوسدی بنا کرده پس اصلانی تواند دید و اضم الیک جنات
من ال هب یعنی مجموع خاطر شود بر آنکه کی نفس بکنار و تطیر این باب عرف آنت
که چون شجاعت کسی را تقریر کنند به تشبیه اشاره کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند
و مقصود خبر غلبه و بر اهل فاق به صفت شجاعت باشد که در تمام عمر شمشیر است مگر فتنه
باشد یا گویند فلان میگوید که در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزت تواند کرد و یا
گویند که فلان خود چنین میکند و اشاره کنند به پستی که اهل مبارزت در وقت غلبه
بر خصم می کنند که این شخص کاهی این کلمه نگفته باشد و این فعل نه کرده باشد یا گویند

فلان خلق مرا خفا کرده است و دست در کروی من انداخته اقمه را بر کشیده است و تعریف
آن است که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تقریر حال شخص خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص معین
و بعض خصوصیات آن شخص در کلام در آید و مخاطب بر آن شخص مطلع است و در مثل این موضع
خواننده قرآن نگران خاطر شود و محتاج آن قصه گردد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چون می خواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال قوام یفعلو کذا و کذا
چنانکه و ما کالمق موق و لاموضه اذا قضی الله و رسوله امر الایه تعریف است زینب
و برادر اورا و لا یاتل و الفضل منکم و السعه تعریف حضرت ابوبکر صدیق و درین صورت
تا آن قصه ندانند بفهم مطلب کنند و مجاز عقلی آنت که سنا و کنند فعلی را با آنچه فاعل آن
نیست و مفعول پس ازند چیز را که مفعول به آن نیست بعله آن که میان این هر دو
مشابهتی است و منکلم او عائی آن کرده است که داخل در اعداد آن است و یکی از جنس آن
مانند آنکه گویند بنی الامیاء القصر حال آنکه بانی معماران بودند یا مراد اینست الیبع البقل
حال آنکه منبت حضرت حق است در موسم ربیع و الله اعلم بالصواب با استسوم
در بیان اسلوب بیع قرآن و این بحث در سه فصل مبدین می شود فصل اول قرآن
بروش متون مبوب و مفصل ختمه نشده است تا هر مطلبی از آن در یاباید و فصل مذکور شود بلکه
قرار ما نند مجموعه کتب و بات فرض کن چنانکه با دشان بر عایا خود بحسب اقتضای حال مثال
می نویسند و بعد زانی مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه امثله بسیار جمع شود شخصی آن
امثله را نه وین کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین ملک علی الاطلاق بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم

برای هدایت بنده کما بقرینه‌های حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی
 الله علیه و آله هر سورتی علاوه محفوظ و مضبوط بود اما سورتها را تدوین نفرموده بودند و در
 حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همه سوره را در یک مجلد بترتیب خاص جمع نمودند و این
 مجموع به مصحف مسمی شد و در میان اصحاب سوره را به چهار قسم مقسوم گشته بودند یکی سبع طوال
 که ا طول سوره اند و دیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر مثانی که از صد
 کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دوسه سوره که از اعداد مثانی است و مئین
 داخل نموده شد بلا خطه مناسبت سباق آن به سباق مئین و علی بن ابی طالب و بعضی
 اقام دیگر تصرفی رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصحفی چند از آن مصحف انتشاخ فرمود
 بآفاق فرستادند تا از آن مصاحف استفاده نمایند و بترتیبی دیگر میل نکنند چون
 اسلوبی با اسلوب مثالی باشد آن مناسبت تمام شد و در ابتدا و انتهای طریقه
 مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعضی مکاتیب بحمد خدا شروع می کنند و بعضی
 به بیان غرض از آن و بعضی را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعضی رقصا و ثقیما می باشد
 بغیر عنوان و بعضی مکاتیب مطول می باشند و بعضی مختصر هم چنان خدا تعالی بعضی
 بحمد تسبیح شروع نموده و بعضی را به بیان غرض اطلاق نموده چنانکه فرمود ذلک الکتاب
 لا ریب فیہ هدی للنفیقین سورة انزلناها و فرضناها و این قسم بدان ماند
 هذا ما صالح فلان و فلان و هذا ما وصی به فلان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در واقع حدیثیه نوشته بودند هذا ما قاضی علیه محمد ص و بعضی را بذكر مرسل و مرسل

چنانکه فرمود تنزیل من الله العزیز الحکیم کتاب حکمت ایاقه ثم فصلت من لدن حکیم
 خبیر و این قسم بدان ماند که نویسد حکم حضرت خلافت صادر یا نویسد کفر فلان
 را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله علیه و آله نوشته بودند من محمد رسول الله
 الی هر قل عظیم الروم و بعضی را بر روش رقعه و شقه با غیر عنوان چنانکه فرمود اذ جاء
 المنا فقون قد سمع الله قول التي تجاد لك في زوجها يا ايها النبي لم تحرم
 و چون اشهر فصاحت عارب قصاید بوده و در مبداء قصاید نسبت نکر مواضع عجیب و وقایع
 بالمرسم قدیم البثان بود این اسلوب در بعضی سوره اختیار فرمود الصافات صفا و الزلزال
 زلزال و الذاریات ذر و الفاحشاه فاحشاه و قرآن اذلال الشمس کورت و اذ النجوم انکسرت و چنانکه
 اواخر مکاتیب بجوامع کلم و نوادر و صایا و تاکید بر احکام است و تهدید کسی که مخالفت آن
 کند ختم می کردند بهمان اسلوب خدا تعالی و اواخر سوره بجوامع کلم و منابع حکم و تاکید ببلغ
 و تهدید عظیم ختم فرمود و کاهای شروع کرده می شود در ابتدای سوره کلام ببلغ عظیم الف
 بدیع الاسلوب بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیا
 تباین مراتب خالق و مخلوق س ۱۹ بقل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 الله خیر اما یشر کون بعد از آن در پنج آیه این مدعا با ببلغ وجوه و ابدع اسالیب
 فرمود چنانکه شروع فرمود مخاصمه بنی اسرائیل را در ابتدای سوره بقره یا بنی اسرائیل
 اذکر انعمتی التي به یمن کلمه ختم فرمود پس ابتدای مخاصمه باین کلام و انتهای مخاصمه
 برین نحلی دارد عظیم از بلاغت و همچنین شروع فرمود مخاصمه اهل کتابین در آل عمران

بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع باشد و تواتر دقیل و قال بران
 دعا واقع شود و احد اعلم بحقیقه احوال فصل دوم در اکثر سور سنت الله جاری شده
 است به تقسیم سور بآیات چنانکه قصاید را بآیات منقسم میکردند بینه الامر آنکه در میان آیا
 و آیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشاید که برای التذاد نفس متکلم و سامع
 انش کرده می شود الا آنکه ابیات مفید اند به عروض و قافیه که خلیل تدوین آن کرده است و شعراء
 آنرا از وی یاد گرفته اند و بنای آیات بر وزن و قافیه است اجمالی که شبیه است با مریضی
 افاعیل و تفاعل عروضی و قوافی مبنی ایشان که امری است اصطلاحی و تنقیح امری مشترک
 که در ابیات و آیات واقع است و نشاید باز آن امر عام اطلاق می نمایند باز ضبط
 اموری که در آیات التزام آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل تفصیل است ^{و الله}
 ولی التوفیق تفصیل ابن اجمال آنکه فطره سلیمه در قصاید موزون و مقفاه و را خیر ابقه
 و امثال آن لطیفی و ادراک کند و حلاوتی ذوق می نماید چون در سبب ادراک آن لطیف تامل
 میکند می باید که در ده کلام که بعضی اجزای او با بعضی موافقت دارد نفس بخارا لذتی
 است و انتظار مثل آن بخشیده بعد از آن چون بیت دیگر بهمان توافقی اخراج نفس
 واقع شد و امر منتظر بوجود آمد لذت دو بالا چون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند
 لذت آن سه چند آن گشت پس التذاد بآیات سبب این ستر فطرت قدیم آدمیان
 است و همه از جبهه سلیمه از اهل اقلیم معتدله بران متفق اند بعد از آن در توافقی اجزا در سینه
 و در شروط قافیه مشترک در ابیات مذاهب مختلفه و رسوم منباینه واقع شد عرب فارسی

دارند که خلیل البصاح ان کرد و هندو در سنی دارند که سلیقه ایشان بآن حاکم است و هر چند
 اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند و رای سلوک نموده اند چون ازین همه رسوم و مذا
 مختلفه امر جامع اتزاع کنیم و متر منتشر تامل نمایم موافقت تخمینی باشد لا غیر مثلا عربیک
 مستفعلن مفاعله و مفتعلن می آرند و بجای فاعلان فعلان و فاعلن بر قاعده
 می شمارند و موافقت ضرب بیت با ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر
 بهم می دارند و در حشور حاشا بسیار تجویزی کنند بخلاف شعرای فارس که زحافات پیش
 مستهجن است و همچنین شعرای عرب که در یک بیت قافیه فبوره باشد و در بیت دیگر مینره
 احسن انکارند بخلاف شعراء عجم و هم چنین شعراء عرب حاصل و داخل و نازل از یک قسم
 گیرند بخلاف شعرای عجم و همچنین وقوع یک کلمه در مصرعین بوجهی که نصف آن از مصرع
 باشد و نصف آن مصرعی پیش عرب صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت
 تخمینی است نه موافقت حقیقی و هندو اوزان اشعار خود را بر عدد حروف نهاده اند
 ملاحظه حرکات و سکونات و آن نیز لذت دهند است و بعضی اهل بدو را شنیده ایم که در
 تقریب خود که بجهت التذاد می کنند کلامی متوافقی با هم متوافقی تخمینی باری که کلمه یا یا زیاده
 از کلمه اختیار کرده اند و مثل قصاید آن را انشاد می کنند و از آن لذتی بر می گیرند و هر قوی
 را صنعتی خاص است در نظم خود و علی هذا القیاس اتفاق امم در التذاد بل چون و غمنا واقع
 است و اختلاف ایشان در رسوم تقریب و قواعد تحقق است یونانیان اوزان استنباط
 کرده اند و آنها را بمقام سیمی خست اند و از مقام آوازهات و شعبات بر آورده اند و فنی

۱- تفصیل برای خود درست ساخته و اهل هندشش راگ تقطع نموده و از آن را گاه گاهی
 تفریع کرده اند و اهل بدو را دیدیم که ازین هر دو اصطلاح باز داشته بحسب سلیقه خود
 تا لینی و ایقاعی تقطع نموده و از آن چند بغیر ضبط کلیتاً و حصر جزئیات به گمانه آورده اند
 و چون بعد ازین ملاحظه ما حدس حکم امر مشترک بخیر نمودیم تجنبتیست نمی آید تخمین عقل
 کار به بها مستزاع اجمالیست به تفصیل قوانین مردف موصوله و ذوق سلیم را دوستی با همان
 حلاوت بخت است نه با بحر طویل و مدید حضرت خلاق چون خواست که با این مشت خاک
 هم زبان شود نظر برهما حسن اجمالی انداخت نه بر قوالب حسنه عند قوم دون قوم
 و مالک الملک چون اراده فرمود که بروش ادمیان سخن گوید بهما اصل سبط را ضبط فرمودند این
 قوانین متغیره به تغییر ادوار و اطوار متک به قوانین مصطلحه ناشی از عجز و جهل و بدست
 آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد بوجهی که در اغوار و انجاده بیان اندست نرود
 و در هر شیب و فراز سخن ضایع نشود معجز و معجز پس از جریان حق سبحان در آن ستن
 انتزاع اصلی میکنم و انتقال بقاعده می نمایم و آن قاعده آنست که در اکثر سورا امتداد
 صوت بمعبره است نه بحر طویل مدید و مانند آن دور فواصل القطار نفس مدیه و آنچه
 مدیه بران قرار گیرد معتبر است نه قواعد فن قوانین این کلیه نیز بسطی می طلبد اندکی گوش
 حواله آن باید کرد آمد و رفت نفس در نای کلو جیلت انسانست و هر چند درازی و کوتاهی
 نفس مقدر بشر است اما چون آنرا بر طبع خودش بگذارند لابد امتدادی داشته باشد پس
 در اول بر آمدن نفس شامی بهم رسد و آهسته آهسته آن نشأتمثالی می گردد و در آخر

منقطع میشود و احتیاج اعاده نفس تازه نیست آید و این امتداد امری است محدود و محدود
 و مقدار بقدر امتدادش که نقصان در دو سه کلمه بلکه نقصان قدرت و ربع از آن متجاوز نمی سازد
 و زیادت دو سه کلمه بلکه قدرت و ربع از آن حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد او نادوست
 را گنجایش میدهد و تقدم بعضی را کان را بر بعضی وسعت می نماید پس این امتداد نفس
 و زنی خسته شد و از این قسم تقسیم نموده آمد طویل متوسط و قصیر اما طویل پسندیده
 و اما متوسط پسندیده اعراف و انعام و الا قصیر پسندیده سوره شعرا و سوره دخان و
 نفس بریده معتدیه بر حرفی قافیه هست متسع که طبع آنرا ذوق میکند و از اعاده آن چند
 مثلزد می شود کو آن مدیه یک جا الف باشد و یک جا واد و یا باد و آن حرف اخیر کو یک جا
 یا باشد و یک جا بهم یا قاف پس معلوم و مومنین و مستقیم متوافق اند و خرد و مرجع
 تجدد تبار و فواف و عجاب همه بر قاعده و هم چنین حقوق الف در آخر کلام قافیه است
 متسع که اعاده آن لذتی می دهد که حرف دی مختلف باشد یکجا کو بند کرنا و دیگر جا کو بند
 حدیثا و سوم جا کو بند بصیر او درین صوت اگر التزام موافقت روی بکار آید از قبیل
 التزام بلا ملزم خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان واقع شده و همچنین
 توافقی آیات بر یک حرف مثل میم در سوره قتل و نون در سوره رحمان لذتی می دهد
 اعاده یک جمله بعد یک طایفه لذت دهنده است چنانچه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره
 و سوره مرسل واقع شد و گاهی بجهت تطریه ذهن سامع و شعار بلطافت آن کلام متکلف
 میشود فواصل آخر سوره از اول سوره مثل ادا و ادا در آخر سوره مریم و مثل سلما و کراما

در آخر فغان و طین و ساجدین و بنظرون در آخر سوره صاد حالانکه اوایل این سوره
مبنی بر فاصله دیگر بوده است کما لا تخفى پس در اکثر سوره این وزن و قافیه که تفسیر از آن رفت
مهم داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی که صلاحیت قافیه داشته باشد قافیه شود فیها و الا وصل کرده
آید بجهت که بیان الاله یا تنبیهی باشد مخاطب چنانکه گویند وهو الحکیم الخبیر و کان
الله علیها حکیم و کان الله بما تعملون خبیر العلم تتقون ان فی ذلک لآیات
لا ولی الا لانا ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون و در بعض مواضع الطنابی در مثل
این موضع بکار رفته است مثلاً و اسال به خبیر او کاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند
و کاهی طلب و زیاده مثل الیاسین و طور سینین در الیاس و طور سینا در عمل الیاس
باید دانست که النجم کلام و استهوان برسان بسبب آنکه مثل سایر بیت یا ذکر آن درایت مکرر
آمده است کلام طویل یا با کلام قصیر موزون می سازد و کاهی فقرای اولی را کمتر از فقرای
ثانیه آرند و آن غرض است کلام فایده دهد خدوه فغلوه ثم الحجیم صلوه ثم فی سلسله
ذرها سبغ ذرا عافا سلکوه کویا در مثل این کلام مستکلم اضمار می کند در نفس خود که
فقره اولی با ثانیه مجعولاً در یک بیت و ثانیه و حداد در یک بیت همچنین کاهی آیت ذات
قوا یمثلت با یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین استودعوا هم الکآبیه
و اما الذین ابیضت وجوههم الکآبیه و عامه اولی با ثانی جمع کرده آیت طولانی ثانیه
و کاهی در یک آیت دو فاصله می آرند چنانکه در بیت هم چنین می باشد کالزهر فی ظرف
و البدر فی شرف و البحر فی کرم و الدهر فی هم و کاهی یک آیت را دراز تر از دیگر آیت

آرد و ستر در اینجا آنست که چون حسن کلام را که ناشی از تقارب وزن و وجدان امر
منتظر که قافیه است در یک پند و حسن کلام را که ناشی از سهولت ادا و موافقت طبع کلام
و عدم لحوق تغیر در آن است در پند دیگر مانند فطرت سلیمه جانب معنی را راجع دانند بکلیت
را هم که گذشته می شود و در انتظار ثانی ایفاء حق کرده می آید و آنکه گفتیم در صدد بحث که در
اکثر سوره سنه الله برین جاری شده به جهت آن است که در بعض سوره بر تمام این
وزن و قافیه به ظهور نیامده است پس یک طایفه بطور خطیبان و امثال نکته فنان
واقع شده سمر النساء که حضرت عایشه رضاعنا روایت کرده است شنیده باشد و قوافی آنرا
دسته باشی و در بعض سوره بر طر نامها عرب بدو رعایت چیزی واقع شده مثل عاؤ
بعض ناس با بعض الا آنکه ختم هر کلام به چیزی که مبنی با ختم شده آمده و همانا ستر درین جا
آنست که اصل لغت عرب وقف در موضعی که نفس منتهی شود و کلام منتهی گردد
و مستحسن در محل وقف انتها نفس برده است ازین جهت صورت آیات پیدا شده است
این است آنچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم اگر پرسند که مطالب فزون خمر جواد
قرآن عظیم مکرر گفته شد چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گویم آنچه خواهیم که سامع را فایده
نمایم و قسم می باشد یکی آنکه مقصود آنجا مجرد تعلیم بالا تعلیم بود پس مخاطب حکمی را نمی دانست
و این او را در آن نکرده بود باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته
گردد و دیگر آنکه مقصود احتضار صورت آن علم در مد که او با نام اذان لذت فراوان
و قوافی طلیعه و اد اکیه در آن علم فانی شوند و زک این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی

شعری را که ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوید و هر بار لذتی می یابیم و برای این لذت
تکرار آن دوست نمی داریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمس هر دو قسم
ازاده فرمود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاهل و درنگین ختن نفوس بان علوم سبب تکرار
به نسبت عالم اللهم الا اکثر مباحث احکام که تکرار در آن حاصل نشد زیرا که افاده دوم آنجا مطلقا
بود و لهذا در شریعت به تکرار تلاوت امر فرمودند به مجرد فهم آیت فانه نمودند این قدر
فرق نهاده اند که در اکثر احوال تکرار آن مسایل عبارت تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند
تا موقع باشد در نفوس الذی باشد و اذنان اگر تکرار یک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه طور آنرا
تکرار می نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تغایر اسالیب فیهن خوض کنند و خاطر بکلی
فرود آورده پسند که در سوره های قرآن این مطالب را چه آنکه فرمودند و رعایت ترتیب کردند
چرا شد که سخت الاله را ذکر فرمایند و استیفای حق آن نمایند بعد از آن شروع کنند
انته و اتمام آن کنند بعد از آن محاصره کفار نمایند گوئیم اگر چه قدرت الهیه شامل همه ممکنات
است اما حکم در این ابواب حکمت است و حکمت موافقت منبجوت اللهم است در این بعد
اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیه لقالوا العجی و عربی و تا نزول قرآن
در میان عرب هیچ کتابی نبود نه کتاب الهی و نه مولف بشر و ترتیبی که حالا مصنفین اختراع
نموده اند عرب آنرا نمی دانستند اگر این را باور نمی گشتی قصاید شعراء محضین را نامل کن
و مسایل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مکاتیب حضرت عمر را بر خوان تا این معنی روشن شود
پس اگر خلاف طور ایشان گفته شود بحیرت در نا و چیزی تا آتشنا بکوشن ایشان رسد

و فهم ایشان را موشش سازد و نیز مقصود نه مجرد افاده است بلکه افاده مع الاستحضار و التام
و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پرسند وزنی و قافیة که نزدیک شعر است
ازین وزن و قافیة لذیذ تر است آنرا چرا اختیار نکردند گوئیم لذیذ تر بود مختلف است
باختلاف اقوام و اذنان و علی التسلیم ابداع طوری از وزن و قافیة بزرگ حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که امی بودند آیت ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و اگر بر وزن و قافیة
شعر قرآن نازل میشد کفار کمان می کردند که اینها شعر است که در عرب مشهور و معروف است و از این
حساب بر نمی گرفتند چنانکه بلغا از ایل نظم و نثر چون می خوانند که مزیت و رجحان خود بر دیگران
بروشش اشهاد اثنائات کنند صناعتی تازه استنباط می نمایند و گویند کسی است که باین طرز
گوید و نامه نویسد و اگر بر طور قدیم انشا کنند براعت جز محققین واضح نشود اگر پرسند این
قرآن بچه وجه است گوئیم محقق پیش از آن است که بوجود بسیار از آنجمله اسلوب بدیع
عرب میادین چند بود که در آنها جواد غلات را جوی می دادند و کوی مسافت از اقران
میر بودند قصاید و خطب و سایل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند
و بر ابداع آن قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسلوب ایشان بر زبان آنحضرت
که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از قصص و احکام ملل سابقه بوجهی که
مصدقی کتب سابقه باشد بغیر تعلیم و از آنجمله اخبار باحوال آیند پس هر وقتی که چیزی
از آن بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بظهور رسید از آنجمله در جه علیا از بلاغت که مقدر
بشر نباشد و چون مابعد عرب ال آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید لیکن اینقدر می توانیم

که استعمال کلمات و ترکیبات عذبه جلد به لطافت و عدم تکلف قریبی که در قرآن می
یابیم در هیچ قصیده از قصاید متقدمین و متاخرین نمی یابیم و این امری است ذوقی که بهره
از شعر آنرا بخوبی می توانند دانست و عوام آن ذایقه ندارند و نیز می دانیم که در انواع نثر
و مخصوصا در جامع الالباس دیگر پوشانیده می شود بر اسلوبی که طرفی دارد و دست تطاول
از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این را نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره اعراف
و هود و شعرا واقع می شود تا نکند باز با قصص در صفا فایند و باز همان قصص در
تأخر ظاهر شود و همچنین ذکر تغذیه عصا و تنویم مطیعین در هر مقام بزرگی دیگر آورده شود
و مخصوصا اهل نار با یکدیگر بصورتی علاصه در هر مقام جلوه داده می شود و الکلام شی هذا
بیطول و نیز می دانیم که رعایت مقتضی مقام که فن معانی تفصیل است و دستغات و کنایات
که فن بیجا کافراست با وجود رعایت حال مخاطبین که امیین بودند نا آشنا از این
صناعات بهتر از آنچه در قرآن عظیم است متصور نمی شود زیرا که مطلوب بیجا آنست که در مخاطبان
معروفه که همه کس با آن آشنا اند نکته عام فریب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
کالحجج بین النقیضین است شعر زیبای تابش هر کجا که می نگریم هاکر شمه دامن دل
می کشد که با اینها و از آنجمله وجهی است که خبر متدبرین در اسرار شرایع فهم آن نیست
و آن آنست که این علوم خفیه بنیاد لیل بودن قرآن نازل من القدر است جهت
هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون قانون نظر می کند و دور دور رفتن او در بیان
و علل امراض و وصف ادویه ملاحظه می کند هیچ شک نمی کند در اینکه موافق آن کامل است

در صناعت طب هم چنین چون عالم اسرار شرایع می داند که در نذیب نفوس کدام کدام
بافرادان می توان القا نمود و بعد از آن در فنون خست مل می کنند بی شک در می یابند که این
فنون در معانی خود بوجهی واقع اند که از آن بهتر صورت نه بند و چیت آفتاب دلیل آفتاب
که کرد لیلالت باید از وی رونما باشد باب چهارم در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف
واقع در تفسیر صحابه و تابعین باید دانست که مفسران فرقه های مختلف اند جماعه روست
انمار مناسبه آیات قصد کرده اند خواه حدیث مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبر
اسرائیلی و این روش محدثان است و فرقه تاویل آیات صفات و اسماء پیش گرفته اند
پس آنچه موافق مذهب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و غلطی مخالفان را به بعض
آیات رد کرده اند و این طریقه مشکلاست و قوی استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعضی
بر بعضی و جواب تک مخالف ایراد می کنند و این روش فقهای اصولیان از جمعی
نحو لغت قرآن از البضاح می نمایند و شواهد کلام غریب در هر باب خود تمام ایراد می کنند و این
وضع نکات لغویان است و گروهی نکات معانی و بیان را چه تمام تر بیان نمایند و
باب دسین می دهند و این آمین ادباً و بعضی قرات قرآن را که از استادان آثار است
روایت می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذشت نمی نمایند و این صفت قرات است
و برخی بنکات متعلقه بعلم سلوک یا علم حقایق بادی مناسبت بن می کشد و این
صوفیان است بالجملة میدانند و اسع است و قصد هر سلمانی بتفہیم معانی قرآن متعلق شده است
و هر کسی در فنی خوض نموده است و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذهب خود

منظور نظر داشته است ازین جهت فن تفسیر و معنی پیدا کرد که به تقریر استنباط نماید
و کتب بسیار پیدا آمدند که به شمار محصور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و کاهی تازی
و کاهی بغاری سخن گفتند و در اختصار و الطاب متفرق شدند و اما علم کثرت در دسترس
و این فقیر را بجهت آنکه توفیق دهد هر یک ازین فنون مناسبی حاصل شده است و اگر از اصول
آن و جمله مصالح از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال و تحقیق در هر باب و جمعی
که شبیه با جهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و در فن دیگر از فنون تفسیر از دریا
فیض الهی بخاطر زحمت است اگر است برسی من شاگرد پوسطه قرآن عظیم چنانکه او سیح
بر فروع حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مانند آنکه مستفید پوسطه کعبه حسنی ام شنبیه
از پیر پوسطه صلوة عظمی ام و لو ان لی فی کل صنب شجرة لسا فانا لما استوفیت
واجب جملة درین رساله لازم دیده شد که در حرف از هر فن نوشته شود فصل
در بیان آثار مرویه در کتب تفسیری اهل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار
در کتب تفسیری بیان نزول و سبب نزول دو قسم است قسمی آنست که حادثه واقع
شد که در آن ایمان مومنان و نفاق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه در احزاب
اتفاق افتاد خدا تعالی روح ایمان و کفرش آنان نازل خست تا فیصل کرد میان دو فرق
و درین میان تعریضات بسیار بخصوصیت این حادثه بظهور رسد پس واجب است که بکلام
مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا شوق آن کلام بر خواننده روشن شود و قسمی آن است
که معنی آیت بعموم خود تمام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده است و حکم

عموم لفظ است نه خصوص سبب قدامی مفسرین بقصد عاطفه آثار متناهیان آیت
یا بقصد بیان ماصدق انعمون آن قصه را ذکر کردند این قسم ذکر کردن ضرورت نیست
پیش ازین فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بودند که نزول لایة فی کذا و کذا
می گفتند و غرض ایشان تصور ماصدق آن آیت بود و ذکر بعضی حوادث که آیت آن را
بعموم خود شامل شده است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی باشد یا جالبی یا اسلامی
تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعضی آنرا و الله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتناب
را درین قسم علی هست و قصص متعدده آنجا که جایز است پس بر که این نکته مخفی
دارد در حل مختلفات سبب نزول بادی غنایت می توان نمود و از آنجمله تفصیل قصه است
که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل با از علم سیر
استقصا آن قصه کنند و به جمیع خصوصیات آنرا ذکر نمایند و این جایز تفصیل آنچه در
آیت تعریض ظاهر بآن رفته است بوجهی که داننده لغت آنجا استاده شود و تفحص آن نماید
ذکر آن عهده مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقره بنی اسرائیل نبود بلام
یا بیا کلب اصحاب کعبه که البقع بود یا احمر تکلف لایعنی است و صحابه از اربعه می دانستند و از
قبیل تضرع اوقات می شمردند و این جانیز دو نکته باید بخاطر نگاشت یکی آنکه اصل درین
باب ایراد قصص موعود است بی تصرف عقل اما جمعی از قدامی مفسرین آن تعریض را
پیشوای خود سازند و محلی مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در نیک احتمال تقریر کنند
متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر در آن زمان منع نشده بود تقریر بر عا

سبیل الاحتمال بتقریر بالجزم بسیار است که مثلاً بنمود و یکی بجای دیگر گیرند و این را میگویند
 فیه است نظر عقلی در اینجا کجایش است و قیل و یقال درین باب همان کثرت است که
 این نکته یاد کرد در بسیار از مواضع اختلاف مفسران حکم فیصل می تواند کرد و در
 از منظر اصحابی می توان دانست که قول نیست بلکه تفسیری است علی که بعضی مجتهدان یا
 در میان می آرند و بر همین محل این فقیر عمل میکند قول ابن عباس رضی الله عنه را در آیه فاصحوا
 بر و سک و ارجلکم الی الکعبین لا اجد فی کتاب الله الا المسح لکنهم ابوا الا ^{الفصل}
 پس آنچه فقیری فهمیده آنست که این ذهاب بوجوب نیست و جزم تحمل آیت بر کسیت
 مسیح نیست آنچه پیش ابن عباس مقرر است همان غسل است لیکن اینجا اسکاکی را تقریر
 می نمایند و احتمالی اظهار می کنند تا به بینند که علامت عصر درین تعارض چه نوع تطبیق
 و کدام راه سلوک نماید بعضی آنرا که بر حقیقت روزمره سلف مطلع بودند این
 قول بن عباس است و ندیب نهاند حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی
 اسرائیل سیده است که در دین ما داخل شد بعد از آنکه تصد اهل الکتاب و لکن دوم
 قاعده مقرر است پس و چیز لازم آمد یکی آنکه تا تعریض قرار در سنت حضرت پناهم
 بیان یافته شود مرکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلاً چون محل آیت و لقد
 فتنا سیکما و القینا علی کرسبه جسد انا ب سنت بنویخته می شود و آن
 تر از آنست و مواخذه بران است مرکب ذکر قصه صحرا دارد چرا باید شد دوم آنکه
 الضروی می تقدیر بقدر الضرورة را در نظر داشته قدر اقتضا تعریض سخن باید گفت

تا بشهادت قرآن تصدیق کرده باشم و از زیادت زبان باید کشید در اینجا نکته
 است بغایت لطیف آنرا نیز باید دانست که در قرآن عظیم کما هی بحایت کرده می
 یک قصه را در جای با جمال و در جای تفصیل چنانکه فرمود قال انی اعلم ما لا تعلمون بعد از
 فرمود الم افلکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون
 پس این مقوله با مقوله متقدم است بنوعی تفصیل پس تفصیل بر این اجمال می توان
 دانست و از اجمال به تفصیل می توان پی برد مثلاً در سوره مزمل قصه حضرت عیسی علیه السلام
 اجمالاً ذکر فرمود و لیجعل له آیه للناس و رحمة منا و انما امر امضیا و در آل عمران
 رسول الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بایه من ربکم اه درین مقوله است تفصیل
 و آن مقوله است اجمالاً پس اینجا عید ضعیف است بنا کرده معنی آیت آن است
 که رسول الی بنی اسرائیل خبر ابانی قد جئتکم و این همه داخل است در خبر است
 نه متعلق بمجذوف چنانکه سیوطی اشاره کرده است حیث قال فلما بعثه الله قال
 رسول الله الیکم بانی قد جئتکم و الله علم و از آن جمله شرح غریب و بنای آن
 بر تنبیه لغت عرب است یا تظن ربیا و سبا آیت و درین مناسبت لفظ باخرا
 جمله که در آن واقع شده است پس در اینجا نیز عقل داخل است و اختلا را کجا پیش از آنکه
 یک کلمه در لغت عرب بر معانی شتی آید و عقول در تنبیه استعالات عرب و تظن
 مناسبت لباقی و لاحق مختلف باشند و لهذا اقوال صحابه و تابعین رضوا درین باب
 مختلف شد و هر یکی ای سلوک که در مفسر صرف را و بابر شرح غریب باید پیچیدگی در

استعمالا عرب که کدام وجه اقوی و ارجح است و دیگر در مناسبت سابق و لاحق که کدام وجه اولی و اقدم است بعد احکام مقدمات و تتبع موارد استعمال و تفحص آثار فقیر درین باب استنباطی تازه کرده که لطف آن پوشیده نخواهد بود الا بر پی انصافی غلیظ الطبع مثلا کتب علیکم القصص فی القتل بر معنی نکاح و اقلی و یکی با دیگری در یک حکم شریکیت حمل نمود تا در فهم الا نفعی بالانتهی موت نسخ نکند و مرکب چهار کلمه با دنی التفات از هم می باشد نه کرد و مثلا سیلونک عن لاهله را بر معنی سیلونک عن لاهله شهر یعنی اشهر الحج فقال هی موافق للناس و الحج و مثلا هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیار کلا و الکشرای لا و اجمع الجنود لقوله نعم و ابعث فی المداین ما شریک و قوله نعم و حشر لیسما جنوده و این با قصه بنی نضیر اقدم است و در بیان منت اقوی و از آنجمله بیان نسخ و منسوخ است در اینجا دو نکته باید دانست یکی صحابه و تابعین نسخ را استعمال میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیات و آن قریب است به معنی لغوی که از آن است پس نسخ نزد یکی ایشان از آن بعضی اوصاف آیت متقدمه بآیت متاخره خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر و بغیر معنی متبادر یا بیان معنی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهرا و مانتان و این باب واسع است و عقل را در آنجا جولانی هست و اختلاف را کجا بشود لهذا عدد آیات منسوخ را به انصاف رسانیده اند و دیگر آنکه نسخ بمعنی اصطلاحی اصل در بیان آن معرفت تاریخ است که ای اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور علما و علماء

نسخ گردانند و نسخ قابل شوند و بسیاری از فقهای مرکب این امر شده اند و بکن که با صدق آیت غیر ما صدق اجماع باشد بالجمله در آثاری که مبنی از نسخ اند غیر بسیار است و غیر سخن رسیدن شواهد و محدثان با پیرون ازین اقسام چیزهای دیگریست که از آنرا ایرادی نمایند مثل مناظره صحابه در مسئله و استنباط این آیت یا تمثیل ایشان بیکر این آیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بطریق استنباط و حدیثی که موافق آیت باشد در اصل و طریق تلفظ بان که منقول باشد از آنحضرت یا صحابه یا فصل در باقی لطایف این باب آنجمله استنباط احکام و این باب غایت منسجم است و عقل را در اطلاع بر فحادی و آیات واقعه آید امید آن واسطه و احتلاف کلی حاصل و این فقیر را حصر استنباطا در دو قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر رغبتی است و آن مقاله میزانی است عظیم برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از آنجمله توجیه است و توجیه فنی است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکار بردند و در آن امتحان زکای ایشان باشد و تباین مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوایین توجیه در آن عصر در توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثر آن کرده و حقیقت توجیه است که اگر در کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شارح توقف کند و آن صعوبت را حل نماید و چون اذین خوانند کتاب یک مرتبه نبینند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد توجیه نسبت مبتدیان دیگر است و به نسبت منتهیان دیگر با صعوبت فهم که منتهی را بخاطر رسد محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند و بسط

کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد بر ذهن مستثنی الا که احاطه جوانب آن کرده است بحال جمیع
خوانندگان را فرود می آید و به حسب آن ایشان سخن می گوید پس در آیات مخصوصه عده توجیه تحریر
آن فرق است و تنقیح وجه الزام در آیات احکام تصویر صورت های مسدود که فرایده خود را از احتراز
و غیر آن و در آیات تذکیر یا لا اله الا الله تصویر آن نعم و بیاض جزئی آن و در آیات تذکیر یا الله
بیان ترتیب بعضی قصه بر بعضی ایفای حق تعریف که در هر دو قصه میباشد و تذکیر بالموت و
تصویر آن صورت با و تغیر آن حالت با و از فنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد به سبب
الفن آن و قطعه معارض است در میان دو دلیل یا در میان دو تعریف یا در میان منقول و معقول
و تغریق در میان دو مذهب و تطبیق در میان دو مختلف و بیان صدق عده که اشارت بآن
و بیانی کیفیت عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آنچه در قرآن عظیم مامور شده است بالجملة توجیه در
صحای بسیار است و حق آن مقام ادا کرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفصلا بیان کرده شود بعد
از آن در حل صعوبت تفصیل سخن گفته آید و بعد از آن آن اقوال را سنجیده شود و آنچه مکتوبات
غلوی کنند از نادانان و بیانشان با و بی حقیقت متفاد مذهب من نیست مذهب مالک و ثوری و ابن مبارک
و سایر فداست و آن امر از منشا است بطور آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام
نزع کردن و احکام مذہب خود نمودن و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن بر این دفع
دلایل قرآینه نزدیک من صحیح نیست می ترسم که از قبیل ندارم بالقرآن باشد طالب دلالت
باید بود و مذہب خود دلالت را باید گرفت که هر که بآن رفته باشد موافق یا مخالف و بالغت
قرآن از استعمالات عربی اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آن را صحابه تابعین باید نمود و در کجور

غلطی عجیب یافته است و آن آن است که جماعه مذہب بوی را اختیار کرده اند و هر چه موافق
آن نیست آن را تاویل می کنند هر چند تاویل بعید باشد و این نزدیک من صحیح نیست اتباع افوی اوفی
سبیا و سبیا باید کرد مذہب بوی باشد یا مذہب فراد و مثل المقیمین الصلوة و الموتون
حضرت عثمان را گفته اند ستقیمها العرب بالسنتها و تحقیق این کلمه نزدیک فقر آن است
که مخالف در زمره مشهور نیز در زمره است و عرب اول را در اثنای خطب است بسیار واقع
که خلاف عده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت عرب اول تا زاید از حد احیاء
بجای و او یا آمده باشد یا بجای نشینه مفرد یا بجای مکرر مونث چه عجیب است آنچه محقق است
که ترجمه و المقیمین الصلوة بمعنی مرفوع باید گفت و اما معانی و بیای علمی است
حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم میشود علی الراس
و آنچه امر خفی است که به خبر مستغنیان آن فن ادر آن کنند که سلم که در قرآن مطلوب است و اما
اشارت صوفیه و اعتقاد ایشان به حقیقت از فن نفس نیست بلکه نزدیک سماع قرآن چیز
بر دل ظاهر می گردد و در میان نظم قرآن و حالتی که آن لک دارد یا معرفتی که حاصل
متولد می شود چنانکه کسی قصه بخون و لیلی شنود و معشوقه خود یاد کند و معانی که در
وی و میان محبوبه وی میکند و سخن سازد در بیجا فائده است فهم آنرا باید داشت که آنحضرت
فن اعتبار تغیر داشته اند و در آن راه سکوفرموده اند تا سنت باشد علم امت و اوفی طریق
علوم موهوبه ایشان را مانند آیه فاما من اعطی و القدر در سلسله قدشیل خوانند که هر چه
منطوق آیه آن است که هر که این کار کرده است او را راه جنت و نعیم بنمایم و هر که ضد آن

عمل آورده است و در راه دوزخ و تعذیب گشتیم لیکن بطریق اعتبار توان داشت که هر کسی برای
حالتی آفریده اند و آن عابروی جاس می کند موجب بدست آوردن پس باین اعتبار
آیه را به مسئله قدر بطریق واقع شده و همچنین آیه و نفس و میا سواها معنی منطوقش آن است
که بر تروتم مطلع است لیکن خلق صورت علیه تروتم را بآن تروتم اجمالاً در وقت نفخ روح مشت
است پس باعتبار می توان باین آیه درین مسئله استنباط کرد و الله علم فصل غریب آن که در
احادیث آنرا بجز بدیهات و بیافضل تخصیص کرده اند انواع است غریب در فن تذکیر یا لا اله الا الله
آیتی است که جامع باشد جمله عظیمه از صفاتی عزوجل مثل آیه الکرسی و سوره غلاص و آخر سوره
و اول سوره مؤمن و غریب فن تذکیر یا بام الله آیتی است که قصه قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده
یا قصه معلومه را به تفصیل هر چه نامر آورده شود یا قصه عظیم الفائده که محل اعتبار بسیار است
ذکر کرده شود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قصه حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام فرمودند
آرزو کردم که موسی با خضر زیاده تر صبر کرد تا خدا بقدر بقصه آن ذکر فرمودی و غریب فن
تذکیر بالموت و ما بعد آن آیتی است که جامع باشد احوال قیامت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است
که هر که خواهد که قیامت را بچشم خود می بیند گو سوره اذ الشمس کورت بخوان و غریب فن
احکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعین وضعی خاص مانند تعین صد ناز یا نه
حدزنا و تعین حیض یا سه طهر در عده مطلقه و تعین حصص موارث و غریب فن صمیمه
آیتی است که در آن سوق جوایز غریب واقع شود که فاطمه با بلیغ و جوده باشد یا مقرون کرده
بیان حالتی فرقی به مثل واضح که مثل الذی استوفی قسطه و او همچنین بیان شد عباد اصنام و فرق

مرتبه خالق و مخلوق و مالک ملک باشد بحسب بیان کرده شود و یا بحسب اعمال اهل با و تعد با بلیغ
و جوده بیان کرده آید و غریب فن در این مذکور و محصور است کما فی سب از جهت بلاغت کلام
و این بودن سلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آن را در حدیث مرسوم القرآن میسره
شد و کما فی غریب از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است لیکن
منها ظاهر و بطن و کمال حد مطلع پس باید دانست که ظاهر این علوم پنجگانه چیست که در کلام
و منطوق آن باشد و بطن در تذکیر یا لا اله الا الله تفکر است و آلاء و مراقبه حق است و در تذکیر یا بام الله
معرفت مناسط و ذم و ثواب و غنی است از ان قصص و پذیرفتن و در تذکیر یا الجنة و النار ظهور
خوف و جاوآن امور را رای العین ماحتن و در آیات احکام استنباط احکام خفیه بجا و بی
و در محاجت فرق ضلالت معرفت اصل آن قبایح و لاحق ساختن مثل آن بآن و مطلع ظاهر و بطن
لسان عرب آثار منعلقة به فن تفسیر و مطلع بطن لطف فیهن و استقامت فهم بانور بطن
و حالت سکینه است و الله علم فصل از علوم و هیبه در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم
فصل انبیاست علیهم السلام و فقیر برای این فن رساله تالیف کرده است مسماة بتاویل الاحادیث
و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد از امید و می باشد از استعداد و بجا بر قوم او از تذکیر
که خدا شعل در آنوقت خواسته است و کویا همین معنی اشاره رفته است و یعلی و یعلی و یعلی
خدا دیگر تنقیح علوم که منطوق قرآن عظیم همان است و است از ان با در اول سال که گذشت
دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی که مشابیه عربی باشد و در کلام و در تخصیص و تفسیر و غیر آن
و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعضی مواضع بسبب عدم فهم ناظر

بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده بام دیگر علوم قرآنست باقی جماعه در خواص قرآن تکلم نموده
 بدو وجه بوجهی بمانند و بوجهی بشهر استغفر الله و این فقیر را پسرون از آنچه منقول بانی فتح ط
 نموده اند و یکبار اسماء حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این عظیمه مادر نصر
 اما بر آیتی و اسمی و دعا مشروط است بشرطی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است
 چنانکه در حاشیه می باشد تا از عالم غیب یک نام آیت و اسم اشاره می رود و بیا آیت و اسم بطور
 از احوال معرزه نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد و این آنچه درین رساله قصد ابراد آن کرده
 اکمل است اولاً و آخراً و ظاهر او باطناً فصل یک از علوم و هیبه که برین ضعیف نزول فرمود و محل
 مقطعات قرآن و آن موقوف بر تمهید مقدم است باینکه در حروف و بیجا که اصول کلمات
 عرب است اگر یکی از آنها معنی است بسیط که از غایت نازکی تعبیر از آن بغیر از اجامی نمی توان کرد
 و همین است چاکه بسیار از مواد متعارفه متفق یا متعارف می باشند در معنی مانند آنکه اذکبار از
 از اهل این فن ذکر کرده اند که هر کجا نون و فامع شده ادلا می کنند بر معنی خروج سوره از وجه
 نفر و نقت و نفع و نفع و نفق و نقد و نقد و هر کجا فاولام جمع شده ادلا میکنند بر معنی سکا
 مثل فلق و فلق و فلق و فلق و از همین جا که اذکبار اهل ادب می دانند که عرب بسیار که یک کلمه را بوجه
 نطق کنند تبدیل حروف متعارفه مثل ذق و د و ذ را بوجهی خواهد این معنی بسیار و اما را اینجا
 تنبیهی لا غیر و این همه لغت عرب است اگر چه بعضی به تنقیح آن نرسند و تحقیق از ادراک آن نمکنند
 چنانکه مفهوم تعریف چنین خواص اگر از لغت به پس بر تنقیح حقیقت آن قادر باشند هر چند اعمال
 می کنند باز موشگافا کلام عرب بر طبق نیستند بعضی لطیف است و درین از بعضی مفسر و جمع

آنرا تنقیح کردند و دیگران بر تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت است اما دست اکثر موشگافان
 تنقیح آن مفهوم قاصد است پس حرف مقطعه ای می خوانند معنی که بمجملات کلماتی که در آنجا مفصلاً سوره
 میشود شبیه بانکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب پیشین است و واضح گرداند چنانکه
 بخاری کتاب خود را بمجامع الصحیح المصدق فی حدیث رسول الله نام کرده است پس معنی الحدیث غیبی
 متعین متعین به نسبت عالم شهاد که مندرست است زیرا که هر چه هر دو معنی غیب است الا الله غیب
 عالم و هنره غیب عالم مجرد و ندارد وقت استغناء ادا می گویند و در وقت عطفه زیر که
 مستقیم است از منتشر است و آن غیب است نسبت متعین و هم چنین مژده غیب است و اول امر هنره
 زبانه نام دارد که بر آنکه صورتی بخاطر او است که تفصیلش فلان باشد و در ضایع را احتیاج
 کرده اند زیرا که غیب عالم است و متعین را فی الجمله حاصل شده و لام معنی تعین لهذا در وقت
 تعریف لام زیاده کنند و میم چون هر دو بیان مجتمع میشود لا میکند بر هیو مندرست که حقایق
 شتی در آن مجتمع شده و مفید هستند و از فضا مجرد و مجید نقیض و تحریف افتاد پس الکرنا ایت
 مجرود است که بعالم تحریف آورده و عجایب و علوم ایشان متعین شده و فتوة قلب ایشان بتذکره
 کرد و اقوال فاسده اعمال کاسه به محاجه و تحدید بر و اثم مصادمه نمود و تمام سوره شرح و بیان
 آن است و الکر مثل العرب الا الله را بر رد ادلا میکنند یعنی غیبی که متعین شد بدین و باز مره
 بتدلس و آن متعین شد و میم بار نیز همین و این کنایه است از علوم مصادقه بقبا حتمی بنی آدم مصاد
 مصاد و آن صلاحت بقصص انبیاء و مقالات اثامه بعد از خردی و به سوال و جواب مکرر و طوار و صابر و عیار
 است از حرکت ارتقا از عالم دنیس عالم متعالی الا الله طاد لا می کند بر عظم و فخامت با کثوت و دنیس آن

منه که صواب و لطافت و بین دلایر برین است و برکنده شدن در همه آفاق بطول مقامات
 انبیا که آثار منوچه شدن ایشانست بعالم که صورت غیبی میگردد درین عالم برین اجمال و مذکور شدن
 در کتب و اندان و طسم مقام انبیا که آثار حراحت و فانی شدن ایشانست که در عالم متدلس و برکنده شدن
 در آفاق و جاهان است که معنی آن گفته اند که چون شعاعی ظهور و نوری داشته باشد در یکجا
 تغییر پس معنی هم اینست نور آن متشعشع که در پیوست بخصایم عالم مندرج عقاید طایفه
 و اعماق و اینست از رد احوال ایشان ظهور و مناظر احوالات ایشان و عین دلایر میکند ^{ظهور}
 و متعین شدن و فانی شدن و لا میکند برین عالم لیکن جهت قوت و تمیز از جهت اجتماع صور و
 و تراکم آن پس عشق حق متشعشع است که در عالم دس و نون عبارت است از نور که در کتب
 و برکنده شود مانند ها که در و صبح صادق یا نزدیک غروب شمس شود و یا همچنان که در یانورا
 کمتر فمیده میشود به نسبت نون و تعین کمتر است پس کما به از معانی است که منتشر شود در عالم
 و صیغی که پدید آید نزدیک توجه انبیا برورد کار خویش حبله و کسب و فانی و شرفی و ذکر می
 درین علم متعین شد چنانکه کسی که می داند مرئی قصد من این هدیت است که درین عالم پدید آید از جهت
 کس و مصادره و لا مثل قاف است الا آنکه معنی قوت که تر از قاف فمیده میشود پس معنی که بعضی
 متدلس ظاهرانی است که در متعین شدن بعضی علوم متشعشع نزدیک جوع پروردگار علی با جمله
 معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانند و آن معانی اجماع را بجز این کلمات که به تحریر در آمد
 تقریر کردن مقدور نیست و چند این کلمات وافی بکینه آن هستند بلکه متباین اند و من وجه و وجه
 والله اعلم بالصواب ه ه ه تمت الکتاب بعون الملك الوهاب

بسم الله الرحیم ه ه ه باب پنجم

در ذکر جمله صالحه شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آنقدر ضرورت است
 و خوض در تفسیر بدون حفظ آن ممنوع و مخطور و این باب بخطبه علاءه شروع کرده
 تا رساله باشد مستقل اگر کسی خواهد جدا نویسد و للناس فیما یعشقون مناهج
 الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي انزل القرآن شفاء و رحمة للمؤمنين و لهم الصلوات و التابعتين و سائر
 علماء الدين ان يعتنوا بتفسير غرائب و نبيا اسباب نزول لثم النعمة و تكمل الكرم و تنفع
 اليقين و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و آلهما و الحمد يا حسان اجمعين اما بعد
 فيقول الضعيف ^{الضعيف} ولي الله بن عبد الله بن عبد الله تعالى بفضل العظيم هذه جملة شرح
 غريب القرآن من آثار جبر هذه الاعمال بن عبد الله بن عبد الله من طريق ابن أبي طاعة عنه
 و كمالها بطريق الصحاح عنه كما فاعل لك شيخ شايخنا الامام الجليل جلال الدين السبكي
 في كتابه الاثنا اعلى الله در حبه في الجمان و رایت بعض الغرائب بغير مفسر و تلك
 الفرقين فكلها بطريق مسایل نافع بن لادنق عنه و بما ذكره البخاري في صحيحه فانه
 اصح ما يروى في هذه الباب ثم يغير ذلك ما ذكره الثقات من اهل النقل و قليل ما هو

مع ذلك ما يحتاج اليه المفسر من اسباب النزول منتخبا من اصح تفاسير
المحدثين الكرام اعني تفسير الجلالين والترمذي والحاكم اعلى الله منازلهم في دار السلام
بالحمد رسالة مفيدة في ما بها عدة نافعة لمن اراد ان يقتحم في عباها وسميتها ففتح الخير
بجلا بد من حفظه في علم التفسير والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا من سورة
الفتح الحمد لله الشكر لله رب العالمين مالك الخلق كلها الرحمن الرحيم اسما
من الجنة مالك يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد ونخضع ونقصداك
واياك نستعين نسالك بمطلب المعونة الصراط المستقيم كتاب الله وقيل رسول الله
وصاحبه صراط الذين انعمت عليهم بالهداية وهم الانبياء والصالحين غير المغضوب
عليهم وهم قوم موسى وعيسى قبال ان يغروا نعم الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ولم اليهود مغضوب عليهم والنصارى كذلك **من سورة البقرة** لا ريب في انك
ختم الله على قلوبهم طبع الله عليها يومنون يصعد للنفقين المؤمنين الذين يقيمون
الشكر ويعملون بطاعة ويقومون الصلوة اتمام الركوع والسجود والتلاوة والخشوع ولا
عليها فيها ويدعونها مرض نفاق شك ومن الناس من يقول نزلت في المنافقين
اظهر كلمة الايمان في الكفر فنفي الله عنهم الايمان بقوله وما هم بمؤمنين يخادعون
بالظواهر غير ما هم عليه الا انفسهم بالكفر وتغوي الناس عن الايمان واذا خلوا
انصرفوا الى الشياطينهم كبرائهم عذاب اليم نكال موجع يكذبون يبدلون ويخفون
السفهاء الجاهل في طغيانهم كفرهم يعلمون يتنادون وقيل يلجئون ويترددون وقد

وقودها الناس والحجارة من كبريت خلفها الله عنده كيف شاء اني جاعل
في الارض خليفة قد كان في الارض قبل ان يخلق ادم بالنهي عام بنو النجا فافسد في الارض
فبعث الله جنودا من الملائكة فخر بهم حتى الحقوا بهم بجوار البحر فقالت الملائكة اجعل
من يفسد فيها كما فعل الجن وقد سلك التقدير التطهير رغدا واسعا واتقوا
متابها يشبه بعضه بعضا ويختلف في الطعم وذلك ابلغ في باب العجايب خلدوا باقوا
لا يخرجوا منها ولا يلبسوا تخطوا انفسهم يظنون قلوبا حطة قيل النبي اسئل
قلوب حطة قالوا حبة في شعرة وفي ذلكم بلاء نعمة الى بارئكم خالقكم وفيها لاختطة
المن الصمغة والسلك الطير خاسئين ذليلين وباءوا القلوب انكالا عقوبة بين
يديها من بعدهم وما خلفها الذين بقوا معهم وموعظة تذكرة لا فارض الا
عوان النصف بين البكر والحرة فاقع صاف لا ذلول لم يذلها العمل تسير الارض
ولا تعمل الحرث مسلمة من العيون لاشية لا بيا فادارت اخلفتكم بما فتح الله عليكم
بما اكرمكم به بروح القدس الاسم الذي كان عيسى عليه السلام يحيى به الموتى يستفتحون
يستنصرون على الذين كفروا كانت يهود خير تقابل غطفا فتهمز ففازت بهذا
اللهم اناسالك بحق محمد النبي الامي الذي وعدتنا ان تخرجه لنا في اخر الزما لانصرنا
عليهم فهمزوا غطفا الاماني الاتحاد قلوا غلف في غطاء بشما شروا به
انفسهم باعوا انفسهم من الاخرة بطمع اليسير من الدنيا يود احد هم لو يعمر قول الله
اذا عطس احدكم ده هرا سال بزي وهرا سال نوروز ومهر جاجوز رابع

من الرعدة اذا اراد وان يجمعوا انسانا قالوا راعنا ما ننسخ ببدل او ننسها نزلها
 فلانبد لها قانتون مطيعون وقيل مقرون غم وجه الله نزلت في التطوع على الدابة
 وقيل في تحري القبلة في الليلة المظلمة واذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات ابتلاه بطهارة
 في الراس وخمس في الجسد الخصال الفطرة مثابة يثوبون اليه ثم يرجعون القواعد
 اساس البيت حنيفا حاجبا صبغة دين اتخا جونا اتخا صمونا شطرم نحوه صل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم البيت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا
 وكان يحبه ان يكون قبلته قبل البيت فحولت القبلة فكما ما قبل ان تحو حال
 لم يدروا ما يقولون فيهم فانزل الله وما كان الله ليضيع ايمانكم لتكونوا شهودا قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعي بنوح فيقال هل بلغت فيقول نعم فيدعي قومه
 فيقولوا ما انا من النذير فيقال من شهود فيقول محمد وامتة فيوتى بكم فتشهدون
 الشعائر علاما واحدا شعيرة فلا جناح فلا حرج انما قيل فلا جناح لان قوما
 كانوا يخرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة والافو واجب ينظرون بوخرون
 خطرات الشيطان عمله الفينا وجدنا اهل به لغير الله ذبح للطاغوت ابن السيل
 الذي نزل بالمسلمين ان ترك غيرا ما لا جنفا اثما وقيل الجور والميل الوصية
 الباساء الفقر الضراء المرض عفى ترك وعلى الذين يطيقونه فدية هي منسوخة وقيل
 وهي حكمة للشيخ الكبير والمرأة الكبيرة ولما نزل صوم رمضان كانوا لا يقرئ النساء
 رمضان كله وكانوا يحون انفسهم فنزلت احل لكم ليلة الصيام الر الحنيط الابيض

من الجبال

من الحنيط الاسود بياض النهار من سواد الليل وهو صبح اذا انطلق كان رجلا اذا اراد
 الصو ربط احد في رجله الحنيط الابيض والحنيط الاسود فانزل الله تعالى من الفجر العاكف
 المقيم التهلكة والهلكة ^{لكن} حد قال بعض الانصار لبعض ان اموالنا قد ضا وان الله اعز الاسلام
 وكثرنا صرعه فلو اتقنا في اموالنا فنزلت ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة الا قالوا على الاموال
 ترك الغزو او قيل نزلت في الثقة يعني لاسرافها ثقتهم وهم وجدتهم لا تكون فتنة ترك
 كانوا اذا احرموا في الجاهلية اتوا البيوت من ظهورها فانزل الله تعالى وليس البرهان فانقوا
 الآية فمن كان منكم مريضا او به اذى نزلت في كعب بن عجرة كاعكا وفجة وذا الحجاز
 اسواقا في الجاهلية فاشوا ان يتجروا في المواسم فنزلت ليس عليكم جناح ان تبغوا فضلا
 من ربكم في مواسم الحج كما قرئتم ومن دان دينها يفيضون بالمر دلفة وكما سائر العرب
 يفتنون بها فاذ لك قولهم انفيضوا من حيث افاض الناس خلا نصيب الداحضا الجدل
 النخام في الباطل السلم الطاعة كافة جميعا قل العفو ما لا نبين في اموالكم لا غنمكم لا حرك
 وضيق عليكم كانت اليهود اذا احاطوا المرأة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوا فسئل النبي ص
 فانزل الله قل هو اذى فامروا ان يفعلوا كل شيء ما خلا النكاح قال النبي ص اقبل وادبر
 اتق الدبر والحجضة ونكاح اليه فيقول اذا جامعها من وراءها جاء الولد احول فنزلت
 نساءكم حرث لكم فان احرثكم حدود الله طاعة الله كما اخذت معقل بن يسار طلقها من
 فتركها حتى تقضت عدتها فخطبها فاني معقل فنزلت فلا تعضلوا ولا تعضلو ^{هن} لا تقهر ^{هن}
 لا تواعد ^{هن} سرا السر الحرام ما لم تسمعوا او تفرضوا ^{هن} الحرام ^{هن} والفريضة للصدقات

صَاوَةِ الْوَسْطَى صَلَوةَ الْعَصْرِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسُوا عَنْ صَلَوةِ الْوَسْطَى حَتَّى
غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ يَتَكَلَّمُ أَحَدُهَا فِي حَاجَتِهِ حَتَّى تَزُولَ
وَقَوْلُهُ لِلَّهِ قَانِتِينَ الْعَرَبِيَّ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ كَانُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
فَرَارًا مِنَ الطَّاعُونَ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا فَمَاتُوا فَرَبِّهِمْ نَبِيٌّ فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُمْ فَأَحْيَاهُمْ
فِيهِ سَكِينَةٌ رَحِمَةً سَنَةً نَعَاسٌ وَلَا يَوَدُّ أَنْ يَنْقُلَ عَلَيْهِ وَكَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ عَزِيزِ
بَنِي اللَّهِ لَمْ يَتَسَنَّهْ لَمْ يَغْيِرْهُ السُّنُوفُ صَفْوَانٌ حَجَرٌ صُلْدٌ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَقِيلَ لِبَلْسِ ابْنِ أَحَدٍ
أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ قَالَ عَمْرُؤُهَا مِثْلُ رَجُلٍ يَعْمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ الشَّيْطَانَ
فَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي حَتَّى غَرِقَ أَعْمَاءُ عَصَاةِ الرِّيحِ الشَّدِيدَةِ صَرَّ يَرْدُ وَفَصَّرُهَا فَطَعَنَ الْحَافَا
يُقَالُ الْخَفُّ عَلَى وَالْحُجَّ يَحْقُ اللَّهُ الرَّبَّوَا يَذْهَبُ وَلَا يَتِمُّوهُ الْخَبِيثُ نَزَلَتْ فِي رَجُلٍ كَانُوا
يَتَصَدَّقُونَ بِالْفَنَاءِ مِنَ الشَّيْءِ وَالْخُفِّ فَاذْنُوبًا فَاعْلَمُوا وَإِنْ تَبَدُّ وَامَا فِي الْقِسْمِ
نَسِجَتْ يَقُولُ لَا يَكْفِي اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسَعَهَا غَفْرَتُكَ مَغْفِرَتُكَ **سُورَةُ قَالِ**
عَمْرًا نَزَلَ النِّصْفُ الْآخِرُ مِنْ آلِ عِمْرَانَ فِي قِصَّةِ وَادِّ زَيْغِ شَيْءٍ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
الْمُنَابَهَاتُ كَذَابٌ كَضِيعٌ وَقِيلَ جَاءَ الْقِسْطُ بِالْعَدْلِ وَالْخَيْلُ الْمُسَوِّىةُ الْمَطْهُمَةُ الْحَسَا
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةَ اتِّقَاةِ التَّكَلُّمِ بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ مَطْمَئِنَّ بِالْأَيْمَانِ حَصْرُ الْكَلَامِ
لَا يَأْتِي النِّسَاءَ إِلَّا مَرَّازِ الْأَشَارَةِ بِالْيَدِ وَالْوَحْيِ بِالرَّاسِ لَا كَمَهُ الَّذِي يُولَدُ وَهُوَ
مَتَوَفِّكَ مِمَّنْكَ إِيهِمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ يَضُمُّ مَا نَزَلَتْ نَدَعَ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ دَعَارُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَوْحَسْنَا وَحِينًا فَقَالَ اللَّهُ هُوَ لَاءُ أَهْلُ بَيْتِي سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

العدل والقصد ربيون جمع ربانيتين علما فقها قال الأشعث بن قيس كان بيني وبين
رجل من اليهود ارض فجهل في فقد منه الي النبي ٣ فقال لي الك بنية قلت لا فقال
احلف فقلت يا رسول الله اذا يحلف فيذ بمالي فانزل الله نعم ان الذين يشتركون بالله واما
ثمنا لا خلا لا ضيران اسرايل اخذه عرق النساء فجعل ان شفاه الله ان لا ياكل لحم فيه عرق
قال فحرمة اليهود فنزلت كل الطعام كان حلا لآلئ من استطاع اليه سبيلا قيلت
يا رسول الله قال الزاد والرحلة شفا حفره وهو صر فيها تبوء المؤمنين توطن المؤمنين
اذ همت لما تفتان منكم ان تفتلا بنو حارثة وبوسلة من فورهم من غضبهم المسوم
الذي لم يسمأ بعلاد ان رسول الله ٣ شج في وجهه وكسرت ربا عيته فجعل يقول كيف
يفعل امه ففعلوا هذا بنبيهم فانزل الله ليس لك من الامر شيء وقال ابن عمر قال رسول الله ٣
يوم احد اللهم العن اباسفيا اللهم العن الحارث بن هشاش اللهم العن صفوان بن أمية فنزلت
ليس لك من الامر شيء ولا تفعلوا لا تضعفوا القرح انجراح اذا تحسبونهم تستأصلونهم
وقيل تقتلونهم غزا واحدها غاز امة نغاسا قال ابو جحش غشينا النفا ون في مصافنا
وما كان لبني ان يفعل نزلت في فطيفة اقمقت يوم بدا فقال بعض الناس لعلي رسول الله ٣
اخذها استجابوا اجابوا فقد فاز سعد ونجلا لا تحسب الذين يفرحون نزلت في اليهود
سالم النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء فكتموه من **سُورَةِ النَّسَاءِ** حيا كبير انما عظماء
قالت عايشة ان رجلا قال لرسول الله ٣ فكمها وكما لها غدا وكما يسكها عليه وليس لها من نفسه
فنزلت وان لا تقسطوا في اليتامى اذا لا تقولوا اجدر لا تميلوا الخلة مهرا وابتلوا

استمع عرفتم رشتا اصلا حاقوا ما قوامكم من معاشكم ومن كان فقيرا فلياكل بالمرء
بنت عا مكا قيامته بمعروف كلاله من ترك والد او لدا كانوا اذا ما الرجل كان اولاد
احق بامراته فنزلت لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها لما كان يوم وطأ اصبا نساء من الان
في المشركين فله من حلال فانزل الله المحسن من النساء الاما ملكات ايمانكم المحسنات
زوج حلا سعة محصنا غير مسافحا عفاف غير زاني في السر والعلانية ولا متخذات
اخلاء فاذا حصن زوجن العنت ان ياموا الى عصيته وقيل ميرثته والذي عاقدت
ايما لم فاتوهم نصيبهم من النضر والرفادة والوصية وقد ذهب الميراث ويوصى له قالت ام
ابن العز والرجال ولا تغربوا ولا تقاتل فقتلوا نالنا نصف الميراث فانزل الله ولا تمنوا ما
بلاية قوامكم الامراء قاتنا مطيعا والجار ذي القرى الذي بينك وبينه قرابة والجار
الذي ليس بينك وبينه قرابة وانصبا بالجانب الرفق متقادة زنة ذرة نطس وجها
نسويها طمس الكناحاه صعيدا وجه الارابه التيم نزلت في قلادة غا وتوفهم لها على
ماء سئل ابن عباس عن قوله تعالى والله ربنا ما كنا مشركين وقوله ولا يكتمون الله حديثا
قال انهم لما راو يوم القيمة انه لا يدخل الجنة الا اهل الا سلام قالوا فقالوا فليختم
على افواههم فتكلمت ايديهم وارجلهم فلا يكتمون الله حديثا قال علي بن رض دعار جل من
قبل تحريم الخمر فحضر صلوة المغرب فتقدم رجل فقرأ اقل يا ايها الكفرو فالتبس عليه فنزلت
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى فنبلا الذي ^{في شق} بطن النواة واسمع غير مسمع يقولون استمع
لا سمعت ليا بالسنتهم غريفا بالكذب الحبث الشرك والشيطن فقير النقطة التي في

ظهر

ظهر النواة ومنها تنبت الخلة اول الامر اهل التقه والدين اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واول الامر نزلت في عبد بن حنبل ^{ففي المعنى} طاعة الله والرسول فقد منه اذا عوا به افشوة
كافيا نبات عصبيا سرايلا متفرقين مقيتا عفيفا وقيل تا در افتد راجع فاسر اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدان النسا منهم فرقتين فربني يقول اقل هم فربني تقول لا
فالكم في النافيتين اركسهم او فهم وقيل جسمهم وقيل ملة بهم حصن ضاقت كان جل
في غنة لم فليحقته المستقيم فقال السلام ^{عليكم} فقتلهم واخذوا العمة فانزل الله ولا تقربوا
من القريب السلام است مؤمننا اولي الضرب اهل العذر لما نزلت لا يستوي القاعدون
من المؤمنين دعار رسول ^{الله} زيدا فكتبها فجاء ابن ام مكتوم يشكو ضراره فانزل
غيب اولي الضمن ان ناسا من المسلمين كانوا مع المشركين يكترون سوادهم باق في السهم يربون
احد هم فيقتله او يضرب فقتل فانزل الله تعالى ان الذين توفاهم الملائكة ظاهريهم
منفسيا القول من الارض الى الارض وسعة الرزق ان تقصروا من الصلوة سئل عن
فقال صدقة تصد الله بها عليكم فاقبلوا صدقة موقوتا مفرضا وقتا عليهم ان
صلى الله عليه وسلم نزل بين صحبا وعسقا فقال المشركون ان لهؤلاء صلوة هي ^{الصلوة}
من اباؤهم وابناءهم فيلوا عليهم هيلة واحدة فنزلت صلوة الخوف ان خفتكم ان
يضلمكم بالعدا والمحبة قالون تو جعون ولا تكن الخاشعين خصيما نزلت في بني اسرائيل
سرقوا درعا لعم قناده بن النعمان انكر به الا اذا نأى يعني التواجر او من يريد ممره
فليبتكن بئكة فطعه فلم يغير خلق الله دين الله لما نزلت من يعمل سوءا يجز به ^{ذلك} شوق

على المسلمين فقال رسول الله ^ص سدوا قلوبوا في كل ما يصيب الغنم كفارة حق الشوك
بشاكلها وقالت عائشة وما يصيبكم في الدنيا وان امرأت خا من عليها منوزا بفضها
الرجل يكون عنده المرأة ليس يستكثر منها يريد يفارقها فيقول اجعلك من شاة في حل
واحضرت النفس الشح هو في الشيء يحرس عليه كالمعلقة لاهي امة ولا هي ذات زوج
وان تلووا السننكم بالشهادة او تعرضوا عنها وقولهم على امرهم بها نا عظما يعني رضوها
وان من اهل الكتاب ليؤمن به قبل موته خروج عيسى بن مريم من سورة البقرة
قالت عائشة في المائدة انها اخر سورة نزلت فما وجد فيها من حلال فاستحلوه وما وجد من
حرام فحرموه او قوا بالعقود ما احل الله وما حرم وما فرض وما حذر في القرآن كله يحرمكم
يحملكم شتان عدو امين عامد اممت ويثبت والبر ما امرت به والتقوى
ما نهيت عنه المتخفة التي تخفق فتموت والموقودة التي تضرب بالحشبة فتموت ^{والمتردية}
التي تتردى من الجبل والظلمة الشاة التي تنطح الشاة وما اكل السبع ما اخذ لا ما ذكيت
ذبحتم وبه روح والنصب انصا يد بخو عليها استقسا ان يحبل القرح فان نهته
فانتهي وان امرته فعل ما امره الا لا ما القرح يقتسمونها في الامور غير متجانفة
متعدلات الجوارح الكلال والفهود والصقور واشبا مكليين ضواري وطعام الذين او قوا
الكتاب ذبا حرم اجورهم مهود لا مستم لستم وتمسوا واللاتي حلتهم بهن ولا
النكاح يهيموا بغيره وعزيموهم اغتموهم فافرق افضل الوسيلة الحاة انا اجزاء الذين
يحاربوا الله نزلت في قوم من عريضة وعكل استوحوا المدينة فخرجوا الى ابل النبي ^ص

فشرها من ابوالها والباينها وصحوا فقتلوا راعي وطردوا الا بل قال ابو قلابة جوزوا بذلك
لا وتلا دهم لمحاربة الله والكفر به ومن يرد الله فتنه ضلالة سماعون للكذب يسعون
الكذب اكالون للسمحت وهو الرشوة بما استخفظوا استوعوا وقفينا على اثارهم
اتبعنا على اثار الانبياء اي بعثنا ومهيما امينا والقرآن امين على كل كتاب قبله شرعه ^{منها}
سبيل وقيل الشرعة الدين والمنهاج والطريق فسوف ياتي الله يقوم بحجهم ويجيبونه
قال رسول الله ^ص هم قومك يا ابا موسى اذلة على المؤمنين رجاء يد الله مغلولة يعنون بخيل
امك ما عنده فقال الله عن ذلك قال جل يا رسول الله ابي اذا اصبحت اللهم انتشر للنبأ
واخذتني شهوة فحرمت على اللحم فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تخموا طيبا ما احل الله
لكم قال عمر رضي الله عنهما بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت يسئلونك عن الخمر والميسر قال الله
بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى كما سكرتم قال الله بين لنا في الخمر بيان
شفاء فنزلت انما يريد الشيطان لئلا تذكروا ما احل الله لكم قال بعضكم قتل قوم وهي في بطونهم فانت
تعالى ليس على الذين وعلموا الصالحات جناح فيما طعموا المانزل آية الحج قالوا يا رسول الله في كل عام
قال لا ولو قلت نعم لوجبت نزل الله يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبدلكم
تسؤكم وقيل قال رجل يا رسول الله من ابي قال ابوك فلا فنزلت عن سعيد بن المسيب
البحيرة التي يمنع درها للطواغيت فلا يحلبها احد من الناس وقيل هي الناقة اذا
خمس ابطن نظروا الى الخامس فانك اذا ذكره فاكله الرجال دون النساء وانك انت
جدعوا اذا نهاها وما السائبة فكانوا يسئبون من لا نعام لا لهم لا يكون ظهور ولا

لحانها ولا يجوز لها وبر ولا يخلو عليها شيئا واما الوصيلة فالشاة اذا نجت سبعة
 ابطن نظر والى السابع فان كان ذكر او انثى وهو ميت اشرك فيه الرجال والنساء وان كان
 انثى وذكر في بطن استحيوها وقالوا وصلت فحرمته علينا وقيل لنا البكر تنكر في اول
 الابل ثم تنثى بعد يانثى وكانوا يسيبونها لطواغيتهم ان وصلت احد هاهنا بالآخرى ^{لبنها}
 ذكرها واما الحمام فالخجل من لا بل اذ ولد لولد فالواحي ظهره فلا يخلو عليه شيئا ولا يجوز
 وبر ولا يمنعونه من محرمي ولا من حوض يشرب منه وان كان الحوض غير صاف وقيل ^{لا يخل}
 يضرب الضراب المحدث فاذا قضى ضرره فدعوه للطواغيت واعفوه من الحمل وسموه ^{الحام}
 مثل ^{الله} عن هذه الآية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا ^{هتتم}
 فقال بل انتم بها بالمعرب وتناها عن المنكر حتى اذا ريت شحا مطاعا وهو متبعا ودينا
 واعجا كل ذي اى برائه فعليك بخاصة نفسك ودع العوام يا ايها الذين امنوا ^{مؤنة}
 بينكم نزلت في تيم الداري وعلي ابن بداخا ناجا من فضة من تركه بدل فاحلفهما
 رسول الله ثم وجد الحمام بمكة فقبل اشترى منهما فقام رجلا من اولياء السهمي خلفا
 شهادتنا الحق من شهادتهما وان الحمام لصاحبهم **سورة الانعام** يعبدون
 يخلو بعدا غثرون تكون مدمرا يتبع بعضها بعضا واللبنا يشبهنا ثم لم تكن
 فتنتهم محبتهم وقيل معذرتهم اساطير وهي الترتها واحدا اسطورة واسطارة قر
 صما واما الوقرفانه الحمل وهم ينفون عنه ويناون عنه نزلت في ابي طال كان ^{الشركين}
 اب يوده ودينا عنه يناون يتباعه وقال ابو جهل قد نعلم يا محمد انك تصل ^{الرحم}

وتصمت الحديث ولا تكن بك ولكن تكذب الذي جئت به فانزل الله فانهم
 يكن بونك ولكن الظالمين يا ليت الله يحجلك ونقفا سر باسلا مصعدا الباساء من الباس
 وتكون من البرس هو شدة الفقر الضراء الامراض والافلاج فلما افترسوا انزلوا ^{البرس}
 يصدقون ^{لكن} وقيل يرضون عن الحق او جهر امعانية تدعون من دوا الله فعيدها ^{لكن}
 كسبتم من الاثم يفرطون يضيقون فل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا قال رسول ^{الله}
 اما انها كاشنة ولم يأت تاويلها بعد ليسكم يخلطكم شيعا اهل مختلفة وقيل فرقا
 لكل بناء مستقر حقيقة وقيل وقت ومكان تبسل تفضح وقيل تحبس وان تعدل تقسط
 ابسلوا افصحوا استهوتته ان الله فلما جن الظلم افلت زالت الشمس كبد السماء لم تزل يلبسوا
 ايمانهم بظلم قال الصالحا وانا يظلم فنزلت ان الشرك لظلم عظيم وقال علي رضي الله عنه في ابراهيم
 واصحابه ليست في هذه الا وما قدر الله حق قدره ما عظموه حتى تعظيهم باسطوا ايديهم
 البسط الضرب عذاب الهون الذي يقع به الهوا الشك خولناكم اعطيانكم خالق الاضداد
 ضوء الشمس بالنهار وضوء القمر بالليل حسبنا ناعدا الايام والشهور والسنين وقيل من اعمى
 طين مستقر في الصليب مستودع في الرحم قنوان دانية قصا النخل اللاصقة عذوقها
 بالارض وقيل القنوالغدا والاشنا والجماقنوا مثل ضوء وضنوا وينعه نضجه ^{فجوا}
 له بنين نخر صواوا ففعلوا وافتعلوا ذلك كذا وكذا ^{جنت} فعملت قبلها معاشنة و
 ولتصغ كتميل وليقتروا ليكتسبوا زخرف القول ككثي وميسه وهو با هو زخرف ^{طلب}
 ناس النبي قالوا يا رسول الله فاكل ما يقتل ولا ناكل ما يقتل الله فانزل الله فكلوا ^{كلوا}

اسم الله عليه ميتا فاجيئناه ضالا فهدينا صغارا مدله وهو ان على مكانكم فاستم
 وحالكم التي انتم عليها وحرث حرام حمولة الابل والحمل والبغال والحمير وكل شيء
 عليه وفرش الغنم مفروشا ما يرضى من الكرم كل ذي ظفر البعير والنعام وغير ذلك
 مهورا فاحملت ظهورها ما علق بها من الشحم الحوايا البعير املاق الفقر دراستهم
 تلال ونهم صيدا عرض لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنتم من قبل اذا طلعت الشمس من
 مغربها **سورة الاعراف** ولقد خلقناكم ثم صورناكم خلقوا في اصلا الوجاه
 وصوروا في احام النساء صراط طريق مذوقا ملوما يخضعا يولفا الورق سوانهما
 كناية عن فرجيهما قبله قبيلته الذي هو منهم ريشا المال ريشا مالا كانت الراه في
 الجاهلية تطوف في عريانة فنزلت قل من حرم الله ^{نسيه} الى قال حد يفة اصحاب الاعراف
 قم تجاوزت بهم حسنا نهم عن النار وقصرت سيانهم عن الجنة بيناهم في الاعراف
 اذا طلع عليهم ربك فيقول قوموا ادخلوا الجنة فاني قد غفرت لكم غواش ما غشوا به
 نكدا قليلا حشيشا سرعا قلت حملت قوما عاين كفارا عمت قلوبهم بسطة شدة ظا
 تحنون الحبا تشفقونها الرجفة الزلزلة الشدة جائئين متبين لا يتخسوا لا
 ونصلك وتصرفون عوجا الرغ افتح اقض كان لم يغنوا لم يقيموا اسى احزن عفووا
 كثروا رجة آخر امره تلقف تلقم ويذرك والهلك يترك عبادتك الطوفان
 المطر القمل الجراد الذي ليس اجنحة يطيروا يتشاموا الرجز السخط يعرضون
 يبنون متبرها وقيل خسران ميقار به الو الذي قدره الله دكا مدقوقا

خوار صوت سقط في ايديهم كل من ندم فقد سقط في يده اسفا الحزين واختار
 موسى قومه دعى موسى فبعث الله سبيل فجعل دعاه لمن امن بمحمد وابتعه
 فساكنها للذين يتقون فخذها بقوة مجذبة ان هي لا فتتك ان هو الاعدا
 هذا رجعا اصبرهم ثقل عهدهم ومواثيقهم وعذره حموه وقدره فاجت
 انفجرت بعد وفي السبت بتعدو تجاؤنك بنا الذي ابتناه اياتنا هو
 بن باعوا شرعا ظاهرة على الماء بئس شديد وبلونا عاملنا معا مله الخير
 نتقنا رفعا الاثنا قبائل اسرائيل واذا اخذ ربك الا خلق الله آدم ثم مسح
 فاستخرج ذريته فخلق فتولاء للجنة وبعل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج
 منه ذريته فخلق فتولاء للنار وبعل اهل النار يعملون ذرا فخلقنا اخلا الى
 فقد مال الى الدنيا ^{جهنم} سئلهم اي فابينهم من ماء منهم ايان من عندها متى
 وخرجها خفي عنها عالم بها ولطيف خذ العفو انفق الفضل وامر بالعرف بالعرف
 الذي يعرف حسنه ينزعك يستخفك طائف مله يمدوم يزنيون كوا اجيئتها كوا
 احدا او تليقها فانها لما حملت حواطها بها ابليس كان يعيش لها ولد فقام سميت عبد
 فعا وكاد ذلك من روح الشيطان امره تضرعا وخيفة استكنا وخوفا **سورة الانعام**
 والبراة نزلت الانفا في البدن فاسعد كما يوم بد سالت سبعا فنزلت يسئلونك عن انفا
 نافذة عطية وجلت فرفت ذات الشوكه الجدردين متابعين فوجا بعد فوج كل بنا
 الاطراف قيل ان الاابع شاقا ورسو يا بها وخالفوا زحفا مجتمعين متباينين متخرفا

مقطعا مستطرد الطلب العود او مقبزا منضاجا كما الفتح المذ لما يجيكم يصلحكم ليشتو
 ليوثقوا فانا نصر اقال ابو جهل ان كان هذا هو الحق من عندك الخ فنزلت وما كان الله
 وانت فيهم مكاء وتصيد المكاء ادخال الاضافي فواهم وتصيد الصغير فركمة
 يوم الفرقا يوم يفر الله فيه بين الحق والباطل الا انتم بالعدو الدنيا وهم بالعدو الفضي
 نزول بشفير الواد الاد الى الدنيا وعدكم نزول بشفيرة الواد الا الى مكة والى
 اصحاب الابل يعني العرب فتقتلوا تجنبوا وتذهب بحكم دولكم وغلبتكم بطرا طغيانا
 جارككم حافظ نكص على عقبيه رجع موليا وذوقوا باشرها وجربوا وليس هذا من يوم
 فشردهم من خلفهم لكل بهم من بعد يفرق به جمع كل ناقص عهد خيا نقصا
 وان يجنوا طلبوا وما لوالحرض المؤمنين خضهم ان يكن منكم عشرون صابرا ويغلبوا
 لما نزلت كتب عليهم لا يفر واحد عشرة ثم نزلت الا ان خفف الله فكتب ان لا يفر مائة
 مائتين ما استطعتم من قوة فارسل الله الان القوة الرمي لما كان يومهم وقعو في القيام
 قبل ان تحل لهم فانزل الله نعم لولا كنا من الله سبق كان الناب يوم على تلك منازل ثلث
 العدة وثلث يجمع الثاوي الا سار وثلث عند الخيمة يحرسون رسول الله فاخصموا
 الله الغنيمة من ايديهم فجعله الي رسول الله نفسه على السواء من سبعة البر
 ولا ياتهم ميراثهم لم يكتبوا البسملة سورة بارة فاعثا كانت الانتقال من ايل ما نزلت
 بالملك وكتابة من آخر القرآن وكما قصتها شبيها لقصتها فظننت انها منها فقبض
 النبي ولم يبين انها منها فمن اجل ذلك فرنت بينهما ولم اكتب بسم الله الرحمن الرحيم

وقال على البسملة انما وهذه السورة بارة لما نزل اولها بعث رسول الله عليا فنادى باربع
 ذمة الله ورسوله برية من كل مشرك فسيحوا في الارض اربعة اشهر ولا يجن بعد العام مشرك
 ولا يطوفن بالبيت عريانا ولا يخل الجنة الامون بارة اذان اعلام سيحوا سيرة
 طريق لا يرقبوا الا يحفظوا الا ولا ذمة الا للقرابة والذمة العهد ولجنة اولياء
 سفاية الحج سقايم الشرا في الموسم عيلة فقر ايضا هون يشبهون ذلك الدين القيم
 القضاء القيم هو القايم اني يؤفكون كيف يكذبون وقيل كيف يصرفون عن الحق بعد وضوح
 ان يطفئوا نيرانهم كافة جميعا ليوطوا فافقوا وشبهوا الفروا اخرجوا الثا فتم
 المقام عرض غنيمة الشقة المسير والمساقيل السفر فنبطهم جسمهم وخلفهم خفافا
 ولا وضعوا الاسرعوا بالقيمة وقلوبك الامور اجتهد في الحيلة عليك والكذب
 ولا تقتني لا تخرجني ولا توفجني احد الحسنين فتح او شهادة ملجاء مهر بالمجاه
 الحرز في الجبل مغارات الغير والسرايب وقيل السرا في الارض الخفية خلا السر
 ولما وحى بمحمود يسعون يلزمك يعيبك ويطعن عليك والعاملين عليها السقا
 الموفة القلوت يتالفهم بالعطية هو اذن يسمع من كل واحد نسوا الله فنيهم تركوا
 طاعة الله فتركهم من ثوابه وكرامته بخلافهم بذنبهم ونصيبهم والموتفكا وهو قوم
 اتفكت انقلبت بها الارض عند خلد عدت بارض اقيمت بها واغلظ اذهب
 الرقي عنهم لما توفي عبد ابن ابي قحاص رسول الله ليصلي فانزل الله تعالى ولا تقبل احد
 وما تقموا وما كرهوا يلزون يعيبون ويقتابون ويطعنوا لاجلهم وهو القليل الذ

يتعش به اذ انضجوا الله ورسوله اخلصوا اعمالهم من الغش المعذون اهل العدا
 وصلوة الرسول استغفا مردا على النفاق لجوافيه وابوغيره تظهرهم بها ونزكهم
 ونحوها كثير الزكوة الطاولا خلا ان صلواتك سكن لهم رحمة لهم مرجون لا مر الله
 موخرون ليقصى الله فيهم هو قاضا رايضا ربه وارصادا انتظارا شفا جرف على
 فهو الشفاء والشفي وهو جدد والجرف ما جرف من السيول والابية هارها يريها
 تهوئ البراذ انهدت وانها رت مثله ربيبة شك الا ان تقطع قلوبهم يعني الموت
 سئل رسول الله عن السائحين قال هم الصا^{ثمن} قال رض سمعت رجلا يستغفر لا يوبه
 وهما شركا قلت استغفر لا يوبك وهما شركا فقال اليقين استغفر ابراهيم عليه السلام
 لا يوبه شرك فذكرته للنبي فتزلت وهما كما استغفرا ابراهيم لبيه الا عن
 وهذا اياه فقال جابر لما ابوطا قال رسول الله ص لا زال استغفر لك حتى ينها في الله
 فانزل ما كان للنبي لاواه المؤمن التوا وقيل دعاء كثير البكاء وقيل بلباس الجفنة
 شفا وفرقا وعلى اللذان الذين خلفوا كعب بن مالك وصا^{حسب} مختصة عجا نصب عينا
 من النعب ولا بطون موطا ولا يقفون موقفا نيلا اسرا وقتلا طائفة عصابة غلظة
 شدة يفتنون يبطون عزيز شديد ما عنتم ما شق عليكم **سورة يونس** ع
 لهم قدر صدقهم السقا في الذكر وقيل محمد وقيل الاعمال الصا^{لحة} وقيل خير دعواتهم
 ولا ادرك اعلمكم واذا اذنا النار حمة مطرا اذ هم مكر قول بالتكذ^ل اي اذ اخصوا
 بطوا حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم المعنى بكم^ل اخطا دون من التهلكة فاختلط به

بنات الارض فنبت بالماء من كل لون زخرفها زينتها وحسنها حصيدا لا فيها كان
 تغش بالامس لم تكن بالامس ولا يرهون لا يغش قبر سواد من الكابة ترهقهم ذلة يصيبهم
 ذل وخزي وهو اعاصم مانع اغشيت البست فزينا فرقا تبلوا غنبر نفيسون نفعلوا
 وما يغرب فينبهم البشري قال رسول الله ص هي الرويا الصا^{المسلم} برها^ل او ترى الا يخبرون
 يقولون ما لا يكون مبصر امضيا لتهتك به في حوايجكم اجمعوا امركم اعزوا على امر غمة غفيا
 غير ظاهرها فاضوا الى ولا تنظرون انهضوا الى لا توخرون يعني امضوا الى مكر ربكم
 لتردنا الكبرياء الملك والغرالمس على اموالهم^{بعض} امسحها واذهبها عن صبرتها واشد على قلوب
 اطبع عليها حتى لا تلين وعد واطلما نخيك نلقيك على نجوة من الار^ض وهو كما انفع
 قال رسول الله ص كما جبرئيل يد الطين في في فرعون فحان ان يقول لا اله الا الله^{سبقت} حقت
 وقيل الرحب العدا **سورة هود** فصليت بينت يثنون يكون وقيل شك
 في الحق ليستخفوا منه ليتواروا من الله ان استطاعوا ليتغشون ثيابهم يتدبرون
 بها ويغشونهم يعلم مستقرها يايتها زقها حيث كا^{بنت} ومستودعها حيث تموت ما يحبسها
 ما يحبس العدا غنا حاق نزلها حلا لاجرم بل لا خبتوا خافوا وقيل الهانرا وقيل نا اراذ لنا
 سقا طينا بادي الراي ما طهر لنا وقيل اتبعوك في ظاهر الراي وباطنهم على خلاذ^{فمن} الك
 خفيت لعا دكم الحن انذركموها بضطر^لكم الي معرفتها تدرى تستصغر ان الله يغويكم
 ان يضلكم اجرامى هو مصد اجزمت يعني عقوبة جرمي الفلك وهي السفينة فلا^{تنتشر}
 لاخر لا تخا^{لجنة} لا ترا^{لجنة} وفار التنور نبع بها مسيرها هو مصد اجزمت ورسوها رفقها ار^{سيت}

حدث مغرب ناحية ابلقي شرف اقلعي امكي اعتريك من عروبة اي اصبته يعني اصحابك
ومك اخذ بناصيتها اي في ملك وسلطان عبيد وعائد وغنوا وهو تأكيد الجبر
استعركم جعلكم عمارا غير تخسير التخليص كان لم يغنوا لم يعيشوا وقيل كان لم
يجل حينئذ نضج ما يشوى بالحق نكرهم وانكرهم واستنكرهم واحدا وجس اضر
الفرع منيب مقبل الى طاعة الله سعى بهم ساء ظنا بقومه وضاق بهم باضيا ذرعا
صدا يوم عصب شديد يهرعون اليه يسعون ويقبلون اليه بالغضب يقطع من الليل
ولا يلتفت تخلف وقيل لا ينظر وراءه من سجيل من طين طبع منضود يتلو بعضهم بعضا
مومة معلقة ولا تقشوا ولا تستعوا لا يحرمكم لا يكسبكم رهطك عشيرتك ومراءكم
ظهريا اي لم تلفوا اليه والقيتموه خلف ظهوركم العمود المورد الداخل المثلث الرفد
اللغة بعد وقبل العون المعين رفته اعينته تنبيب بلاء وهلا ونحس زفير صوت شديد
شهيق صوت ضعيف غير محذود غير منقطع ولا تركوا تدهنوا وتيلوا ان
اصا قبله حرام من امرأة فاني رسول الله عليه السلام فذكر ذلك فانزلت واقم الصلوة
طرفي النهار وزلفا من الليل وزلفا ساعات اتزفوا اهلكوا اولو بقية دين وفضل
وتيز من سوق يوسف غيابت الجب موضع مظلم من البير وقيل كل شيء غيب
شيئا فهو غيابة والجب الكمية التي لم تطو السيارة مادة الطريق لتوزينت اشده قبل
ان ياخذ في النقصا وراوده طلبته ان يوقها هيت لك هيا لك وقيل لم يتعال
لولا ان ابرهان ربه مثل له يعقوب فضر صدره فخرجت شهوة من اذنه فقلت

قطعة

قطعة شغفها غلبها متكاء مجلسا وقيل طعاما يقطع بالسكين قيل هو لا ترجح الكبرية
اعظمه فاستعصم امتنع والى اصيب اميل قضى الامر الذي فيه تستقيا لما حكيا ما
وعبريو فقال احدا ما راينا شيئا فقال قضى الامر اضغات احلام ما لا تاويل له بعدلته
بعدن تحصنون تحزنون وقد خردن بعصر الاغنا والذهن حصص شين ووضع
مخلب اليهم الطعام الا ان يحاط بكم ان تموتوا طمكم الا خا في نفس يعقوب قضيتها لكن حاجة
يعني ان ذلك الدخول قضا حقا وهي اذنه ان يكون دخولهم من ابواب متفرقة شفقة عليهم
اوى ضمه اليه العير الرفقة صواع الملك يعني السقا وهو الملوك الفارسي الذي يلتقوا
كانت تشرب به الاغا خلصوا نجيا انفردوا متناجين تفقوا لا ترا حرضا الدنف المالك
الوجع يد نيك الهم لا تثريب لا تغير فصلت خرجت تفندون تسفون ويجهلون مزاجا
قليلة غاشية من عذاب الله عقوبة عا مجللة نقشاهم هذه سبيل سبيل سبيل ومنها وود
حتى اذ استنسا من الرسل وظنوا انهم قد كذبوا قالت عائشة رضي الله عنها كذبوا بالشدائد وليست بالتحفيف
لم يكن الرسل نظن ذلك بربها ولكن اتباع الرسل طال عليهم البلاء حتى ظننت الرسل انهم
قد كذبوا بهم وقال ابن عباس بالتحفيف هو كقوله حتى يقول الرسول والذين امنوا معه
سورة الرعد قال رسول الله ص الرعد ملك من الملائكة موكل بالسحاب
مخاديق من نار يسوق السحاب حيث شاء الله وجعل فيها راسي اوتدها بالجبم قطع
مجاورت امتدانيا قدي بعضها قريب بعض صنوان مجتمع ونفضل على بعض في كل
لله قلوب والافاز والحلو والحام المثلث العقوب قيل الامثال والاشياء وقيل ايضا القر

المتا من الغلاب هاد نبي وداع الى الله وما تقيض الارحام تنقصه مدة الحمل عالم العيب
 والشهادة الشرا الملة وسار بها السار والظاهر المار على طريق معقبا الملا يحفظونه
 من امر الله باذنه من والي امهم وينشئ مخلوق شديد الحال اي القوة له وقيل شديد
 والعلاوة قيل شديد العقوبة بقدرها على طاقتها وبمقدار ما يملأ ريد ما يعلو
 اربابا عاليا من رزقي بوا فاما الزبد فيذهب جفاء وهو ما روي به الواحد يقال اجفأت
 القل اذا علت فعلا الزبد ثم سكن فيذهب بلا منفعة فكذلك يميز الحق من الباطل
 الفرائش ويدرون يد نفون الامتاع قليل ذاهب يتمتع به ثم يغني طوبى فرج قوة
 عين افلم يياس يعلم المتا نوبتي قارعة ذاهية فاملت املات لهم من الملى من واق
 مانع حاجز يحول الله ما يشاء ويثبت يحول الدعاء ما يشاء من القدر ما يشاء ينقص
 بموت علمائها وفقهاؤها وقيل بالفتوح على المسلمين لا معقب كغير سورة
 قال رسول الله السلام اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك
 قوله يثبت الله الذين آمنوا واذا فاذن ربكم اعلمكم لمن خما مقاجبت يقبه والله بين
 من واثقه قدماه فردوا ايديهم في افواههم هذا مثل كفوا عما اردوا به وقيل عضوا
 صديد قبح ودم ولا يكاد يسيغه ولا يجزه في الحلق لا يعلو في يوم عاصف يدي
 الريح لكم تبعوا اها قايح مغنون واقعون بمصر خكم بمعيتكم استصغر حتى استغاد نصر
 من الصراخ اجتثت استوصلت وانتزعت دار البوار الهلا سئل على يرض من الذين بدوا
 اكفر واخلو افواههم دار البوار قال منا فقاقر يش ولا خلل محالة وقرا به مصد خاللة

داشين مقيمين على طاعة الله مطيعين ناظرين وقيل مقبلين منذ عشرين خاشعين
 سر من الى الداعي مقنعي رؤسهم رافعي وسهم الى السماء هوالة خاليتهم مفرين من
 بشيا طينهم في الاصفاد الوثاق والاصفا د سلاسل الحديد والاعلا سرايلهم قصهم
 من قطران النحاس المذاب سورة الحج يا هم الامل ينغلمهم كتاب يعلم اجل
 اليه سكوت ابصارنا اي سدا وغشيت بروجا مناز الشمس والفر معاش من الثمار
 والحبوب لواقع حوامل لانها تحمل الماء والتراب والسخا من صلصا طين خلط بر صلصل
 كما يصلصل ويقال منتن من حمطين اسود وقيل هو الطين المتغير جاسماة مسون
 وقيل متغير الراحة هذا صراط على مستقيم رجع الى الله عليه طريقه يعني هذا طريق حجة
 الى نصب اعياء وقيل عناء وبقلا فرغوا لا توجل لا تخفف قوم منكرين انكرهم لوط
 وانبج ادبار على آثار بنا لك وهاك لتلا يتخلف منهم احد اعرك لعيشك وحيوتك
 سكرتهم في صلواتهم يعزونها يتماذوا الصيحة الهلكة مشرقين داخلين في وقت شروق
 الشمس للمؤمنين لنا ظرون وقيل المنفرسين المنبئين النظر حتى يعرفوا حقيقة
 وانها يعني مدينة قوم لوط البسيتل على طريق قومك الى الشام وهو طريق لا يندرك
 يخفى لبا امام مبين كل ما اتيتمت واهتد به يعني بطريق واضح الصنع الجميل اعرا
 لغير فحش ايتناك سبعا من المثاني والقران العظيم يعني الفاتحة وهي سبع آيات
 وتثنى في كل صلوة امتن الله على رسوله بهذه السورة كما امتن عليه بجميع القرآن قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اقرؤوا في المثاني المقتسمين الذين ومنه اقسام جعلوا القرآن عشرين

هل الكتاب جزوة اجزاء فامنوا ببعضه وكفروا ببعضه وهو قول ابن عباس ^{فاصدق}
 انهم ما تومروا بهر يابرك **سورة النحل** امر الله عذاب الروح بالوحى دف
 الثياب وقيل ما استدفات به من الكسية والابنية جمال زينة ترجون ^{نحو}
 الى مرجها بالعشي حين ترحون تخرجونها الى الرعى بالغداة ^{الشقة} الا بشق الانفس ^{يعنى}
 قصد السيل النبيا وقيل الا سلام والطريق المستقيم الذي يودى الى رضا الله ^{تقر} ومنها ^{جاء}
 عادل ما بل الا هواء المختلفة تسمون نزعون مواشيك كما طريا السمك مواخر ^{شواق}
 الماء ان تميد بكم اي تحرك بكم وتكفاء وعلاما يغى الجلبا وهن علاما للطريق ^{بالنهار}
 او ياخذهم في قلوبهم اخلاصهم للسفر والتجارة فاهم بمعجزين بمبتغين على الله
 على خوف تنقص من اهلهم يتفقو بتميل وله الدين الطاعة واصبا دائما تجاروا
 ترفعون اصواتكم بلا استغا وهو كظيم مغموم يدسه يخفيه مفرطون منسيون ^{ومتركون}
 سارعا جازا في خلوفهم سكران وهو الخمر والسكر ما حرم من ثمرها ورنه قاحسا
 ما احل الله وهو الخمر والزبيب والتمر اوحى ربك الى النحل الصها وقذف في انفسها ذللا
 متقا ومسخرة وحقدة يعنى ولد الولد وقيل الا صها وهم الاغوا وهو كل ثقيل ^{بال}
 تستخفونها يوم طعنكم يخف عليكم حملها في اسفاركم انا انا طينا قس كسية وبسطا
 الكنا يا يعنى الغيران ولا سرا ب سرايل قصا تقيمكم الحر تمنعكم الحر واما سرايل تقيمكم
 باسكم فانها الدرود تمنعكم شدة الطعن والضرب والرحى ولا هم يستعقبون
 يطلب منهم ان يرجعوا الى ما يرضى الله الفحشا الزنا بعظكم يوصيكم نقضت غزها انشد

كانت خرقاته اذا ابرمت غزها نقضته من بعد قوة الغزله بامراره وقتله انكاث
 قطع اخر قاذلا بينكم اي غشا وخد ^{يعنى} وكل شئ لم يعج فهو دخل ارنى من امة الكروا
 على من قم فتر قدم بعد بثوبها نزل عن الايمان بعد المعرفة بالله ينقد يغنى وينقطع باق ^{دائم}
 لا ينقطع فاذا قرأت القرآن فاستعد با فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاسأل الله ان يعيدك
 وهذا مقدم ومؤخره للابن الاستعاذة قبل القراءة ومعناها الاعتصا با روح القدس ^{من} الله
 لك الذي يلجئون اليه لغة الذي يميلو القول اليه ويوعون انه يعيدك ^{بالعزة} ولا ينقطع
 قال الكمار انما يعلم محمد عبد بن الحضرمي وهو صا الكنا فقال الله لك الذي يلجئون اليه من بعد
 ما فتوا اى عذبا امة قاتما معلم الخير طيعا وايقناه الدنيا حسنة يعنى الذكر ^{الفناء}
 الحسن الناس **سورة بنى اسرائيل** سبحا الذي براءة له من السوء اسرى يعيد
 سير محمد اشارة الى قصة المعراج انه كان عبدا شكورا عن سليمان كان نوح عليه السلام اذا اطمع
 وابسوا باجل الله فسمى عبدا شكورا وقضينا الى بنى اسرائيل اصينا اليهم علمنا ولتعلن ^{وهم}
 وعدا لهم ^{يعنى} اولى عبادنا يعنى جالت وقومه فجا سوا خللا الدار فمشوا وتردوا
 اوسط منازلهم ثم ردنا لكم الكرة عليهم ردنا الدلو لكم عليهم تقبل جالت اكثر فقيرا
 اكثر عك من عككم ليتبروا اليك ويخربوا ما غلبوا عليه حصيرا سجنوا ومجسا عجولا
 يعجل بالعاء في الشرجلة بالعاء في الخير مبصرة مضية يبصر فيها فصلنا بيننا
 امرنا متر فيها امرناهم على لسان رسولا بالطاوعنى المترفين الجبارين والاسلطين ^{وقيل}
 سلطانا شرارها فحق وجب القول العذرا فدناها اهلكتناها العاجلة ^{سبعها} الدنيا وسقى لها

عمل بغير إذن الله من عطاء ربك يعني الدنيا وهي مقسومة بين البر والفاجر مخطورا ممنوعا
 في الدنيا من المؤمنين والكافرين وقضى امر ولا تقل لها أف يعني رديا من الكلام ولا تستغل
 شيئا من أمرها واحفظ الرضا للادوا بين المزا عن معاصي الله ولا تبدل لا تنفق في الباطل
 ابتغاء رحمة انتظار رزق ميسر لنا سهلا ملوما قلوم نفسك ولا محسورا عند شيء
 حسرت الرجل بالمسئلة اذا الفيت جميع ما خشيته املا مخافة الفقر خطاء انما الولية لوارثه
 واحسن بلا عاقبة ولا تقف ولا تقف في شيء بما لا تعلم مرعا بالكبر والفخر لا تخزى الارض
 من يتقنها افا صنفكم اي اترككم فخلص لكم صرفنا وجهنا وبيننا من كل مثل يوجب اعتبار به
 والتفكر فيه حجابا مستورا معناه ما نراو اذا هم نجوى مصداق ما جيت في صنفهم بها و
 يتناجون بالتكذيب لا تستهزا فسينغضون اليك رؤسهم يحركونها تكذيبا واستهزا بها
 القول وقيل يهزون فتستجيبون بحمد يحسبون بحمد حين يفهمهم الحمد ينزع يفسد ولا يخلو
 من البسقم والفقر والصحة والغيه اولئك الذين يدعون كان ناس من الانبياء بعدونا
 من الجن فاسم الجن ففسك هؤلاء بذنبهم ايهم اقرب هو اقرب الى رحمة الله وما جعلنا
 التي اربناك قال ابن عباسي وباعين اربها رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة اسرا به والشجرة
 المعلقة الاربعة لا حنكنا ذرته لا ستاصلهم بالا غواد ولا استولين عليهم جزاء موفرا
 وانرا واستغفرنا انهم واستخف بصوتك وهو الغنا والمز امير واجلب عليهم وفتح
 ورجلك بالفرسا والماء على رجليه نرجي بجري وبسير حاصبار حج العاصف قا
 من الریح رجحا شديدا تقصف الفلك وتكسر طبيعانا يراونا صر قتيلا والفرقة التي تكون

في شئ النواة واضل سبيلا للعد حجة ليفتنونك ليسزاونك خضعفا الحجة وضعف الهمة
 عذاب النار عند بلا خرة ليستغفر ونك ليسزاونك وافا لا يلبسوا خلافك لم يلبسوا احني
 يستأخلفك لدلوك الشمس من قوت زوالها الى غسق الليل اقبأ بطلا وقرا الفجر صلوة
 مشهورا تشهد ملائكة الليل وملائكة النهار وناقلة زيادة مقام محمود ايقن ربك
 مقام محمود وهو مقام الشفاعة القيمة وزهق الباطل اضحل الشرك وهو قاز ايلاد يرفق
 وقيل ذاهبا يؤسفون طائفتين من رحمة الله على شاكلته على هذا هو طريقه وقيل ناجية
 قال الروح من امر زني اي من علم زني قالت اليهود يا ابا القحاح حدثنا عن الروح فنزلت الروح
 امر زني كسفا قطعافيا لعيانا خبت طفت ورفانا غبارا فتورا مفترافيا لمتبورا
 ملعونا وقيل محبوسا من الخير فرقتاه فصلناه بخزون للاذقان للوجه ولا تجر بصلو
 ولا تخافت بها اطلب بين البحر والاعلا وبين الغنا والخصف طريقا لا جمر اشديد اخفضا
 لا تسمع اذ نيك كما رسول الله اذا رفع صوته بالقرآن سبه المشركون ومن له ومن جاء به
 فانزل الله ولا تجهر اليه ولي من الذل لم يخالف احد **سورة الكهف** عوجا ملتصا
 واختلافنا قوما عدلا باخ مهلك اسفاندا ما الكيف الفتح في الجبل الرقيم الكفا وقيل
 من رصا كت عاملهم اسماء هم ثم طرحه في خزانة فضر بنا على اذانهم فضرب الله على اذانهم
 فنا موام بعثناهم احيينا هم امدنا غايه ربطنا على قلوبهم الهنا هم صبرا شططا افر
 مرفقا كلما رقت به تراور تميل تقر صهم تذرهم فجوة متسع بالوصيد بالغنا اركي
 اكثر ولا تعد عيننا عنهم لا نتعد لهم الي غيرهم فلما ند ما سواد قها مثل السرا دق ونجرة

تطيف بالفساطيط كالمهل عكر الزيت ولم تنظم لم تنقص وكان لم تزد ذهب فضته يحاوره
 يحاور به من المحاوره لكننا هو الله ربى لكن اما هو الله ربى ثم حشد فالف وادغم ^{بين} التثنية
 في الاخرى حسبا نامن السماء نارنا لا يثبت في قديمها لك الولاية مصداق الوعد عبقا عا
 وهي الآخرة الباقية الصلوات ذكر الله موبقا مهلكا قبلا وقبلا وقبلا استينافا وقيل مقابلة
 ليد حضوا ليزيلوا الدحض الزيت مونا ملجا حقيقا دهر الحويلا سرا من هبا يسر
 قصصا رجعا يقصا انا رها الذي ايناه من لنا علما خضر عليه السلام خشينا ان يرهوها
 طغيا ناكرا ان يحلمها حبه على ان يتابعه دينه واقرب رحما من الرحم وهي اشدها
 من الرحمة كان تحتها كنزها ذهب فضته من كل شئ سببا علما عين حمدة حارة
^{فمن} الجبلين فما استطاعوا ان يظهروه يعلوه جعله دكا الزقة يقال دكة زلزلة لا
 يستطيعون سماعا ^{سعد} يقولون يحسبون انهم يحسنون صنعا قال على منهم الحرورية قال
 ولكنهم احسن الصوامع والحرورية قوم زاعوا فاذاع الله قلوبهم قال ابي ولكن الخواج هم
 الفاسقون الذين يتقصون عهد الله من بعد ميثاقه **سورة مله** لم يجعل له
 من قبل سميا مثلا سويا من غير خرس وحنا نامن لنا رحمة من عندنا بشرا سويا
 هو عيسى جبارا شقيا عصيا قالت اليهود الستم تقرون يا اخت هاند وقد كابين ^{سنة} مني
 وعيسى ما كان فاجار رسول الله انهم كاسمو بابيا ثمهم والصفا قبلهم فاجاءها ^{لحين} الفان
 الباء ها وجع الولادة سرا النهر الصغير وطبا جينا طريا انتبذت اعزلت ^{شيئا}
 فريا عظيمها اسمع بهم وابصر الكفار يومئذ اسمع شيئا وابصر وانذرهم يوم الحسرة

اذنوني يا اهل الجنة خلود ولا موت ويا اهل النار خلود ولا موت لا يجهنك ^{لست} لا يجهنك
 صدق عليا الشاء الحسن والحسين حفا لطيفا وبيا جاك غيا خيرا لا يسمعون
 باطلا قال رسول الله ^{ال} ليجرئها يمنعك ان تزورنا اكثر مما تزورنا فنزلت وما ننزل الا ما
 ربك وما كان ربك نسيا الحفيرة هل تعلم له سيماء يا محمد الرحمن غيرة عتيا عصيا صليا
 يعرضون ولا يحرقون ان منكم اولا وانها يردونها ثم يصعد بالعلم حتما مقضيا للعلم الواسع
 احسن ندا بالنادى المجلسا فاما لا ورع يا منظرا وقيل الري الشرايق جانا بحت ^{العاص}
 بن دايل اتقاضى حقا عنه قال لا عطيك حق كفى محمد فقلت لا خفى غوت ثم نبعث قال
 لميت ثم مبعوث قلت نعم قال ان هناك ملا وولد فنزلت افرايت الذي كفى يا تانا ايا قوله ^{عظيما}
 توزهم ان تغويهم اغوا وقيل تزعمهم ازعا جانا نعد لهم عد نفا ستم ^{التي} يتفقدون في الدنيا
 ورد اعطاشا عهدا شهادة ان لا اله الا الله ما كذا عوجا كذا صوتا ^{وقيل} سورة
 واد القدر من المباد واسم طو اكاد اخفيها لا اظهر عليها احدا غير سيرتها حالها
 واحلل عقدة من لساني كل ما لم ينطق بحرف فيه تامة او فاه في عقدة ان مري ظري
 ان يطم ان يحل يطفي يعتدى فان حبس اضر خوافنا اختبرنا اختبا ولا تنباء ولا ^{تضعف}
 اعطى كل شئ خلقا كل شئ زوجة ثم هدم لمنكحه ومطعمه ومشربه ومكناه لا
 لا يخط في جذوع على جذوع النهى التقى قارة حاجته فيستحتم فيه الملك السلوك طائر ^{يضل}
 بالسماء ولا تطغوا لا تضلوا فقد هو حشقي بملكنا بامرنا ظلت اقمنا لنسفنه في الم
 لنسند في البحر ساء بشر يتخافتون يتشا وروقاها مستويا وقيل الاطلس وقيل يعلوه ^{الماء}

صنفها الصنف لانيات فيه وفي المستوي من الارض عوجا واديا امتا سارية
 مكا ناسوى منصف بينهم بيسا يا بسا على قدر موع خطبك مالا من ماس من ماس
 مسامعيتة ضنكا الضنك الشد وقيل اشقا قال رسول الله صلى الله عليه واله عذاب القبر خشعة
 سكت هم الصمت الخفي وقيل حسن الاقدام والوطى الخفي والكلام الخفي وعنت الوجوه دلت
 ولا يخاف ظمما ان يظلم فيزداد في سيا من زينة القوم للذي استعاروا من ال فرعون
 فقد فنها القيتها التي السامري صنع المثل قانث الا يقول بديك اسلمهم طريفة اعلم
 مضما لا يظلم فيهم من حنا خا واصيا حشرتي اعني عن حبي وكنت بصيرا في الدنيا
 لا نظما لا تقطش لا تقضي لا يصيبك حر سورة الانبياء ما احسوتو قوا
 من احسوت فاما من ميتين لعلمك تسالو تفهمو الويل واد في جهنم لا يستخرجون ولا يعيرون
 ارضو رضي في فلك دورا يسبحون بحمده وقيل يد فمولا لا يعجبون لا يجاوزون نقصها
 من اطرافها تنقص املها وبركتها التماثل الاصنام جدا اذا حطوا ثم كسوا رد وانفشت
 التنفس الرعي بالليل صنعة لبوس لكم الدروع ان لن تقدر عليه لن ياخذ بالعدا الذي
 امتكم امة واحدة دينكم دين واحد وقطعوا امرهم اختلفوا احدا شرب ينسلو يقبلو
 حسب شجر وقيل حطب لانت انكم وما تعبدون من دنا الله حسبهم اتم لها واراد
 قال المشركين للملاكة وعيسى عزير يعبدون من دنا الله فنزلت ان الذين سبقتم لهم من
 الحسبي والحسن واحد هو من الصمت الخفي السجل الصحيفة كطي السجل الاكتب كطي
 على الكتاب قال رسول الله ص يا ايها الناس انكم محشرون الى الله عراة غلظكم انا اول

نعيده اذ نكلمكم سورة الحج ان نزلت الاناس في عظيم قال رسول الله ذلك
 يوم يقول لادم ابعث بعث النار تسماوية وتسعة وتسعين في النار وواحد في الجنة تد
 تشغل بهج حسن ثاني عطفه مستكبرا في نفسه يصهر نيا ب من يعبد على حرف شك
 وقيل يقدم الرجل المدينة فان ولد امراء ته غلا ونجت خيله قال هذا دين صالح وان
 تدا امراته ولم تنج خيلته قال هذا دين سوء هذا ن خصما اختصموا في ربهم نزلت في الدين
 بارز يوم بد حمزة وعلى عبدة وعتبة وشيبة والوليد فليمد بسبب السماء عجل
 سقف البيت وهذا الى الطيب وهو الى القران وهذا الى صراط الحميد لا سلام من كل فج
 عميق طريق بعيد الباش الفقير الذي لا يجد شيئا من شدة الحما لغتهم وضع احرامهم من
 خلق الراس ولبس الثياب وقص الاظفار ونحو ذلك بالبيت العتيق قال رسول الله انما سبي
 العتيق لا نه كرم ظهر عليه جبار منسكا عيد المحبتين الطمئنين القانع المتعفف والذي
 اعطى المعتز السائل اذن للذين يقاتلون هي اول اية نزلت في القتال وقصر مشيد بالخص
 ولاجر اذا غنى القى الشيطان في امنيته اذا حاد القى الشيطان في حد فيبطل ما يلقى الله الشيطان
 ويحكم الله ايا يسطو يفرطون من السطوة سورة المؤمنون افلم المؤمنون فازوا وسعد
 خاشعون ساكنون خائفون من سلالة النطفة سبع طرائق سموات تنبت بالدهن هو الز
 وانرفاهم وسعدا هيتها هيتها بعد الغناء الزبد وما ارتفع عن الماء وما لا ينفع به ربوة
 المكا المرتفع قال رسول الله الفردوس ربوة الجنة واسطها وافضلها تنرى ينبع بعضها
 بعضا ذات قرار خصب معين ماء طاهر امتكم دينكم وقلوبهم وجلة خائفين سالت

عائشة النبي صلى الله عليه وآله والذين يؤمنون ما آتوا وقلوبهم وجلة اهل الذين يشربون
الخمر ويرفون لا يا بنت الصديق ولكنهم الذين يصومون ويتصدقون وهم يخافون ان لا ينزل
اولئك الذين ياربون في الخير اهلهم لها سبقون سبقتهم السعيا جبارا وبسطة يوسا
فهم من حلة وتقولون هم انكصرت يد بر عن الصراط لنا يكون عن الخن عادلو سحر من
جاء رجل ابن عيا فقال يا ابا عيا ان في نفسي من القرآن شيئا اسمع الله يقول وكان الله على كل
شيء قديرا كان هذا امر قد نكحوا وقال فلا انسا بينهم ميث ولا يتسا لوقا في آية اخرى في
على بعض يتسا لوقا ابن عيا اما قوله وكان الله على كل شيء قديرا فانه لم يزل ولا يزل واما
فلا يتسا لوقا في النعمة الاولى واما قوله يتسا لوقا فاذا دخلوا الجنة كالحن عابسون
رسول الله صلى الله عليه وآله فيهما كالحن تشوبه النافق لخص شفته العليا حق تبلغ وسطا وتستر
شفته تضر به **سورة النور** انزلنا بينا وفضلنا انزلنا فيها فريض مختلفة
قامرئد يارسوا انك عتوا وكما من البغايا بمكة فنزلت الزاني لا ينكح الا بنته لان يرسوا المحصنات الحرائر
والذين يرمون ازواجهم نزلت في هلال بن امية قد فامرته عند النبي صلى الله عليه وآله الشريك بن سماعة وقيل في
عومر ان الذين جاؤا بالافك نزلت في قصة عائشة عمنها اذا تلقونه تقولون براءة بعضهم
عن بعض ما زكي ما اهتدى ولا ياتل لا يقسم ديتهم حسابهم تستاسنوا تستاذنوا ولا
يبدين يدين لا يبعون لهن لابلن خلا ومعضد لها ونحرها وشعرها الا لزوجها قال ابن مسعود
لا يخلها ولا فرط ولا قلنا اما ظهر منها قال الثياب غير ولا لربة المغفل الذي لا يشتهي البناء
والطفل الذين لم يظهر ولم يندر بما نهم من الصغار علمتهم فيهم خيرا ان علمتهم لهم حيلة

فينا نكم

فينا نكم اما نكم البغاء ان ناز السمو اهادي اهل السما والارض مثل هذه في
المؤمن كشكوة موضع الفتيلة وقيل الكوة في بيوت النساء ان ترفع تكمر ويذكر فيها اسمها
كتابه يسبح يصلي بالغد وصلوة الغداة والاصلا صلوة العصر جلالا تلهيهم بخارة عن
قال ابن عيا كانوا اتجر النوا وبيعوا تلهيهم بخاتم ولا يبعهم عن ذكر الله بضيعة ارض مسوية
صنوء من له من بين اصفا السخا من عشرين مطيعين تحية السلا **سورة الفرقان** قال
من البركة تملق ثوبا ويلادوا هلكى عتوا طغوا هباء منسورا ما الريح الذين يحشروا على
قيل يا نبي الله كيف يحشر الكافر على وجهه يوم القيمة قال الليل الذي امش على ارجلهم في الدنيا بقا
عنا ان يمشيه على يوم القيمة من الظل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس ساكنا دايما على
طلوع الشمس قبضا يسيرا سرعيا جعل الليل والنهار خلقه من شيء من الليل ان يعمل ادمه بانهار او
النهار ادمه بالليل وعبا ادمه الموت هونا باطنا والعقا والتول غراما ملازما شديدا كلز
الفرير وقيل هلاك لا تقتلون النفس التحريم الله الا بالحق لما نزلت قال اهل مكة فقد عذب الله
النفس التحريم وايتنا فانزل عز وجل الا من تاب ومن لا يتر انا ما العقوبة هابتا ما من وجنا
فغير متناقرة اعين في طاعة الله وما اقولعين مؤمن ان يرى حبيبه طاعة الله ما يعبو لا يعتد به
ما عتابه شيئا لما هلكة **سورة الشعراء** كالطود كالجبل انزلنا جمعا لشرفة
طائفة قليلة فليكنوا اجمعوا ريع شرف مصانع كل بناء فهو مصنعة لعلمك كانكم مخلد
خلق لا دين لا دين لا دين فارحين حاذقين وقيل رحين تعشوا اشد الفسا تعشون تنون
هضم منظم بعضه الى بعض وقيل تنفتك من مسحرين مسحرين الايكه الغيظة وقيل في شجرة

الجبلة اخلق يوم الظلة اغلال العذاب واحفظ جناحك الن جانبيك في كل يوم
 في كل يوم يوحى من سورة النمل ^{بقره} قدس بشها تفسر شعله من النار تقبلك من الله
 يجعله يخرج الجنبا يعلم كل خفية في السماء والارض لا قبل لهم لا طاق لهم الصريح كل ملاط الخدين
 والصريح انصر وجماعه من عرش عظيم سريركم يا توفى مسلمين طابعين نكروا غيروا
 طائركم مصايكم اذكرك علمهم غاب علمهم ردف قرب يوعون يجسوا وقيل يد نفوس وقيل
 يجسوا علمهم على اخرهم حق تمام الطير واخرين صاغرين جامدة قائمة اتقن احكم سورة القصص
 قصيده ابتغى اثره عن جنب بعد يا فزون يتشاوروا انت است ابصر جذوة قطعة غليظة
 من الخشب ليس فيها لهيب قبل شهاب ردة معينا عضدك ^{سنتك} ستغنيك العضد المعين قال
 له قال لا كذا كذا اشهدك بها يوم القيمة قال ولا ان يعيروني في قبري انا عجل عليه الخرج
 بها عليك فانزل الله نعم انك لا تفقد عمن احببت فميت عليهم نساء الحج سرها دائما
 مثل ليل ذلك الى معاد الى مكة كل شئ هالك الا وجهه الاملاكة ويقال الاملاكة يدنه
 سورة العنكبوت ^{سورة} تخلقوا انما تصنعون كذا باثقالا او زامرا قام سعد اليس قد امر الله
 والله لا اله الا هو ما ولا اشرب الا حتى اموت او تكفر فقتلت ووصيفا الانسا لو الدبر حسنا
 وان جاهدا على ان تشرك بي الخ وتانون في نادىكم المنكر كانوا يجدفون اهل الارض
 منهم سورة الروم كانت فارس يوم نزلت هذه الآية الم غلبت الرعم قاهرين للروم وكان
 يجنون ظهور الروم فكانت قرش تحب ظهور فارس فانزل الله هذه الآية فظهرت غلبة الروم على
 في السنة الدنيا اذ في الارض طوف الشام اهون ايسر يبعثون يتفرقون فلا يربوا من اعطى يتبع

فلا يربوا فيها يجبرون يعمون يهود وسيرن المضاجع الودق المطر السوي الى ساسة
 لا تبدل لخلق الله لدين الفطرة الاسلام سورة لقمان ^{سورة} ولا تصغر حذك للناس لا تكبر حق
 تعرض عنهم بوجهك اذ كلوك التصغر الاعراض بالوجه الغرور الشيطان اختار عذرا سورة
 المرحل ^{سورة} تجاني جنوبهم عن المضاجع نزلت في انتظار الصلوة فسيما تركنا العذاب
 مضى الدنيا واسقامها وبلاءها مهين ضعيف نظفة الرجل الجزل التي لا تمسك مطرا
 لا شيئا اولم يهيد اولم يبين سورة الاحزاب ^{سورة} كان النابذون زيد بن زيد بن حارث محمد بن حارث
 القرآن ادعواهم لا بائتهم قام بنو الله فخطر خطرة فقال فقولوا لا تروا قلوبنا قلوبهم وقلوبنا
 فانزل الله ما جعل لرجل من قلوبهم ففهم من قضى بحبه اجله الذي قد لوقا رسول الله
 طه من فضله حبه صيا صيرهم قصورهم سلقوكم استقبلوا بالسنة حداد الطعن
 فيطع الذي في قلبه مرض الفجور والزا قالت امرأة ما ادى كل شئ الا للزوال والارى
 يذكرك بشيئ فتر ان المسلمين ما تخفى في نفسك نزلت في شان زبيب بن جحش وزيد بن
 حارثه يصلون بركون ترجى توخري رسول الله ﷺ لن يبين فذ عاقوما الى الطعام فلما
 وخرجوا بقى رجلا يتحدا فانزل يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا بغيره
 لست اظنك قال رسول الله ان موكا رجلا حيا ما يرم من جلد فقلوا اما امر عبيد
 خلايو ما وحده فوضع ثيابه على حجر واغتسل وان الحجر عده بتوبه فطلب الحجر بقول فني حجر
 انتهى الى ملائكة اسرائيل فراه عرابا احسن الناس خلقا فذلك قوله فراه الله ما قالوه
 قولا علاحقا الامامة الفرائض بجهولا غرا بامر الله سورة المائدة ^{سورة} قال رسول الله ﷺ
 الست

عشرة من العرب فتيا من منهم ستة وثلاثون منهم اربعة منساة عصا سيل العرم الشد خط
 لا اهل بخاري يعاقب الا نال الطرف او في معه سجي وقد في السرد الماسير والخلق
 لعين القطر اذ بنا له الحريد وقيل الصفر محارب بنينا مائة والقصور وجفا كالحيا
 لا بلحوا الحيا الوافرع الفتح القا معاجرين سابقين وقيل مفا معشار عشر عظم
 بواحدة بطا الله وبين يشتهون من مال اود وزهرة باشياهم بامسا فلا فوت فلا غاة
 اني لم التناو فكيف لهم بالردا من الآخرة لا الدنيا **سورة اللاوكة** اكلم الطيب ذكر الله
 والعمل الصالح اداء القر قظير الجلد الذي يكون على ظهر النواة لغوب اعياء جرد الطرائق الحرد
 وقيل الحرد بالليل والسموم بالنهار الشمس مثقلة مثقلة غراب سويد الشدي السواد ثم اوشا
 الكتاب بالدين اصطفينا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة **سورة يس** كانت هوسلة في
 المنية فاراد والنفلة الى قرب المسجد فنزلت انا نحن غي الوقي وكتب ما قدموا ولنا ثم
 مقمى المقمى الشايع باقعه للنكس سه طايكر مصابكم احصينا حفظناه فخرنا شدا
 باصرة ويل كا اي حيرة عليهم استنزلهم بالرسا كالعرجون للقدائم اصل الغدق الغيث
 الممتلئ ان تدرك القمر لا يستضي احد ما ضوء الآخر ولا ينبغي ذلك لها ولا الليل سابو النها
 يتطالب احثيين شلخ منه النهار نخرج جلدنا من الآخر ويجري كلوا من هما من مثا
 يكون من لا نأخذ محضرون عند الحنا الا جهدا القبور ينسلون يخرجون من قونا
 مخرجنا **سورة الصافات** واصب دابة لا نذب ملتن في يستخرون يستخرون فاهدو
 و جهوهم وفوقهم احبهم انهم مسؤولون عما سبوا ما لكم لا تناصروا تمنعون مستلوا

مسحرون غل صلع وقيل لانتن ولا كراهة كحر الدنيا بيض مكنون اللوا المكنون سواهم
 وسط الجحيم شوا يخلط طعاما وييسا بالحيم الفوا وجد وجعلنا ذرية هم البنا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ويا وتركنا عليه في الآخرين لسا صدق الانبياء كلام وان من شيعته اهل دينه يزفون انك
 في المشي بلغ معه السعة العمل وقلة صرعه في الغابرين في البنا افلاك الشجون السفينة الموقرة
 وهو ملك المسوي الذب فبند فاه بالعره القيناه بالسا قيل وجهه من يقطين من غيات
 اصل الدباء ونحوه بها تين مضلين نحن الصافون الملائكة **سورة يس** في غرة مفاز
 الملة الآخرة وهي ملة قرين لا ت حين من ليس حين مراد عجاب عجب لاختلاق الكذب
 فليرقوا في الانسبا السماء وقيل طرف السماء في ابوابها جند ما هنا مهنوم يعفر ربنا اولئك
 القرون الماضية فواق رجوع وترواد قطننا الغدا وقيل الجراء وقيل القط الصعيفة ولا نشط
 لا تشرف وعرق غلب الحطاء الشركاء الصافنا صفن الفرس يرفع احدي وجلبه حق
 على طرف الحافر الجياد السراع فطلق مسحا جعل يسبح اعرف الخيل وعراقها جسد اسطفا
 رخاء طيبة مطيعة حيث اصاب حيث اراد الاصفاد الوثاق فامتن اعطار
 اضرب يركضون يعدو ضفنا خرمة اطلا لا يدى القوة ولا بصا الفقه في الدين قيل
 البصر في امر الله قاصرات الطرف عن غير اذاجهن اتراب مستويات وقيل امثال غسا
 الزمهرير من شكله اذ لاج الوان من الغدا اتخذناهم سحرا با احطنا بهم **سورة الناز**
 يكون يحمل زلفى مصد قري كتابا متشابها ليس من الاشتباه ولكن يشبه بعضه بعضا
 في الصديق يتقى بوجهه يحرق على وجهه في الناز غير ذي عوج ليس متشابها كغيره

العسر لا يرضى بالانصاف رجلا سما خالصا يقال سالما صالحا والذي جاء بالصدق القرآن
 وصدق به المؤمنين بحججهم القيمة يقول هذا الذي اعطينه بما ويخوفونك بالذي من دونه
 الاول والثمانيت ففرت ثلثا اخلائنا اعطيناه ان ناسا من اهل الشرك قد قتلوا
 وزنوا واكثرنا فانوا محمل ٣٠ فقالوا ان الذي نقول ويدعوا اليه لحسن توجربنا ان لما علمنا
 كفارة فنزل بالعبادة الذين اسرفوا على انفسهم الآية وان كنت لمن الساجدين المؤمنين
 ليكرة رجعة المحسنين المهتدين بمغازتهم من الفوز ولا رضى جميعا قبضته قال رسول الله
 يقبض الله الارض ويطوى السموات يمينه ثم يقول انا الملك ابن الملك الارض ونفخ في الصور
 قال العربي يا رسول الله ما الصور قال قرن ينفخ فيه حافين مطيعين يحا فيه بحوانبه سنو
 من في الطول السعة والغنا وقبل التفضل داب لها ثياب خسر ادعوت فجدت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والدعاء هو العبادة اخرين خاشعين النجاة الايمان ليس دعوة
 يعني الوثن يسجدون توقد بهم النار ترحون تطرون **سورة السجدة** فصلت بينت غير ممنون
 محسوب وقد فيها اقواتها ان انما اثنا طوعا او كرها اعطيا قالنا انما انما طاعتنا اعطينا
 في كل سماء امرها ما امر به نحسنا مشايم فهديناهم ينالهم اختم عند البيت ثلثة نفر قال
 اترون الله يسمع ما نقول فقال لا خير سميع ان جهرنا ولا يسمع ان اخفينا وقال الاخر
 كما يسمع جهرنا فهو سميع ان اخفينا فانزل الله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم
 ولا ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننتم الآية واغوا فيه عيبوه فامر رسول الله ان الذين
 ربنا انهم استقاموا قالوا قال الناس انهم كف اكثرهم فمن ما عليها فقد استقاموا دفع بالتي هي احسن

الصبر عند العصب والعفو عند الساءة لا يسمون لا يفرون ولي جميع القريب علوا
 من استتم يعني الوعيد ملهم من يحسن حاصن اي حاد مربة امتراء سنو الشوم
 يذرف كمنية نسل بعد نسل لاجحة لا خضوة شرعوا ابند عوا الا المودة في القرى
 قال سعيد بن جبير قري آل محمد فقال ابن عباس من عجلت ان النبي ص لم يكن بطر من قريش
 الا كان له فيهم قرابة فقال لا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة فيما كسبت ايديكم
 قال رسول الله لا تضيق عبا يكتبه فافوقها الا يد نبه وما يعفوا الله اكثر فيظلل رداك
 ظهره يتحرك فلا يجرب في البحر يوفون يهلكون من من طرف خفي ايل عقيما التي لا تد
 اوجبا اليك رصا من امرنا **سورة الزمر** ام الكتاب اصل الكتاب مضي مثل الاولين
 عقوبة الاولين مقرين مطيعين بطين يقال فلا مفر فلا ضابط له وجعلوا له من عليه
 عند كظيم ممتلغا او من ينشئ في الحلية يعني الجوازي لو شاء ان جرح ما عبدناهم يعنون
 علامة على امام ومعارج الدرج وخرقا الذهب من بعش بعى وان ذلك شرف
 اسفونا استخطونا يصعد يصفون تجرون تكمون ملائكة يخلفون يخلف بعضهم بعضا
 والكواب اباريق الية لاخر الهم لها فانما مبرمون مجعوق قيلة يارب تفسيره الحشون انا
 لا نسمع سرهم ونجوتهم ولا نسمع قيلهم **سورة النجم** هو اسانا قيل طريقا يا بسا
 ادفعوه زوجناهم مجورعين انكمنا كجوا عينا جوار فيها انظر قوم تبع ملوك اليمن
 منهم سمي تبعنا فارقب فانظر قال ابن مسعود ان قريشا لما استعصوا على النبي ص دعاه
 عبيد بن كسني يوسف فاصابهم قحط وجهد حتى اكلوا العظام فجعل الرجل ينظر الى السماء

ما بينه وبينها كهيئة الدخان من الجحيم فانزل الله تعالى فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين فويل يا رسول الله استنق الله لضيق مستنق فتقوا فسادا والى عالم حين جاء نهيها
 الرافهية فنزلت انكم عايدون ثم انزل يوم نبش البطشة الكبرى انا منتقمون يوم نزل سورة
التجاة اضله الله علم في سابق علمه جاشية مستقرين على المركب فتستخ نكتب سورة
الاحقاف فيما ان مكنكم ما لم تكن لكم اشارة ببقية من علم ما كنت بعد من الرسل ما كنت
 الرسل ارايتم افعلون عارضا النخا قال ابن مسعود اققنا النبي ص ذات ليلة وهو
 فقلنا الخنسل اسطر ما فعل به فتبنا بشرايلة مات بها حواذا اصبحنا اذا نحن به
 يجي من قبل حواء فقال انا في داعي الجن فانيهم فقرأت عليهم **سورة محمد** اسن
 متغيرا او ذارها اقامها عرفها بينها مولى الذين امنوا وليهم يستبدل قوما غيركم
 ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم منكم سنانا فاهذا وقومه غمره لا مرجح الامر اضفانهم حسد
 ولن يترككم لا ينقصكم سورة **الفحة** ليغفر لك الله ما تقدم قال رسول الله ص لقد نزلت على
 احب الى ما على الارض ثم قرأها فقالوا هنيالك يا رسول الله فماذا يفعل بنا فنزلت ليدخل
 المؤمنين والمؤمنات الخ دابة السوء العذاب تغزوه تنصروا ان غابن هبطوا
 على رسول الله ص واصحابهم من جبل التميم عند صلاة الصبح وهم يريدون ان يقتلوه فاخذ
 اخذ فاعتقهم رسول الله ص فانزل الله وهو الذي كف ايديهم عنكم الخ كلمة التقوى
 قال رسول الله ص لا اله الا الله سبهم في وجوههم التواضع شطاه فراخه شطر
 السبل تقبت الحبة عشر او ثانيا وسبعا فيقوى بعضه ببعض ولو كانت واحدة

لم تقم على سابق فازره قراه فاستغلف غلظ على سوقه انما الشجر سورة **الحجر** لا قد
 بين يدي الله ورسوله لا تقولوا خلا الكنا والسنة ان اقرع بن حابس قد علم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ابو بكر يا رسول الله استغله على فمه فقام لا تستغله يا رسول الله فكلما عند النبي احسن
 اصواتهما فنزلت يا ايها الذين امنوا لا تنفوا اصواتكم ولا تجسوا هوانا يتبع عرسا
 المؤمن اصحق الله اخلاص ولا تنازروا يدعي بالكفر بعد الا سلاما كان الرجل يكون له اسنان والاشنة
 فيدعي بعضها ففهم ان يكره لا تنازروا بالافاق الشعوب الغيب البعيد والغايل دون ذلك
سورة ق الجيد الكريم مرج مختلف ملتبس قيل الباطل باسفات طوال ليس شك
 جبل الورد يدعي العنق ذلك رجع بعيد به بعيد فروع فتوق ما تنقص الارض من عظام
 حب الحديد الحنطة قرين الشيطان الذي قبض له بصيرة فتقبوا هروا وقيل ضربا
 القى السمع لا يحد نفسه بغير لغوب الغيب النفيد الكفر ما دام في الهامة ومعناه
 منضرد بعضه على بعض سورة **الذاريات** الذاريات الرياح تذروه تفرقه له
 فالحاملات وقر السحاب ذات الجمل ذات الطريق والخلق الحسن وقيل استاءها وحسنا
 قتل الخراصون لعن الرتابون في غمرة ساهون في خلاهم تيمادون يقتنون يعذبون
 يجمعون ينامون وفي انفسكم افلا تبصرون تاكل وتشرب مدخل واحد ويخرج من
 فراغ الى اهله فرج مرة صحيحة فصكت لطرت بركنة نفوته الرميم نبات الارض اذا
 دبس دبس بايد بقوة انا لم نعو خفتا ورجين الذكر لا نلنا واحلا ولا لو
 حلوا حاصض فماروا ففر الى الله معناه من الله الله لا تخطف من ولا تسلا

اعمل السعادة من الفريقتين الا ليوحدوا وتواصوا وتواطوا المتين الشديد ذو نوباد لو ا
 سورة الطور الطور الجبل مستور مكتوب رفق منشور صحيفة للسجود المحبوب وقيل المو
 شجر حتى يذهب له ما فلاحه فيها فطرة تمور تحرك وتدور يد عون يد فون فاهين
 معجيين ما التناهم ما نقصنا ابتزاز عون يتعالمون تائم كذب ريب المنون ^{المسيطرون} التي
 المسلو كسفا قطعاً سورة النجم اذا هوى غاب ذمرة منظر حسن وقيل ذؤ شدة وقوة
 في امر الله قاب قوسين حيث الوز من القوسين افما رونه افتجاد لونه قال ابن عباس راي محمد
 واورد عليه لانه لا يصبأ فقال يحك ذلك اذا تجلى بوجه الذي هو نور وقال تعالى
 انما هو جبريل المرية في صورته الامر بن مرة عند السدرة المنتهى ومرة عند جباله
 جناح ما ناع البصر محمد وما طفى ولا جاذنما راي ثمة ضيزى جاذرة
 عوجا الكا كدره بمنه وقيل قطع عطاءه الذي وفي وفي ما فرض عليه اغنى واقفه
 اعطى وايضاً رب الشعرى هو من زم الجوزا ان فتا الاز فتا قترت السما ^{السماء} الان فتا من
 يوم القيمة سامدا ولا هو السمود الله سورة القمر افتق القمر على عهد رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم فرقتين فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال رسول الله اشهدوا
 مستمر ذاهب عذاب مستقر حتى من دجر متناهي وان دجرا فقل من زجرت ودر الكا
 تخوض به السفينة وقيل اضلاع السفينة اشتر المرح والخمر شرب مختصر تخضرون الماء
 فتعاطى نعا طهايد فحقها المحتط كخطار من الشجر مجترف سيرنا هو نافرأته فتا راي
 كذا بوا سهر ما الجمع ويولون الدبر تلاها رسول الله يوم بدر ^{هذا} هذا مصداق

الوعد جاء مشركا فريش يخاصمون رسول الله في القدر فتركت يوم سيجبون في النار على
 وجوههم ذوقوا مسقرا انا كل شيء خلقناه بقدر سورة النجم ما يبسط الارض والشجر
 على ساق الويل يريد لنا الميزا الانام الخلق العصف البين وقيل بقل الزرع وقيل ورق
 والذين الرعيان حضرة الزرع وورقه والحب الذي ياكل منه فباي الاء ريكما باي نعمة الله
 صلصال طين خلط بهل كالفخار كما يصنع الفخار المارج الذهب الاصفر وقيل خالص النار مرج ارسل
 برنخ حاجر لا يبغيان لا يخلط المنشات مانع قلعه من السفن ذوالجلال ذو العز
 والكبرياء سنفرع لكم هذا وعيد الله لعبا وليس بالله شغل عني يحاسبكم لا تنفذ وقت
 لا تخرجون من سلطان شواطئ لهاب النار وقيل اللهب الذي لا دخاله ونحاسه خان النار
 وقيل الدخا الذي لا لهب وقيل الصفر يصيب رؤسهم يعذبون به ولين حاق مقام
 جنتا يثم بالمعصية فيذكر الله فيتركها افان اغضا وجنا الجنين ذاما يجتنى قريب
 قاصرات الطرف لا يعين غير ان واجهن لم يطمشهن لم يد منهن مداهماتان سودا وان
 نضاختان قايضتا مقصورات الكور وقيل محبوسا فصرطنهن والفسه من علان واهن
 رفر فحضر المجالس سورة الواقعة خافضة لقوم لي النار رافعة الى الجنة
 رجت زلزلت وبست فتنت قلل امة موضونه منسوجة واكواب الكوكب اذان
 ولا هرة وبارقي ذوات العري والاذان ولا ينزون لا يقيثون ولا يسكرون
 لغوا باطلا تاينما كذا في سدر مخضود الذي ليس له شوكه ويقال المخضود الموقر
 وطلع منضود الموقر وماء مكوب جار مترفين متمتعين ومتنعين مجموع

دُخان اسود اذا نسا ناهن افشاء قال رسول الله ص من النساء اللاتي كن في الدنيا عجايز
عشاهن مصاصيون يدعون الحنن العظيم الشك الجيم لابل الظما مما تمنون من النطف ^{بعض}
في ارحام النساء انما لغرمون لمن موم تودون شجرهم اوديت اوقدت للمقوين ^{فمن} النساء
بمواقع النجوم يحكم القران مدهنون مكدون وتجعلون ذنوبكم قال رسول الله ص ^{على والد}
شكرهم تقولون مطرنا بنوء كذا وكذا غير مدبين محاسبين فرح راحة وجنة نعيم
رخاء سلام اي لكم انك من اصحاب الذين سورة ^{مستغنيين} **الحمد** بنراها غلقتها
معمرين فيه باسند يد جنة وسلاح موليك اوليك **سورة الاحزاب** قاعايشه نعتبارك الذي
وسع سمعه كلشي اني لا اسمع خولة بنت ثعلبة ويغني عليه بعضه وهي تشكي نفعها الى
عليه السلام ^{صلوات الله} تقول يا رسول الله اكل شئنا ونشرب ليطن حتى ذكبرت استي وانقطع له ولد طاهر
اللهم اني اسئلك ^{لست} انك قاعا فما برحت حتى نزل جبريل بمثلها الا يا قد سمع قول ^{التي} الايا
يحادو دينا قون كتبوا اخر وامن الخزي قال علي بن ابيها الذين امنوا اذا نجاكم
الرسول قال النبي ص ما ترى دينا قلت لا يطيقونه قال فنصفه ينا رقت لا يطيقونه قال
قلت شعيرة قال لك ان هيد فنرا ^{لست} اشفقتم قال النبي ص خفت الله عن هذه الامة استحوذ غلب
سورة **الحشر** الحلة المخرج من ارض الارض قال ابن عباس نزلت في بني النضير امرؤ
الغفل فيك في صدرهم فقاموا المسكر قد قطعنا بعضا وتركنا بعضا فلما رسل ^{على} الله
فانزل الله ما قطعتم من لينة ^{خلع} قالت عاتية وكان من بسيط لم يجرهم جلده فيما
لينة نخلة ما لم تكن عجوة او برنية حجة حسدا فافقة ان ^{بعض} ان

باب به خيف فلم يكن عنده الا قوة وقوت ضبيا نه فقال لامرته فومي الصبية والطفى السراج
وقرني للضيف ما عند فنز يوشون على انفسهم وكان بهم خصما ^{لست} المغلجون فايزون ^{بعض} بالخلود
البقاء المهيم من النساء العزيزة ^{هذه} المقدر على شيا الحكيم الحكم لما اراد سورة **المتحة** نزلت
خاطب بن ابي بليغة الى الشركين يخبرهم ببعض امر النبي ص لا تجعلنا للذين كفروا لانساهم
فيفتنونا قدمت ام اسماء بنت ابي بكر الصديق لهذا يا فابت ان تسلمنا وتدخلها فانزل الله
لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم الاية ولا ياتين بهتان يغتر بهن لا يلحقن بازواجهن ^{غير}
اولاهم سورة **صف** قال عبد الله بن سلا قد نازر من اصحاب النبي ص تذكرنا فقلنا لا نفعل
احب الله لعلمناه فانزل ^{بعض} الله ما في السموات وما في الار السورة مرصوص ملصق بعضه
من انصاري الى الله من يتبعني سورة **الجمعة** واخر من منهم ما يلحقوا قيل من هم يار
فوضع رسول الله ص يده على سنانهم قال لو كان الايمان عند الثريا لنالها رجلا من هؤلاء اقبلت
غير يوم الجمعة وهم مع رسول الله ص فبادر الناس لاشي عشر رجلا فانزل الله واذا رآ
اولها سورة **المن** نزلت في الرد على عبد الله بن ابي المنافرة قالوا لنصدق زيد بن ارقم فيما
عنه فاتهم الله لعنهم الله وكل شي في القران قتل فوالعن خشب مسندة خل وقيام ^{وقيل}
كانوا جالا اجل شي لو وارؤسهم حركوا استهزاء بالنبي ص يفضون فقر قواسم ^{بن} **الذفا**
يوم ^{بن} **الذفا** اهل الجنة اهل النار ومن يؤمن بالله يهد قلبه هو الذي اذا مضى مصيبة ^{بعض}
وعرف انها من عند الله ان من اذ واجم واولادكم عد طاكم قال ابن عباس هو لا رجاء اسلموا
اهل ^{بن} **الذفا** وان يا نوا النبي ص فابي ارجهم ولا دم **سورة الطلاق** انفقوا تصدوا

ومن يتق الله يجعل له مخرجا وينفق في الدين والآخر ان التيمم ان اقلوا او بال
 امرها جزاءها واولاها واحدا ذات حمل بين النبي صلى الله عليه وسلم ان الحمل اذا وضعت بعد وفات
 زوجها بقرين قد انقضت عدتها فحمل الحمل يخص بحكم المتوفى عنها زوجها واعتت ابنته
 تحريم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يترك عند فوطا طيبا من زينة وقلن خذ
 ربح المغاير فحلف ان لا يعود فتزلت اللثام ظاهرا على رسول الله صلى الله عليه وسلم وحفصة وقيل كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يطأها فلم تنزل به حفصة حتى جعل على نفسه حراما فانزل الله يا ايها النبي لم
 صفت قلوبكم ان تصفى لنيل الله يرحون قوا انفسكم واهلكم او صوا اهلكم بتقوى الله
 سورة الملك فسحقا بعدا من طور تقوى حسير كليل ضعيف في غرود في باطل
 الاختلاف تميز تقطع من اكها جوابها تقوى الكفور سون لو تدهن فيد هنون لو
 لهم فيرخصون عتل متكبر ريم ولد الزنا ويقال ظلوم كاصبر كاصبح انصر من الليل
 والليل انصر من النهار الصبر الذي اذهب يتخافون يتناجون على حر عالج في انفسهم
 قال واسطهم اعد لهم يوم يكشف عن ساق هو الامر الشديد المقطع من الهوى يوم القيمة قال ابن
 هذا يوم كرم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكشف ربنا ساقه فيسجد له كل من ومن ومومنة ويبقى من كان يسجد في
 الدنيا رياء ومعة فذهب بسجد فيعود ظهره طبقا واحدا وهو مكظوم مغفور وهو مذموم
 مملوم لير لقونك يتفضونك سورة الاحقار شديدة عاتية تبت على الخزام حسوما
 متناخا وية سقط على اهلها على اسفلها طغى الماء كسر داعية حافظة انى ظننت القيت
 فريته كانت القاضية المونة الاو التي منها ان احبى بعدا غسكين متناهل النار

الربيع ينال القلب سورة المعارج سال سائل هو نضرب الحارث قال اللهم انك اهدنا
 هو الحق المعارج العلو والفواصل كما لمهل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كعكر الزيت فاذا فربه الى
 سقطت فربه وجه الفصيلة اصغرا ابانه القرني اليه بنى من اتقى نزاعه للشوى اليد
 والجلال والاعلا وعجلة الرايقا لها شواة عن بن خلق وجماعا واحدتها غرة سورة نوح
 هذا ما يتبع بعضها بعضا لا تجوز الله وقد لا تخشون الله عظمة سبلا فراقا فاجبا مختلفا
 الكبار اشد من الكبار واولا سواها الآية قال ابن عباس رجلا صالحين من قوم نوح فلما
 اوحى الشيطان الي قومه ان انصبوا الي بحالهم التي كانوا يحسنون انصا يا وسموها باسمائهم
 ففعلوا ولم يعبد حتى اذا هلك اهلك وتنسخ العلم عبت بتار اهلكا سورة الجن انطق رب
 في طائفة من اصحاب عايد بن الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين وبين جز السماء وارسلت
 الشهابت الشياطين فقالوا اضربوا مشاركهم ومغار بها فانظروا ملهذ الامر الذي حال
 وبين جز السماء فانطق الذين توجهوا نحو تهامة الي رسول الله صلى الله عليه وسلم بخلة وهو يصلي باصحابه
 فلما سمعوا القرآن قالوا هذا الذي حاكم بينكم وبين جز السماء فهذا رجوع الي قومه فتراد
 انا سمعنا الا يا جدر بنا فغله وامر وعظيمة وقدرته فلا يخاف جسا نقصا حسنا
 وهما زيادة من سيانه طريق قددا المنقطعة في كل وجه ليداعوان سورة المزمل نزلت
 يا ايها المزمل قاموا سنة حتى قدمت اقدامهم فانزل الله نعم فارق ما ينسر منه ويتنزل
 انك لا فيودا كشيئا مهيدا الرمل السائل احدا وبلا شديدا ليس ملجا من فطر به مثقلة
 يقال متصدع من خوف يوم القيمة سورة المدثر الرجل الاوثايعم عسير شديدا صعودا

جمعنا بتلك فانزل الله تعالى يا ايها النبي من سد ليل القل وهي السلسلة التي
 في النار سورة الاخلا قال المشركون انسب لنا ربك فانزل الله قل هو الله احد الصمد
 الذي كمل سوده سورة الفلق الفلق الصبح اذا افلق من ظلمة الليل وقيل الخلق
 غاسق الظلمة وقيل غاسق الليل اذا وقب غروب الشمس اذا وقب اذا دخل في كل شيء
 واظلم فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى القمر فقال يا عايشة استعيني بالله من شئ
 هذا فان هذا الغاسق اذا وقب سورة الناس الوسواس اذا ولد ^{الشيطة} خستة
 فاذا ذكر الله ذهب واذا لم يذكر الله ثبت في قلبه وهذا اخر ما اوهمناه في ^{سأله} الر
 المسماة بفتح الخبير معلا بد منه في علم التفسير والحمد لله اولا واخرا وظاهرا
 وباطنا وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين

الحمد لله كتاب مطاب سمى بغز الكبير مع فتح الجدير في اصول التفسير من تصنيف
 واقف سر كلام الله حضرت شاه ولي الله والد ماجد مولانا وبالفضل اولانا
 جناب حضرت شاه عبد الغفرير محدث بنو رحمة من يد فقير الحقير اميد وار
 فضل قادر على الاطلاق وهو على كل شئ قدير ^{نور حسن} مطبع محمدي باهتام عبد الملك حليم
 طبع بوشيد

Solemaniyeh U. K. Library

Hassan Hassan

Ver

Bibliography

87